



پیام

در بجه‌ای گشوده بر جهان
تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۶۶ - قیمت ۲۰۰ ریال

صورت خیالی و تخیل

غزالی

الکساندر اوستروفسکی

DEVELOPMENT
PROGRAMME



Official First Day Cover of the
United Nations Postal Administration



آمریکای لاتین در نقاشی‌های اروپایی
ژاپنی‌ها چگونه با چرتکه حساب می‌کنند
احترام به والدین در چین باستان
پژوهشی درباره مغز
علم و سنت



دریخه‌ای گشوده بر جهان
تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۶۶ - قیمت ۲۰۰ ریال

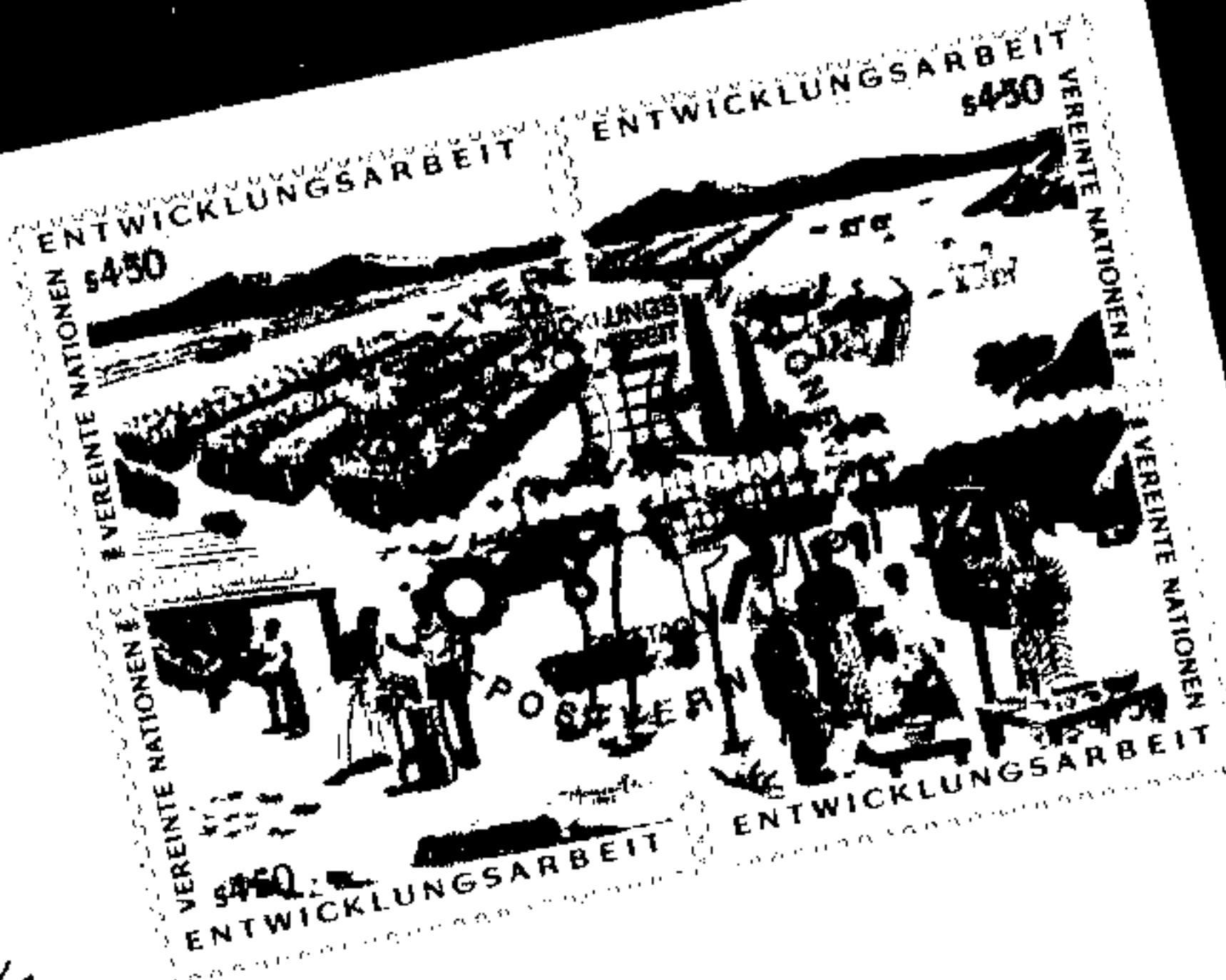
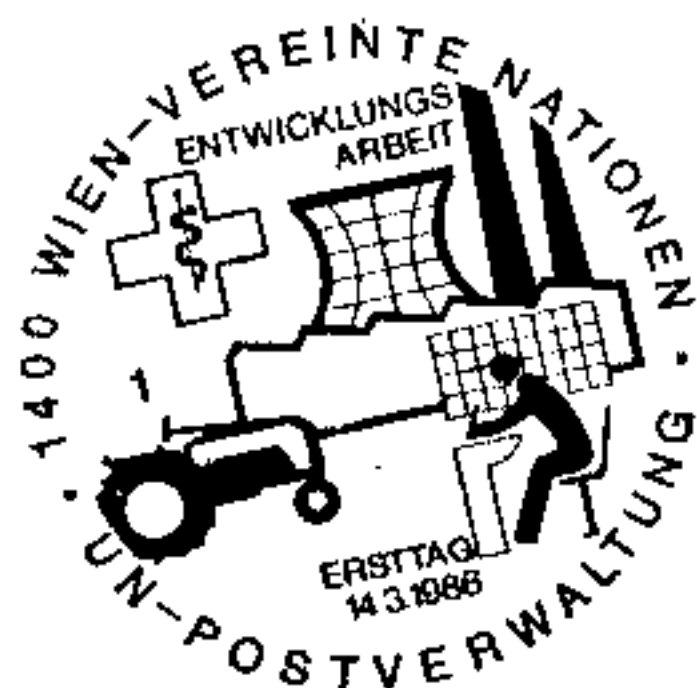
پیام

الکساندر اوستر ولسکی

DEVELOPMENT
PROGRAMME



Official First Day Cover of the
United Nations Postal Administration



آمریکای لاتین در نقاشی‌های اروپایی
ژاپنی‌ها چگونه با چرتکه حساب می‌کنند
احترام به والدین در چین باستان
پژوهشی درباره مغز
علم و سنت



Photo FIDA - Rome

صحنه‌هایی از زندگی مردم

گامبیا

زمین برای زنان

جهان سوم و سایر مؤسسات همکاری می‌کنند. در گامبیا، که دولت پروژه‌ای به منظور افزایش سریع تولید برنج آغاز کرده بود، صندوق مذکور موفق شد که در جریان توزیع مجدد زمین از طریق مذاکره حق این زنان را، که به طور سنتی به کاشت و برداشت برنج در باتلاقهای رود گامبیا (تصویر بالا) اشتغال داشتند، باز ستاند. در نتیجه توزیع مجدد زمین و زهکشی باتلاقها تولید برنج شش برابر شد و سود آن به ۱۵۰۰۰ نفر در ۴۰ دهکده رسید.

زنانی که در روستاها زندگی می‌کنند کشاورزان نامرئی جهان سوم‌اند. این زنان، تنها در افریقا، حدود ۸۰ درصد کل مواد غذایی لازم برای مصرف خانواده‌ها را تولید، آماده و ذخیره می‌کنند. صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی (IFAD)، که در ۱۹۷۷ به منظور افزایش تولید مواد غذایی و درآمد روستائیان کشورهای در حال رشد تأسیس شد، همراه با سازمانهای دیگر، در پروژه‌های مربوط به بهبود شرایط زندگی این گونه زنان با دولتهای کشورهای

تصویرهای ذهنی مردم از دنیایی که در آن زندگی می‌کنند - موضوع اصلی این شماره از پیام یونسکو - بیشتر ناشی از درس‌هایی است که از تاریخ خود گرفته‌اند. گاهی این «تصور همگانی» بر مرد یا زنی بزرگ متمرکز می‌شود. یاد دوتن از این شخصیت‌های برجسته در این شماره گرامی داشته شده است: غزالی، شخصیت مذهبی بزرگ جهان اسلام؛ و الکساندر اوستروفسکی، معاصر تولستوی و تورگنیف و یکی از بنیانگذاران تأثیر روس که در شکافتن روح بشر سهمی برجسته داشته است.

تصور همگانی همچنین محصولی است از کنش متقابل میان شیوه‌های متفاوت درک و توصیف جهان. در همین جریان است که «انتقال تصاویر» رخ می‌دهد و طی آن اجتماعی درک خود از مردمان و تمدنهای دیگر را با مفاهیم خود همگون می‌کند، صیقل می‌زند یا آن را دگرگون می‌سازد. یکی از موارد این پدیده، که میگل روخاس میکس در این شماره به آن پرداخته است، تصویر قاره آمریکا در آثار نقاشان اروپاست که گاه - اما نه همیشه - تحت تأثیر مفاهیم و ارزشهای اروپایی در طی قرون تحریف و دگرگون شده است. به همین ترتیب مقایسه میان رسم احترام به والدین در چین و برخی آداب مذهبی در غرب، پرتوی روشن‌کننده بر تفاوتها و تشابهات این دو تمدن می‌اندازد. تصور به نحوی اجتناب‌ناپذیر در شناخت عملی ریشه دارد. ابزارهای همچون چرتکه ژاپنی به عنوان ابزاری برای محاسبه می‌تواند با مهارت و ظرافت فنی شگفتی به کار رود؛ این وسیله می‌تواند افقهای بسیار وسیعتری را بر فعالیت ذهن بگشاید که فراتر از روندهای ریاضی قرار دارند. یک چنین وابستگی متقابلی در پژوهشهایی که اخیراً درباره فعالیت‌های مغز صورت گرفته است نیز نمایان است، زیرا آنها بر این امر تأکید دارند که حوزه عقل و احساس به تفکیک در اختیار هریک از نیمکره‌های مغز است و بین آنها نوعی «همکاری» وجود دارد. به همین ترتیب اکنون مشخص شده است که علم و سنت مانع‌الجمع نیستند و بسیاری از کشفیات پیشرفته علم می‌تواند با ریشه‌های عمیق سنت غنی شود.

و سرانجام این تصور ملتهاست که آینده آنان را شکل می‌بخشد و طرحی برای پیشرفت می‌ریزد که صرفاً خود آنها قادر به تعریف آن هستند. ملت‌ها تنها از طریق تکیه کردن بر تصورات و پویایی فرهنگ خود می‌توانند خود را ارضاء کنند.

شرح جلد: پاکت و تمبرهایی که اختصاصاً برای پروژه پیشرفت سازمان ملل (UNDP) طراحی و به توسط اداره پست سازمان ملل در وین منتشر شده است. پاکت را آنکاکلا سینگ، از مدرسه هنری آلستردام در هامبورگ (جمهوری فدرال آلمان)، و تمبرها را توماس لی (از چین) طراحی کرده‌اند.



۴ غزالی
از فلسفه تا تجربه عارفانه
نوشته احمد مختار امبو

۵ سیر معنوی غزالی
نوشته عبدالرحمن بدوی

۹ الکساندر اوستروفسکی
بدر و بنیانگذار تأثیر روسی

۱۱ امریکای لاتین در نقاشی‌های اروپایی
قاره‌ای از دیدگاه «من» دیگر
نوشته میگل روخاس میکس

۱۶ پسران و دختران مقدس
احترام به والدین در چین باستان
نوشته دونالد هالزمن

۲۰ ژاپنی‌ها چگونه با چرتکه حساب می‌کنند
نوشته نوشیو سوادا

۲۲ پژوهشی درباره مغز
نوشته دیوید آتوسون

۲۵ علم و سنت
«دو پره از یک چرخ»
نوشته با ساراب نیکولسکو

۲۹ نقش عامل انسانی در پیشرفت افریقا
نوشته ژان - پل نگوبانده

۳۴ ۱۹۸۶: سال بین‌المللی صلح / ۱۱

۲ صحنه‌هایی از زندگی مردم
گامبیا: زمین برای زنان

ماهنامه «پیام یونسکو»

بنابر توافق یونسکو با کمیسیون ملی یونسکو در ایران

بوسیله کمیسیون مذکور و زیر نظر هیئت‌مدیره آن منتشر می‌گردد

انتشار مقالات، تفاسیر، آراء و تصاویر این مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب آن نیست.

مدیر مسئول: دکتر حسن صدوق ونینی

مدیر داخلی: محمد پارسی

مترجمان و ویراستاران: مصطفی اسلامی، علی صلح‌جو

با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

چینی	کاتالان	ایتالیایی	فارسی	ماهانه به ۳۲ زبان توسط
بلغاری	مالزیایی	هندی	انگلیسی	یونسکو (سازمان تربیتی،
یونانی	کره‌ای	تامیل	فرانسه	علمی و فرهنگی ملل
سیلانی	سواحیلی	عبری	اسپانیایی	متحد) منتشر می‌شود
فنلاندی	کروات و صربی	هلندی	روسی	دفتر مرکزی: یونسکو،
سوئدی	مقدونی	پرتغالی	آلمانی	میدان فتنه، ۷، پاریس ۷۵۷۰۰
باسک	صرب و کرواتی	ترکی	عربی	
تای	اسلووانی	اردو	ژاپنی	
گزیده‌ای از مقالات پیام هر سه ماه یکبار به خط بریل به زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و کره‌ای منتشر می‌شود.				
				سردبیر: ادوارد گلیسان

غزالی: از فلسفه تا تجربه عارفانه

چنین می‌نماید که غزالی در سرتاسر عمر خود در پی این بوده است که ایمان مسلمانان را به اصالت و صلابت اولیه خود بازگرداند. او کوشید تا این کار را با پرداختن به مناقشاتی که اسلام در آن زمان با آنها روبرو بود به انجام رساند و از این رهگذر توان آن یافت تا کتاب مهم خویش احیاء علوم الدین را بنویسد. غزالی در نوشتن این کتاب به نحوی تحسین‌انگیز از تمام ذخایر معنوی دانش زمان خود استفاده کرد.

غزالی این کار را با جستجو و مطالعه‌ای ده ساله در تمام دانش‌های دوره‌های گذشته آغاز کرد و آنگاه در عین ارائه تحلیلی انتقادی و منظم از آنها مقام و اعتبار هریک را نیز باز نمود.

به نظر می‌رسد که سیر تحول فکری غزالی در این مرحله او را به نقطه بحرانی زندگیش رسانده باشد، نقطه‌ای که در آن غزالی در حالی که به بالاترین قله دانش زمان خود دست یافته است به این فکر می‌پردازد که آیا امکان دستیابی به قلمروی ماورای تمام علوم عقلی وجود دارد که از آنجا، از طریق عرفان، بتوان به حقیقت غائی الهی راه جست.

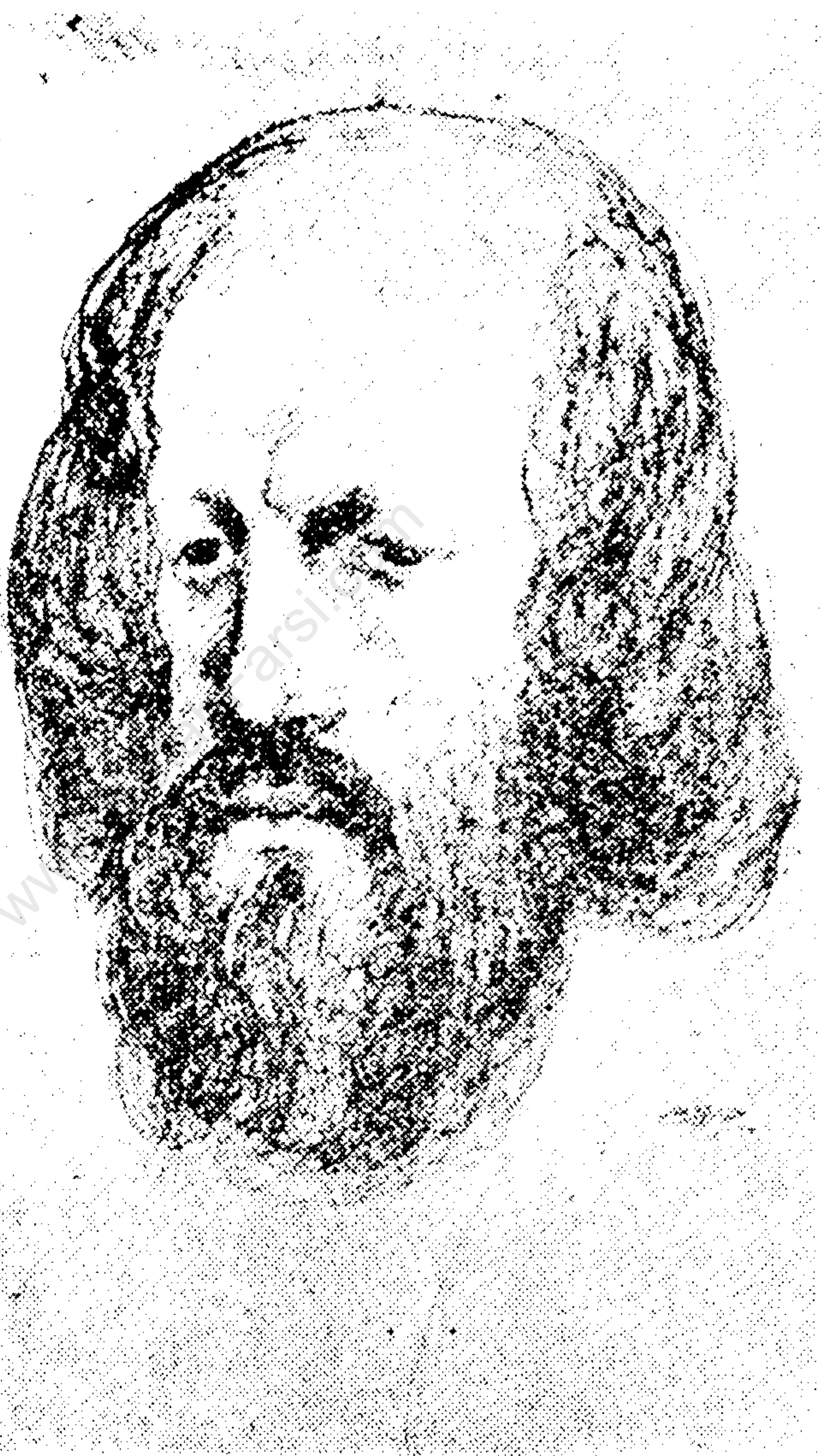
غزالی احساس می‌کرد که آخرین رسالت او این است که نوری را که سالیان دراز با مشقت زیاد جستجو می‌کرده و سرانجام به تمام و کمال از فیض آن برخوردار گردیده به معاصرانش نشان دهد. به نظر او تجربه عارفانه حصارهای مکاتب گوناگون فکری را درهم می‌شکست و به بینشهای راستین آنها معنایی همه جانبه می‌بخشید.

به این ترتیب غزالی برای نسل خود و همچنین نسلهای بعد اثری به جامی گذارد که از لحاظ گستردگی و پرباری بی‌نظیر و نشان از ایمانی پرورش یافته در کنار هوشی استثنایی است. در سیر تحول فکری غزالی دانش همواره در خدمت ایمان بود و اعتقاد همواره با روحیه انتقادی تقویت می‌شد.

نفوذ غزالی در جهان اسلام نیرومند بوده و هست و صاحب‌نظران او را یکی از مسلمانان استثنایی به شمار می‌آورند، کسی که اعتبار اندیشه‌هایش همچنان حفظ شده و تجربیات شخصی‌اش با آموزشهای او در هماهنگی کامل است.

نفوذ غزالی در غرب، حتی پیش از آنکه اهمیت کار او به‌طور کامل درک شود، قابل توجه بود. او که اول بار با کتاب مقاصد الفلاسفه در اروپای قرون وسطی شناخته شد، یکی از اولین نویسندگان عرب زبان بود که آثارشان به زبان لاتین ترجمه می‌شد. رساله مقاصد الفلاسفه در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی، به توسط یوهانس نامی در تولدو ترجمه شد.

مقاصد الفلاسفه غزالی شامل منطق، الهیات و طبیعیات ارسطو، که مبتنی بر صورتی خلاصه شده از دانشنامه علائی ابن سینا بود، در قرن سیزدهم در اروپا رواجی گسترده داشت. برعکس، ردیه استادانه او به نام تهافت الفلاسفه (که در غرب برخی مترجمان آن را به «ابطال فلاسفه» و بعضی دیگر به «تناقض فلاسفه» ترجمه کرده‌اند) تا مدت‌ها در غرب ناشناخته ماند و تازه شناخته



چهره غزالی به قلم نویسنده، عارف و شاعر لبنانی جبران خلیل جبران (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱)، که در اواخر قرن گذشته به امریکا مهاجرت کرد. پیامبر (۱۹۲۳)، اثر برجسته جبران، شهرت بسیار یافت و به ۳۴ زبان ترجمه شد.

سیر معنوی غزالی

نوشته عبدالرحمن بدوی

کیفیت تزئینی موجود در شیوه زوایه دار و هندسی خط کوفی سبب رواج کاربرد آن در کتیبه های مذهبی روی حجاریها شده است. شکل فوق تصویر بازسازی شده یکی از این کتیبه ها متعلق به مقبره ای در اصفهان را نشان می دهد. اشکال مربعی و مستطیلی خطوط این کتیبه که تاریخ آن به اوائل قرن چهاردهم (هشتم هجری) برمی گردد، دارای سبکی کاملاً حساب شده اند و ظاهراً برخی گرایشها در هنر گرافیک مدرن از آن تأثیر پذیرفته اند.

فرقه های شیعه و شاخه انقلابی فرقه اسماعیلیه بودند. اعضای این فرقه طی جنگهای صلیبی و بعد از آن به حشیشیه شهرت داشتند. فعالیت باطنیان خلفای عباسی بغداد را شدیداً تهدید می کرد.

به همین دلیل خلیفه المستظهر غزالی را به جنگ قلمی با ایشان واداشت. غزالی با نوشتن کتابی تحت عنوان فضائح الباطنیة دغلکاری آنان و طرحهای پلیدشان علیه اسلام و توطئه هایشان علیه حکومت را آشکار کرد. این کتاب ترفندهای این فرقه برای جلب افراد خیراندیش و وارد کردن آنها به فرقه را، که با مهارت تمام انجام می دادند، به تفصیل شرح می دهد.

ابوحامد غزالی، عالم بزرگ الهیات، منتقد با نفوذ و ژرف اندیش فلسفه عقلی و عارفی برخوردار از استعدادی شگرف در تحلیل روانی و اخلاقی، در ۱۰۵۸ (۴۵۰ هـ ق) در طوس، ناحیه ای در شمال خراسان کنونی، به دنیا آمد و در ۱۱۱۱ (۵۰۵ هـ ق) وفات یافت. غزالی، یکی از متفکران بزرگی که بشریت تاکنون به خود دیده، به خاطر نقشی که در دفاع از دین در برابر الحاد عقل انگار (عقل زده) فلاسفه و همچنین دفاع از اسلام اصیل در برابر فرقه های مرتد و مخرب ایفا کرد، به لقب حجة الاسلام مفتخر گردید. روانی نوشته ها و زیبایی نثر غزالی چنان بود که آثار او رواجی گسترده یافت و خوانندگانی فراوان پیدا کرد. مهمترین اثر او احیاء علوم الدین، در اصول و فروع دین مرجع مسلمانان بوده و هست.

سیر معنوی غزالی شامل سه مرحله است: مرحله درگیریهای عملی و مبارزات سیاسی، مرحله شک و انتقاد، و مرحله عارفانه.

غزالی پس از دریافت آموزشی کامل در زمینه قضا و الهیات در مکتب بزرگترین استادان زمان و بخصوص از امام الحرمین (جوینی) به منظور جلب حمایت نظام الملک وزیر به نیشابور رفت. معلومات و قدرت استدلال غزالی در مناظرات، نظام الملک را به حیرت و تحسین واداشت و به همین خاطر در سال ۱۰۹۱ (۴۸۴ هـ ق) او را به تدریس در مدرسه نظامیه بغداد گماشت. نظام الملک سال بعد به دست جوانی از باطنیان به قتل رسید. باطنیان یکی از

شدن آن نیز از طریق نقدی که ابن رشد تحت عنوان تهافت التهافت بر آن نوشت به نحوی غیر مستقیم صورت گرفت. کتاب ابن رشد در قرون وسطی به زبان لاتین ترجمه شد.

در نیمه دوم قرن سیزدهم راهبی کاتالونیایی به نام رامون مارتی که به مطالعه زبانهای شرقی مشغول بود با تعدادی از آثار عربی غزالی آشنایی یافت و بخصوص بخشهایی از تهافت الفلاسفه و المنقذ من الضلال او را نقل کرد. ظاهراً این اولین باری است که اندیشه های غزالی به نحوی درست نقل شده، اما به نظر می رسد که آثار رامون مارتی از حلقه دوستان راهب خود بیرون نرفته باشد.

در ۱۳۲۸ روبردو آنژو، شاه ناپل، از کارلو کالونیموس، یکی از فضیای آرل، تقاضا کرد که تهافت التهافت ابن رشد را، که عقاید اساسی غزالی در آن ابتدا به تفصیل آمده و سپس مورد نقادی قرار گرفته است ترجمه کند. این امر فرصت تازه ای در اختیار اروپا گذاشت تا با اندیشه های واقعی غزالی آشنا شود، اما ترجمه کالونیموس مدتها عملاً ناشناخته ماند. در اواخر قرن پانزدهم و دوران رنسانس نسخه جدیدی از کتاب ابن رشد در ایتالیا چاپ و در سطحی گسترده منتشر شد. تنها در این زمان بود که اثر غزالی و اهمیت کامل اندیشه های او بتدریج در اروپا آشکار گردید.

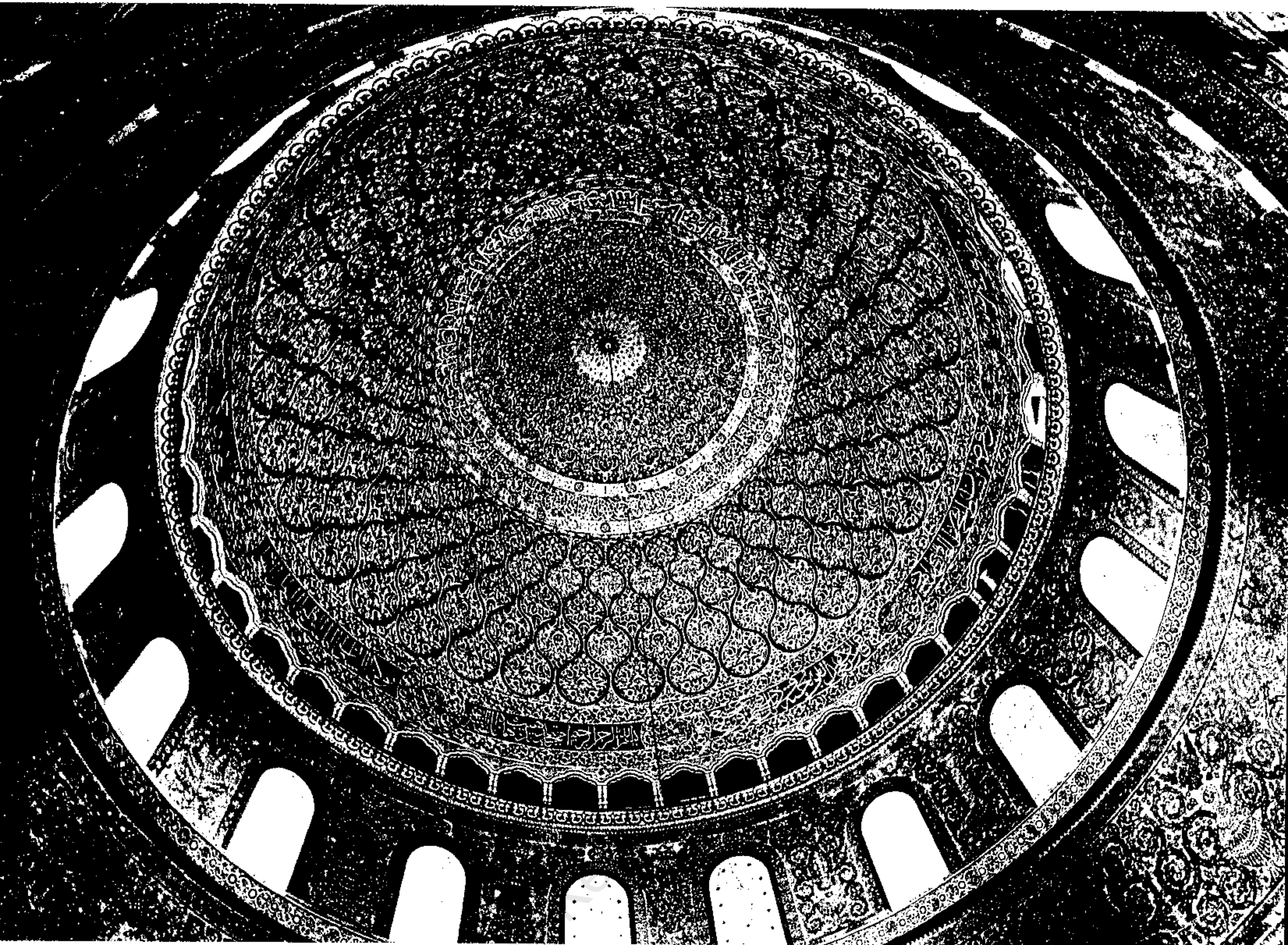
امروزه از اندیشه های غزالی در خارج از جهان اسلام، چه چیز می توان به طور کلی برگرفت؟ پیش از هر چیز می توان غزالی را گواه منحصر به فرد عصری دانست که ویژگی آن کشمکشهای فکری و عقلی و پرسشهای مربوط به غایات قصوای امور واقعیت های زندگی اجتماعی بود.

و این بدون شک همان جایی است که اندیشه های غزالی، که تأثیری بس مهم بر تفکر غرب نهاد، می تواند هنوز هم منبع الهام باشد.

غزالی در برخورد با مسائل بیسابقه معنوی، علمی و فنی و نتایج روانی و اجتماعی آنها، چه مستقل و چه در ارتباط با ایمان، شیوه ای پیش گرفت که از لحاظ دقت و سواس آمیزش نمونه بود. غزالی در پرتو دانش متری زمان خویش با در طریق معنوی تابدناک و تجدید حیاتی عقلانی نهاد که خلاقترین انگیزه فرهنگ را بدان باز می بخشید.



این مقاله، کوتاه شده متن سخنرانی دبیر کل یونسکو در سمپوزیوم غزالی است که در ۹ دسامبر ۱۹۸۵ در مقر اصلی یونسکو در پاریس برگزار شد.



در سال ۱۰۹۵ (۴۸۹ هـ ق) غزالی پس از درگیر شدن در مناقشه‌ای مذهبی با فلاسفه اسلامی برای مدتی دچار شک می‌شود. سپس به زیارت مکه می‌رود و از بیت المقدس دیدن می‌کند. در بیت المقدس آغاز به نوشتن یکی از برجسته‌ترین آثار خود احیاء علوم الدین می‌کند و بقیه آن را طی دو سال اقامت در دمشق به پایان می‌رساند. شکل بالا کاشیکاریهای ظریفی را نشان می‌دهد که در زمینه‌ای طلایی قرار دارند و زینت بخش گنبد قبة الصخره اند که در سال ۶۹۱ (۷۷۲ هـ ق) توسط عبدالملک ابن مروان، خلیفه اموی، در بیت المقدس ساخته شد. این معبد بر صخره مسطح مقدسی بنا شده که طبق احادیثی چند حضرت ابراهیم و حضرت محمد (ص) با آن مربوط بوده‌اند. تصویر سمت چپ مسجد جامع دمشق را نشان می‌دهد که آن نیز توسط خلفای اموی در سال ۷۰۵ (۸۶ هـ ق) در محل کلیسای بیزانسی قدیس یوحنا تعمید دهنده و معبد رومی ژوپیتر ساخته شد.

و ماوراء الطبیعه — آغاز می‌کند. این کتاب اثری کوتاه و روشن است که در آن مجادله و عقاید شخصی وجود ندارد.

مقاصد الفلاسفه در واقع به منزله پیشدرآمد شاهکار فلسفی غزالی یعنی تهافت الفلاسفه است که در آن حمله‌ای پیگیر علیه فلاسفه عقلی صورت گرفته است. غزالی در مقدمه تهافت الفلاسفه می‌گوید که این کتاب ردی است بر آراء فلاسفه کهن که به منظور اثبات کذب اندیشه‌های آنان و وانمودن تناقض گویی آنان در زمینه الهیات (مابعد الطبیعه) و آشکار کردن خطر نهفته در عقاید آنان نگاشته شده است.

غزالی در این کتاب می‌گوید که میان فلاسفه گوناگون افتراقاتی عظیم و میان نظامهای فلسفی گوناگون تناقضاتی شدید وجود دارد. به همین سبب غزالی، چنانکه خود می‌گوید، رده‌اش را محدود به بزرگترین آنها، یعنی ارسطو می‌کند.

از نظر غزالی ارسطو، و به طور کلی فلاسفه، در زمینه الهیات «با فرض و گمان و نه با اثبات استدلالی و یقین، داوری می‌کنند». غزالی برای اثبات کذب آراء آنان به ترتیب زیر آغاز می‌کند:

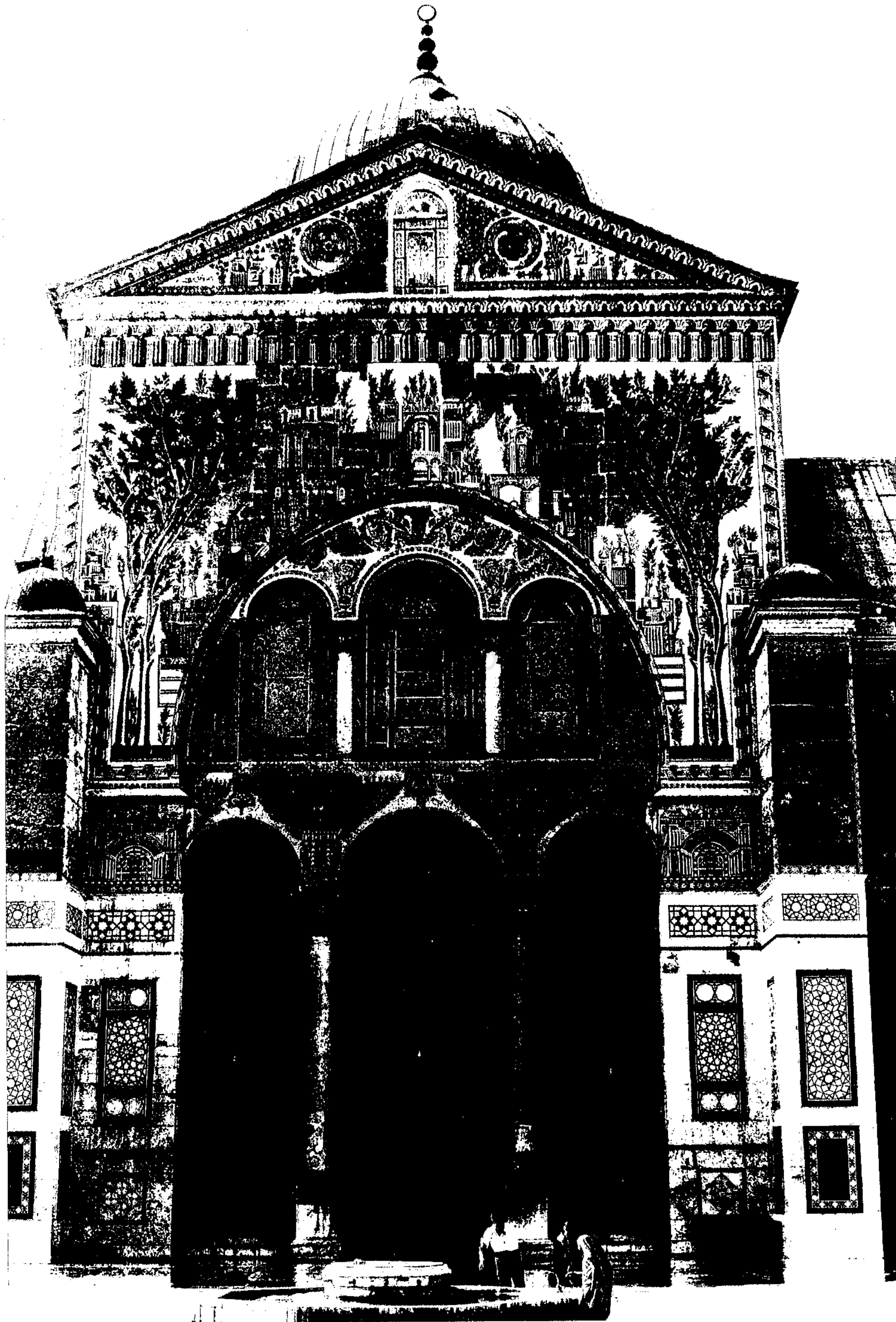
قدیم بودن عالم

خلق عالم

غزالی در سی و چهار سالگی به فلسفه روی آورد و سپس وارد دوره‌ای از بحران عمیق معنوی شد که او را به شک در ایمان خویش کشاند. این شک البته گذرا بود و بیش از سه ماه به طول نیجامید. شک غزالی بیشتر یک «شب تاریک روح» بود تا آنچنان که عده‌ای از محققان به نادرست پنداشته‌اند شکی دکارتی و روش مند. اما این شک همچون محرکی غزالی را به واریسی دقیق و همه جانبه عقاید خود واداشت. غزالی در کتاب میزان العمل بر مفید بودن این شک صحه می‌گذارد، زیرا «آنکه شک نمی‌کند، نمی‌اندیشد؛ آنکه نمی‌اندیشد، نمی‌بیند؛ آنکه نمی‌بیند در نایبایی، سرگردانی و اشتباه باقی خواهد ماند».

غزالی که از نگرش ذهنی مثبتی برخوردار بود نمی‌توانست مدت زیادی در شک باقی بماند. و به همین سبب می‌بینیم که وارد مرحله جدیدی می‌شود — مرحله یقین مبتنی بر عقل. غزالی اشتغال جدیدی می‌یابد و پا به میدان دفاع از بزرگترین مباحث دین در برابر فیلسوفان مسلمان عقل گرا، از جمله فارابی و بخصوص ابن سینا، می‌نهد.

غزالی مناقشه طولانی خویش علیه فلاسفه را با نوشتن مقدمه‌ای ساده و همه فهم — تحت عنوان مقاصد الفلاسفه — از سه اصل اساسی فلسفه — منطق، طبیعیات



گوئی بلورین و شفاف عرضه می‌گردد که نقاط کدري از ماده روی آن پراکنده‌اند.

المنقذ شرح احوال غزالی و اثری برجسته و برخوردار از بینش عمیق روانشناسانه است. این کتاب سیر معنوی غزالی را مرور می‌کند و به نحوی سازش‌ناپذیر فقها، متألهین، باطنیه و فلاسفه را یکجا رد می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تنها راه درست طریق عرفان است. المنقذ در مقایسه با اعترافات قدیس آگوستین فشرده‌تر اما دقیق‌تر و منظم‌تر است. از لفاظی‌ها و عبارتهای پرطمطراق آگوستین در آن خبری نیست.

نفوذ غزالی، چه در جهان اسلام و چه در اروپای قرون وسطی عظیم بود. شش اثر از آثار او در قرن سیزدهم (هفتم هجری) به زبان عبری و برخی از جمله مقاصد الفلاسفه، بارها ترجمه شد. از جمله فلاسفه یهودی که تحت تأثیر غزالی قرار گرفتند عبارتند از اسحاق البلیک، مترجم مقاصد الفلاسفه، موسی اهل ناربون، که شرحی مهم بر مقاصد نوشت، و یهودا حلوی، که در آثار خود بارها به رساله «قواعد العقائد» (که بعدها در احیاء علوم الدین ادغام شد) اشاره می‌کند. داود یهوداآلون حتی از این هم فراتر می‌رود و ادعا می‌کند که ابن میمون شدیداً از آثار غزالی الهام گرفته است.

مقاصد الفلاسفه در قرن دوازدهم (ششم هجری) توسط دومینگو گوندیسالوو، یکی از مترجمان مشهور مکتب تولدو، به زبان لاتین ترجمه شد. تهافت الفلاسفه نیز همراه با رد آن، تهافت التهافت، در حدود ۱۳۲۵ (۷۲۶ هـ ق) توسط ابن رشد به لاتین برگردانده شد.

آثار غزالی بر متفکران قرون وسطی و رنسانس چه تأثیری داشته است؟ این هنوز به طور کامل روشن نشده است. با اینهمه به نظر ما برقراری نوعی توازی بین رویکرد غزالی و برخی فلاسفه اروپا، مثلاً بین شک غزالی و شک دکارت و بین مفاهیم علیت غزالی و دیوید هیوم نادرست و غیرقابل قبول است. اینها فرضیه‌هایی سطحی و کاملاً بی‌پایه هستند.

■

عبدالرحمن بدوی، مصری، فیلسوف و مورخ فلسفه. قبلاً رئیس بخش فلسفه تعدادی از دانشگاههای مصر، لیبی و کویت و همچنین استاد میهمان در سوربن پاریس بوده و بیش از صد اثر به زبان فرانسه و عربی منتشر کرده است که عمدتاً دربارهٔ اگزیستانسیالیسم، فلسفه یونانی و عربی و فلسفه معاصر آلمان است.

اثبات وجود خدا

صفات خدا

معرفت الهی

حرکت و اولین محرک افلاک

امکان معجزه

جاودانگی روح بشر

قیامت و زندگی پس از مرگ

غزالی پس از مجادله با فلاسفه در بارهٔ مسائل فوق نتیجه می‌گیرد که سه ادعای زیر در آراء آنان مردود است: ادعای قدیم بودن عالم؛ ادعای اینکه خداوند بر جزئیات امور، یعنی اعمال بشر، آگاهی ندارد؛ افکار قیامت و زندگانی جاوید.

«این سه ادعا تماماً با اسلام ناسازگار است. هرکس که به آنها اعتقاد داشته باشد چنان است که مدعی شود پیامبران دروغگو هستند و گفته‌هایشان صرفاً بنا به مصلحت بوده و برای وضوح بیان خویش از تمثیل استفاده کرده‌اند. و این کفر آشکار است.» (تهافت).

غزالی در مورد سایر ادعاها نیز عقایدی مشابه در میان فرقه‌های گوناگون اسلامی می‌یابد و در نتیجه آنها را با اسلام ناسازگار می‌داند.

بعضی از محققان معتقدند که حملهٔ غزالی به فلاسفه معتقد به این سه ادعا ضربه‌ای مهلک به فلسفه در جهان اسلام زد. این اتهام به هیچوجه درست نیست، زیرا پس از مرگ غزالی در طی چند قرن فلسفه اسلامی در اسپانیای مسلمان با ظهور ابن باجه، ابن طفیل و ابن رشد و با ادامهٔ آن در شرق به توسط سهروردی، دوانی و ملاصدرا به اوج خود رسید.

غزالی در مناظرهٔ خود با فلاسفه «از روش خود آنها، یعنی از روشی منطقی، استدلالی و محکم» استفاده کرد. اما غزالی در اعماق وجود خود احساس می‌کرد که استدلال برای دستیابی به حقایق متعالی مذهب کافی نیست. غزالی دریافت که برای نفوذ مستقیم به کنه راز حیات نیاز به وسیله دیگری دارد. غزالی در سال ۱۰۹۵ (۴۸۹ هـ ق) وارد بحران معنوی به مراتب حادث‌تر از بحران اول شد و در پی آن کرسی تدریس در نظامیهٔ بغداد را رها کرد و عازم زیارت مکه شد. بعد (باقبل) از زیارت مکه به شام و بیت المقدس رفت. در بیت المقدس شروع به نوشتن یکی از برجسته‌ترین آثار خود یعنی احیاء علوم الدین کرد و بقیهٔ آن را طی دو سالی که در دمشق بود به پایان رساند.

در سال ۱۰۹۷ (۴۸۹ هـ ق) از دمشق به زادگاه خود طوس بازگشت و تصمیم گرفت که بقیهٔ عمر را در خلوت عارفانه بگذراند. اما فخرالملک وزیر، پسر خواجه نظام الملک، او را بار دیگر به تدریس فراخواند. غزالی رغبتی به این کار نشان نداد ولی فخرالملک همچنان اصرار ورزید. به این ترتیب غزالی پس از هشت سال عزلت بار دیگر به تدریس پرداخت، اما نه در نظامیهٔ بغداد بلکه در نیشابور. اما یک سال بعد، حدود ۱۱۰۶ (۵۰۰ هـ ق) به منظور نوشتن چند کتاب عرفانی از جمله مشکاة الانوار به طوس بازگشت. او همچنین در اینجا شرح احوال معنوی خود، یعنی کتاب المنقذ من الضلال را نوشت.

غزالی در مشکاة الانوار با الهام از آیه «الله نور السموات والارض» تصویری از هیئت جهان بر حول مفهوم نور ارائه می‌دهد. او نشان می‌دهد که چگونه نور الهی جهان را فرا می‌گیرد و با شعاعهای بیشمارش آن را متعادل نگه می‌دارد. بدینسان جهان در این تصویر همچون



شهر مدرن مشهد، در شمال شرقی جمهوری اسلامی ایران، بخشی از دنبالهٔ شهر قدیمی طوس، زادگاه غزالی، است که در ۱۳۸۹ (۷۹۲ هـ ق) به دست تیموریان منهدم شد. مقبرهٔ امام رضا (ع)، امام هشتم شیعیان (متوفی ۲۰۳ هـ ق) و مدرسهٔ گوهرشاد (قرن نهم هـ ق) در مشهد قرار دارند. این شهر یکی از شهرهای مقدس شیعیان و مرکز زیارتی مسلمانان است. تصویر بالا سفالهای میناکاری را بر مناره و ایوان مسجد امام (قرن هشتم هـ ق) نشان می‌دهد.

عکس زیر چهار منارهٔ مسجد کاظمین یکی از زیباترین مساجد شهر بغداد را نشان می‌دهد که در سال ۷۵۰ (۱۳۳ هـ ق) مقرر خلفای عباسی شد و یکی از بزرگترین مراکز مذهبی و اقتصادی خاورمیانه بود تا اینکه در ۱۲۵۸ (۶۵۶ هـ ق) به توسط مغولها غارت شد. غزالی پیش از آنکه به فلسفه و سپس به تصوف روی آورد در این شهر پراعتبار به تدریس مشغول بود.



الکساندر اوستروفسکی

پدر و بنیانگذار تئاتر روسی

نوشته نلی کورنینکو



زمانی در پائیز سال ۱۸۴۹، در محفل ادبی معروف کنس روستوپچین، مرد بیست و شش ساله موبور منشی نماینده ورشکسته خود را برای جمعی از چهره‌های ادبی سرشناس، از جمله نویسنده بزرگ نیکلای گوگول، روخوانی کرد. ادامه یافتن این روخوانی‌ها که موجب گشاده شدن درهای محافل ادبی و هنری مسکو به روی نویسنده‌اش شد، به سرعت مشربهای شبانه کافه‌ها و میخانه‌های شهر را نیز مجذوب کرد، اما تآثرهای سلطنتی در برابر این همه اشتیاق ستایندگان این نمایشنامه‌نویس تازه‌کار بی‌اعتنا باقی ماندند. تزار نیکلای اول اجرای این نمایشنامه را ممنوع ساخت و نویسنده‌اش، الکساندر نیکلایوویچ اوستروفسکی (۱۸۲۳ - ۱۸۸۶) را تحت نظر پلیس قرار داد. ششمین نمایشنامه‌اش نخستین نمایشنامه‌ای بود که به روی صحنه رفت و تمام نمایشنامه‌های بعدی او نیز گرفتار دادرهای سانسور شدند.

اوستروفسکی نویسنده پنجاه نمایشنامه، خالق «کمدی آداب»^{*} روسی و بنیانگذار تآثر شراکتی روسیه است. او در منطقه تجاری زاموسک ووریچ شهر مسکو، به دور از مراکز مهم هنری، زاده و پرورده شد. اوستروفسکی جوان، که پدرش می‌خواست او تاجر شود، نخستین شغل حرفه‌اش را از دادگستری مسکو شروع کرد. نگرش تند و تیز و جوان او به چهره‌های گوناگون تاجران و محیطی که در آن به سر می‌بردند، دستمایه بسیاری از نمایشنامه‌های او را برایش فراهم آورد.

او در برابر مال‌اندوزان خودکامه، نادان و از خودراضی حافظ نظم موجود، و در برابر هر رنگ جماعت‌شوندگانی چون بودخالوژین، بوشوف و کابانیخا، چهره‌هایی هم‌تراز با شخصیت‌های مهم درام‌های اروپایی مثل هملت، کارل مور یا لورنچیا آفریده کسانی چون شکسپیر، شیلر و لاپ دوگا را قرار می‌دهد.

ژادف، شخصیت نمایشنامه شغل نان و آب‌دار (۱۸۵۷) کسانی را می‌ستاید که «علیه راه و رسم و شرایط اجتماعی برمی‌خیزند... چنین مبارزه‌ای دشوار و غالباً خطرناک است، اما افتخار کسانی که در این مبارزه پیروز می‌شوند و قدرشناسی نسل‌های بعدی از همه چیز عظیم‌تر است... بدون وجود چنین آدم‌هایی دروغ و تبه‌کاری به قدری زیاد خواهد شد که آفتاب حقیقت را از چشم مردمان پنهان نگه خواهد داشت.» نسچاسلیوتسف غمنامه سرادر نمایشنامه جنگل (۱۸۷۱) اعلام می‌کند که «شرافت را مرزی نیست» و پاراشا در نمایشنامه یک قلب آرزومند (۱۸۶۹) با قاطعیت می‌گوید «شما می‌توانید هرآنچه را دارم از من بگیرید، اما من هرگز آزادیم را از دست نخواهم داد... برای آزادی خود سرم را نیز خواهم داد.»

«تو به تنهایی بنای کاخی را به پایان رساندی که شالوده‌هایش را فونویزین، گریبایدوف و گوگول ریخته بودند، تنها به خاطر وجود توست که ما می‌توانیم به خود ببالیم که ما هم دارای تآثر ملی هستیم. به راستی حق این است که آن را تآثر اوستروفسکی بخوانیم.» این ستایش الکساندر ن. اوستروفسکی از سوی ایوان ا. گنچاروف است که در تصویر بالا در انتهای چپ نشسته است. دیگر حاضران در این تصویر که در دفتر مجله Sovremennik گرفته شده است عبارتند از: (نشسته از چپ به راست) ایوان س. تورگنیف، الکساندر و. دروژینین و اوستروفسکی و (ایستاده در پشت) لئون. تولستوی و دیمیتری و. گریگوروویچ.

پایان غم‌انگیز بهترین شخصیت‌های اوستروفسکی غالباً از درستی‌کاری، از خلوص، از صفای معنوی، از برتری اخلاقی و از ایمان آنان به این نکته ریشه می‌گیرد که هدف غایی زندگی عشق است. اوستروفسکی از این لحاظ بازتاب‌دهنده اشتغال ذهنی داستایفسکی است که زیبایی از نظرش نجاتبخش دنیا بود، یا بازتاب‌دهنده قانون محبت و قریحه نیکی مورد علاقه تولستوی است.

اوستروفسکی می‌خواست «بی‌آنکه مردم را ناراحت کند آنها را به راه راست بکشانند.» در نمایشنامه‌های او، به پیروی از منطق داستانی، آدم‌هایی که زندگی خود را بر اساس دورویی و ریاکاری بنا می‌کنند غالباً برنده‌اند. اما برندگان واقعی بازندگان‌اند، مثل کاترینا که نمی‌تواند ناشر افتمندانه زندگی کند و خود را در رودخانه ولگا می‌اندازد، یا لاریسا، دختر بی‌جهیزیه‌ای که استعداد درخشانش با ابتذال زندگی به هدر می‌رود و پیش از آنکه زندگی را وداع کند، به کاراندیچف، قاتل و نجات‌دهنده خود، زیر لب می‌گوید «متشکرم». اوستروفسکی طالب کسی است که علیه استبداد و اختناق بشورد، طالب آزادی است که «قانون زندگی» شود.

بنابراین شگفت‌انگیز نمی‌نماید که چرا محافل

Photo © APN, Moscow



Photo I. Elimov © APN, Moscou



Photo © APN, Moscou

صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه جنگل در تئاتر مالی مسکو، جایی که این نمایشنامه و دیگر نمایشنامه‌های اوستروفسکی هنوز هم در مجموعه نمایشی این تئاتر مقامی والا دارند. جنگل که در ۱۸۷۱ نوشته شده است به شرح انحطاط اشرافیت روسیه و سر بر آوردن طبقه نوین سوداگرانی می‌پردازد که املاک بزرگ را به بهای نازل می‌خرند و بی‌امان در خنجرانش را صاف می‌کنند.

کروتینسکی، شخصیتی در نمایشنامه کمدی اوستروفسکی به نام حتی یک عاقل هم خطا می‌کند، با یونیفرم سرهنگی، چهره ابلهانه و ظاهر کلاً زهوار در رفته، نمادی از تباهی نهادهای روسیه فرتوت است. در تصویر بالا کنستانتین استانیسلاوسکی، بازیگر و کارگردان بزرگ، در اجرای سال ۱۹۱۰ این نمایشنامه به نقش کروتینسکی دیده می‌شود.

بالزاک بود. اوستروفسکی برخی از شکلها و الگوهای فکری و رفتاری روسی را با اصالت و امانتی فوق‌العاده تجزیه و تحلیل می‌کرد به طوری که همین «اصالت روسی» موجب کندی راهپایی آثار او به دیگر کشورها می‌گردید. مثلاً شاهکار او توفان (۱۸۵۹) تا سال ۱۸۸۹ در فرانسه روی صحنه نیامد.

در اواسط قرن نوزدهم، رمان‌های تولستوی، داستایفسکی و تورگنیف اروپای غربی را تحت نفوذ خود گرفت ولی نمایشنامه‌های اوستروفسکی، به علت مشکلات مربوط به ترجمه، همچنان ناشناخته ماند. در شرق اروپا نیز توجه به نمایشنامه‌های او مدتها بعد آغاز شد. در دهه ۱۹۲۰ آثار او، به شکل اقتباس، در چین به موفقیت‌هایی دست یافت، اما تاده‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که نمایشنامه‌های اوستروفسکی در بیش از چهل تئاتر در دهلی، لندن، نیویورک، پاریس، میلان، هامبورگ، بéal و جاهای دیگر به اجرا درآمد، به شهرت جهانی نرسید. از آن زمان به بعد اعتبار و موقعیت اوستروفسکی رو به افزایش بوده است.

بزرگترین کارگردانان قرن بیستم در کشور خود اوستروفسکی همواره مجذوب آثار او بوده‌اند. کنستانتین استانیسلاوسکی یک قلب آرزومند و دوشیزه برفی (۱۸۷۲)، شاهکار شاعرانه‌ای که با برداشت اپرایی ریمسکی کرساکف شهرت یافت، را به صحنه برد. ولادیمیر نیمروویچ سدانچنکو، نویسنده و معلم تاتری که با همکاری استانیسلاوسکی تاتر هنر مسکو را بنیان نهاد، نمایشنامه حتی یک عاقل هم خطا می‌کند (۱۸۶۸) را به نمایش درآورد، و سه وولود میرهولد بزرگ جنگل و شغل نان و آب‌دار را کارگردانی کرد. الکساندر تایروف و یوری ژاویدسکی، دو کارگردان آوان گارد، به ترتیب محکوم

نزدیک به دربار تزار، که به فرهنگ و تئاتر ظنین بودند و از اندیشه‌های نوین می‌هراسیدند، بی‌کمترین تردیدی از جلوه‌گر شدن قهرمانان اوستروفسکی بر صحنه تئاتر جلوگیری می‌کردند، حتی با آنکه معترف بودند خود اوستروفسکی چندان بی‌استعداد هم نیست. به تحقیر می‌گفتند که نمایشنامه‌های او «بوی پوستین می‌دهد».

با این همه اوستروفسکی بر اثر فشار افکار عمومی در سال ۱۸۶۳ از سوی آکادمی علوم به عنوان عضو غیررسمی پذیرفته شد. کمی بعد در تاتر نویناد مارینسکی سن پترزبورگ، تصویر او به مجموعه تصاویر هجایردان کلاسیک روس، همچون فونوویزین Fonvizin، گریبایدوف و گوگول افزوده گشت.

اوستروفسکی نوشت: «وجود یک تئاتر ملی، مثل فرهنگستانها، دانشگاهها و موزه‌ها، نشان این است که یک ملت به دوران بلوغ خود پا نهاده است.» او علاوه بر آفرینش آثار دراماتیک خود سالهای بسیاری از عمر خویش را نیز صرف فعالیتهای مربوط به تئاتر کرد. در مسکو «تاتر کوچک» (یا تاتر مالی Maly) را، که اوستروفسکی نمایشنامه‌هایش را در آن به صحنه می‌برد، به شوخی «خانه اوستروفسکی» می‌خواندند. و شش ماه پیش از درگذشتش به مدیریت برنامه جمعی (رپرتوار) تاترهای سلطنتی مسکو منصوب گردید و در آنجا به رغم موانع فراوان اصلاحاتی به وجود آورد. تأثیر او بر تاریخ تاتر از هر لحاظ بسیار عظیم بود.

افق دید اوستروفسکی با گذشت سالیان گسترده‌تر شد و دیگر طبقات اجتماعی را نیز همچون بازرگانان دربر گرفت. او در دهه ۱۸۷۰ یک چهره نوین تاتری آفرید که شخصیتی سردمزاج، جاه‌طلب و بورژوازی داشت و در واقع المثنای روسی شخصیت راستینیاک Rastignac

بیگناه (۱۸۷۹) و دختر بی‌جهیزیه را به صحنه بردند. در دهه فعلی، اقتباسهای موسیقایی و اجراهای تجربی فراوانی نیز از آثار او شده است.

برخی از نمایشنامه‌های اوستروفسکی در سینما و تلویزیون هم مورد اقتباس قرار گرفته‌اند. از آن میان عبارتند از برداشت یا کوف پروتازانف از عروس سینوا، توفان اثر ولادیمیر پتروف و اخیراً عشق ستمگر اثر الدار ریازونف، که با استقبال همگانی روبرو شد.

این اجراها چهره تازه‌ای از اوستروفسکی به دست می‌دهد که سرود عشقی و دوستی می‌سراید.

اوستروفسکی با فرهنگ گسترده‌ای که داشت، تلاشی فراوانی در معرفی نمایشنامه‌نویسان کشورهای دیگر به جامعه تاتری روس کرد. از آثاری که به روسی ترجمه کرده است عبارتند از: هکورا اثر تریتوس، آسیناریا اثر پلاتوس، رام کردن زن سرکش و آنتونی و کلپاترا اثر شکسپیر، ماندراگورا اثر ماکیاولی و آثاری از سنکا و سروانتس.

اوستروفسکی با همکاری نیکلای روبینشتاین، کارگردان کنسرواتوار مسکو، و پیوتر سادوفسکی بازیگر، در سال ۱۸۶۵ «محفلی هنری» را به وجود آورد که نخستین انجمن هنرمندان روسیه بود و اعضای آن مرکب از بازیگران، نویسندگان، موسیقیدانان و نقاشان بود. او تحت تأثیر تعلیمات ایوان سیچنوف، طبیعیدان و فیزیولوژیست روسی، نظریه‌ای درباره بازیگری پرداخت که مبتنی بر اندیشه شرطی کردن رفتار و گفتار بازیگر در ارتباط با محیط او بود.

اوستروفسکی بیشتر سالهای آخر زندگی‌اش را در املاک خود در چلیکوو، واقع در استان کوستروما، گذراند که برای او حکم بولانیو برای پوشکین، یا

آمریکای لاتین در نقاشی‌های اروپایی

قاره‌ای از دیدگاه «من» دیگر

نوشته میگل روخاس میکس



Photo © APN, Moscow

پیروی از ذوق زمانه بین آدم و حوا یک طوطی گذاشتند — پرنده‌ای که گرچه بی‌تردید زیباست ولی ظاهراً به عنوان نهاده‌ای از یک گناه و لنگارانه به کار رفته که از همان زمان به آمریکا نسبت داده شده است.

موجودات خیالی دوران کلاسیک و قرون وسطی در منظره‌های طبیعی متعلق به دنیای جدید ظاهر می‌شوند: غولهایی که با سوسمارهای آمریکایی و آمازونهای پستان بریده زندگی مسالمت آمیز دارند، با استرنوسفالوئیدها، موجوداتی با سرهای زیرشانه، بر خورد پیدا می‌کنند. علاوه بر این موجودات، گیاهان و جانورانی نیز بودند که روح احضار شده آنان الهامبخش هنرمندان در آفرینش دنیایی بود که در آن معجزات، بدون مزاحمت و موانع این جهانی زندگی روزانه، می‌توانست اتفاق بیفتد.

آمریکا می‌بایست، حتی غیرمستقیم، تأثیر خود را بر پیدایش مجموعه‌ای از مضامین در نقاشی اروپایی بگذارد. آیا برخورد با دنیای طبیعی و بکر آمریکا نبود که موجب کشف منظره پردازی به منزله نوع هنری جدیدی در نقاشی گردید؟ (دورر نخستین نقاش اروپایی بود که منظره طبیعی محض کشید.) این را نمی‌توان با اطمینان گفت. اما آنچه مسلم است این است که در کوران تازه شدن دوباره نزاع بین هنر و فن از یک سو و طبیعت از سوی دیگر، آمریکا بار دیگر مسئله اصل و ریشه بشریت را پیش کشید و در نقاشها ذائقه خاصی برای بدوی‌گرایی ایجاد کرد. این ذائقه نه تنها به بدوی‌گرایی خاص کتاب مقدس مربوط می‌شد — بسیاری از نقاشان روی مضمون بهشت کار کردند: کراناک، یان بروگل، تیسین و غیره — بلکه بدوی‌گرایی کلاسیک‌وار مثل اورفه‌گرایی و نوستالژی برای عصر طلایی را نیز، که بر سبک پی‌یر دی‌کوسیمو تأثیر گذاشت، در بر می‌گرفت.

با این همه در نقاشی اروپایی اشاره ناچیزی به زندگی بدوی بومیان آمریکا دیده می‌شود، آنهم به این دلیل ساده که اروپا هرگز نمی‌توانست تصمیم بگیرد که بالاخره آنها بربر هستند یا «جانوران اهلی». آیا بومیان آمریکا انسان‌اند یا حیوان؟ اروپائیان در این باب حیران بودند. آیا آنها روح هم دارند؟ می‌شود آنها را اهلی کرد؟ یا باید نسلشان را برانداخت؟ و گرچه بارتولومه دولاس کارزاس از زمانی به پیشینگی اواسط قرن شانزدهم بر این عقیده بود که تمام ملت‌های دنیا انسان هستند، ولی استعمارگران پیرایشگر نظریاتی بسیار متفاوت داشتند. حتی در قرن نوزدهم، جیمز راسل لاول در جنگ مکزیک، یک سرباز یانکی داشت که معترف بود پیش از ترک موطنش متقاعد شده

«مردمان آبی پوست‌اند و سرهایی مربعی دارند». هنگامی که جان هالیوودی، کیهان‌نگاری بسایک نام سینمایی، این تکچهره هندسی وار را با تهرنگ لاجوردی از ساکنان «دنیای نو» کشید، اروپائیان هنوز داشتند از کشتی قدم به خاک آمریکا می‌نهادند. در زمانی که او می‌نوشت — یا حتی پیشتر از آن، با انتشار نامه‌های کریستف کلمب — یک «آمریکای خیالی» کم‌کم داشت از دل تصویرهایی شکل می‌گرفت که در آنها مردمان و دنیای طبیعی پیوسته در حال دگرگون شدن به صورت نامتعارف‌ترین و خیال‌انگیزترین شکلها بودند.

در طول قرن‌ها، آثار هنری نمایانگر آمریکا از رنگ و نگار دورانی رنگ گرفت که در آن به وجود آمدند. قدیمی‌ترین آنها در برگیرنده تمام قاره بود، اما از قرن هیجدهم به بعد ایالات متحده تصویری جداگانه پیدا کرد. پس از آن تاریخ مورد نظر ما بیشتر آمریکای لاتین خواهد بود.

نخستین تصویر آمریکا، که با زیبایی‌شناسی کلاسیک عهد رنسانس همزمانی دارد، تصویری «خیال‌انگیز» بود. «کشف آمریکا» (گرچه برای پرهیز از اروپا مداری بهتر است سخن از «ورود اسپانیایی‌ها» بگوئیم) ظاهراً تأثیر شگرفی بر اروپا نگذاشت. جدا از قصه‌های مسافران و حکاکای‌های مصور کننده آنها، نوشته‌های معاصر اندکی درباره تأثیر این رخداد بر قاره اروپا در دست است. آنچه در دست داریم سه اثر مهم ادبی است: آدم‌خواران *Des cannibales*، فصلی از مقالات مونتینی؛ آرمانشهر تامس مور؛ و توفان شکسپیر.

مشتی اشارات و جزئیات اگزوتیک در نقاشیهای هنرمندان بزرگ نیز وجود دارد: نامی بر یک نقشه به قلم لئوناردو داوینچی، یک کاکتوس گوش‌تالو در باغ لذات زمینی اثر هیراتیموس بوش و یک گل آفتابگردان که جایی میان طرحهای مقدماتی‌اش به چشم می‌خورد؛ یک میمون سموری در یوحنای حواری بر فراز پاتموس اثر هانس بورک میر مهتر؛ و یک پیکر عجیب آپولون صولت پوشیده از پر که به توسط آلبرشت دورر برای تزئین کتاب نماز ماکسیمیلیان اول به کار رفته است.

و با این همه چنان می‌نمود که آمریکای تازه کشف شده قبایی برارنده رویاهای اروپایی است. در این دنیای جدید تمام اسطوره‌ها بیانی عینی یافتند. «نوین‌ترین نوها» دوشادوش کهنه قرار داشت. آنجا به قدر وفور باغ عدن، سرزمین اوفیرو الدورادو یافت می‌شد. کلمب معتقد بود که او بهشت را کشف کرده است، و دورر و روبنس به

آلیس کونین در نقش کاترینا در اجرای سال ۱۹۲۴ نمایشنامه توفان اثر اوستروفسکی. کاترینا در این تفسیر از نمایشنامه توفان به عنوان یک «تراژدی دهقانی»، تجسم پاکی و غروری است که زندگی خود را نیز در بهای آزادی حاضر است فدا کند.

زنایاپولیانا برای تولستوی و بوگیوال برای تورگنیف را داشت. و در همانجا بود که اوستروفسکی در ژوئن ۱۸۸۶ در خانه‌ای بر فراز تپه‌ای در میان روستاهایی که دوست می‌داشت و حتی بادهای تندش هم از جاهای دیگر زیباتر بود، زندگی را بدرود گفت. تابوت او بر دوش دهقانانی که تن پوشهایی بلند با حاشیه‌های منقش به نقشمایه‌های سنتی داشتند در ملازمت دوستان وفادار او تا گورستان نیکولوبرزکی از دل روستاهایی حمل شد که سرچشمه الهام او بودند.

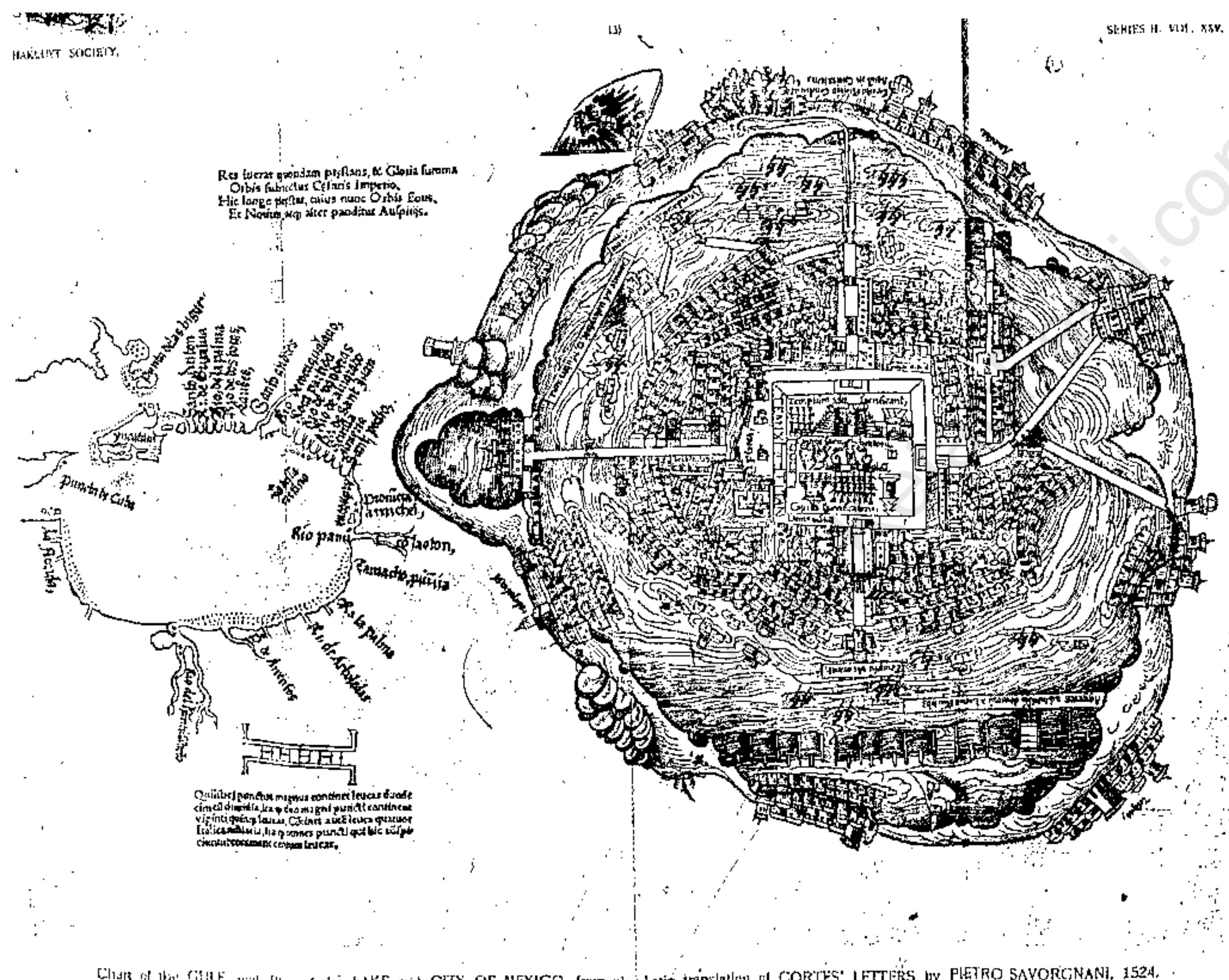
خانه چلیکوو اکنون موزه اوستروفسکی و برای دوستداران آثار او یک زیارتگاه است. صفا و فضای این خانه همچنان محفوظ نگاه داشته شده است. دیدارکننده این خانه حتی انتظار این را نیز دارد که صاحب خانه را در لباسهایی که دوست داشت بپوشد — پیرهن روسی، شلوار پاچه گشاد و چکمه‌های ساقه بلند، کت چسبان خاکستری رنگ و کلاه لبه پهن — در حالی ببیند که انگار می‌خواهد پشت میز کار خود بنشیند.

* Comedy of manners نوعی کمدی که به نمایش آداب، مراسم و چشم‌اندازهای جامعه خاصی می‌پردازد.

نلی نیکولایفنا کورنینکو، اهل اتحاد شوروی و متخصص هنرهای دراماتیک و جامعه‌شناسی فرهنگ است و در این زمینه حدود ۴۰ اثر دارد که در وطن خود او یا جاهای دیگر به چاپ رسیده است. خانم کورنینکو قبلاً عضو بخش جامعه‌شناسی فرهنگ در «مؤسسه تحقیقات علمی درباره هنر» اتحاد شوروی بوده و فعلاً عضو هیئت تحریریه پیام یونسکو به زبان روسی است.



تئودور ژریکو (تولد، ژوئن، ۱۷۹۱ - مرگ، پاریس، ۱۸۲۴). نبرد مایبو، با گواش، حدود سال ۱۸۱۸، پاریس، کتابخانه ملی. این اثر کمتر شناخته شده ژریکو دیدار بین خوزه دوسن مارتین و برناردو آهیکینز را در زمانی نشان می‌دهد که به کمک ارتشهایشان نیروهای اسپانیایی را «در مایبو» در هم کوبیدند (۸ آوریل ۱۸۱۸) و موجب استقلال کشور شیلی گردیدند. ژریکو، که اثر معروفش کلک بازماندگان کشتی «مدوزا» را در سال بعد کشید، نماینده معنوی نقاشان رمانتیکی است که در پی «مدرن گرایی» و آزادیهای نوین بودند و تمام رخدادهای معاصر در امریکای اسپانیایی را به دقت دنبال می‌کردند.



آلبرشت دورر (تولد، نورمبرگ ۱۴۷۱ - مرگ ۱۵۲۸). این بیکر (زیر) که در حاشیه کتاب نماز امپراتور ماکسیمیلیان اول (۱۵۱۵) ترسیم شده، نمونه‌ای از تصویری است که اروپای اوایل قرن شانزدهم از غیروپایی به منزله پدیده‌ای کاملاً متفاوت با فرد اروپایی داشت و در آن تصور جنبه‌هایی از هند، آفریقا و آسیا به هم آمیخته شده بود.



منبع الهامی برای تفکرات آرمانشهری بوده است. (تأثیر آن را در نقشه‌ای برای یک آرمانشهر، متعلق به همان دوره و منسوب به دورر، می‌توان دید). پیوند بین امریکا و آرمانشهر ظاهراً خیلی نزدیک بوده است؛ تامس مور در کتاب آرمانشهر خود (۱۵۱۶)، از طریق هیتلودثو نامی از وجود یک آرمانشهر خبر می‌یابد. شخص اخیر به عنوان همراه پیشین امریگو واسکوچی، کسی که قاره امریکا نامش را از او گرفته، شناخته شده است.

نقشه تمیکستیان (شهر مکزیکو)، که به نام «نقشه کورتس» شهرت دارد و در آن نقشه کلی خلیج مکزیکو (در سمت چپ این سند) نیز آمده است، کهن‌ترین نقشه شناخته شده جزیره تنوچ تستان، محل شهر مکزیکوی امروزی است. این نقشه منسوب به هرنان کورتس است زیرا در نخستین چاپ دومین نامه این فاتح به چارلز پنجم که در سال ۱۵۲۴ در نورمبرگ انتشار یافته، آمده است. این اثر بسیار خیال‌انگیز با بناهای به سبک اروپایی‌اش، احتمالاً

بود که مکزیکی‌ها انسان نیستند بلکه گله‌ای از اورانگوتانها هستند که بی‌اندک تردید می‌توان قتل‌عامشان کرد.

در سال ۱۶۳۷، جان موریس اهل ناسو، سرپرست و نماینده شرکت هند غربی هلند، مقیم پرنامبوکو شد. همراه او دو نقاش به نامهای فرانس پوس و آلبرت واندراکوت بودند که دستور داشتند هر چیز زنده و متحرکی که در آنجا وجود داشت نقاشی کنند. زمانی که آن دو در برزیل بودند آثاری به وجود آوردند که عین واقعیت بود. اما وقتی به اروپا بازگشتند خریداران آثارشان، نقاشیهای آنان را چندان اگزوتیک و تزئینی نیافتند و آنان نیز به فراخور ذوق زمان بناگزی برزیلی از صحنه‌های جنگلی پرزرق و برق و حیوانات نامحتمل اختراع کردند. «تصویر باروک» از امریکا چنین بود.

این سبک نوین شیفته فراوانی و اگزوتیسمی بود که به دقت جغرافیایی مجال اندکی می‌داد. امریکا اکنون تبدیل به مجموعه‌ای از نقشمایه‌های تزئینی شده بود و در سالون‌ها با «زیبایی‌های چین» رقابت داشت. برخی از نفیس‌ترین تصویرهای امریکای اگزوتیک، متعلق به همین دوران است: «پرده‌های دیواری سرخپوستی»، بومهای بزرگی که در آنها تصویرهای سرخپوستان، لامها، خوکهای خرطوم‌دار و غیره - خلاصه تمام جانوران و گیاهان امریکایی که دنیای کهن را به حیرت انداخته بود - همراه با جانوران و گیاهان آسیا و آفریقای یک کاسه در کنار هم نمایانده شده بودند. از دیدگاه ذوق باروک، دنیای اگزوتیک دارای مکان جغرافیایی نیست، بلکه فقط «خارج اروپا» است.

اما امریکا برای تمثیل و نیز برای اگزوتیسم تزئینی تبدیل به مد روز شد: امریکا یکی از چهارزنی بود که «چهار جهت اصلی» را نشان می‌دادند. این پیکرهای زنانه یکی از نقشمایه‌های دلپذیر زمان بود، زیرا بر سقفها و سرپله‌ها می‌توانستند نشان مجسمی از سوداهای بی‌پایان قدرت‌طلبی «مطلق‌گرایی» و به همان میزان، ادعاهای جاه‌طلبانه مبلغان مذهبی «ضد اصلاح‌طلبی» باشند.

جیوانی باتیستا پولو، استاد بی‌رقیب این هنر، تصویرهای نفیسی از امریکا، به صورت یک آمازون با شاخ فراوانی (کورونوکوپا) در یک دست و جمجه‌ای پیش پا به وجود آورد، ثروتمند و وحشی. ثروتمند، و از این رو نوید دهنده ثروت بی‌اندازه به پادشاهان؛ وحشی، و در نتیجه موجه برای سرکوبی مشروع. این سرزمین می‌بایست به مسیحیت مشرف و متمدن گردد. سودمندی و مشروعیت آن در یک تصویر واحد به هم آمیخته است.

این تصویر امریکا در قرن نوزدهم با پیدایش رمانتیسم دگرگون شد. رمانتیک‌ها روح آزادیخواهی را آوردند و هنرشان نمایانگر ارزشهای یک طبقه متوسط در حال تکوین بود. مضامین آنان شامل آزادیهای نوین، انقلاب، القای برده‌داری، مردم، پیشرفت، طبیعت و مسافرت بود. رمانتیک‌ها در امریکا برای آسیب خود گندم فراوانی یافتند. مجموعه‌ای از سیاه‌قلم‌های ویلیام بلیک به محکومیت برده‌داری در سورینام می‌پردازد؛ آبرنگی از ژریکو نبرد بی‌امانی برای استقلال شیلی را می‌ستاید. اما اشتغال به این مضامین، پیش از هر چیز، به جهت علاقه به یافتن تصاویر مناسب از طریق مسافرت و احساس شگفتی در برابر سرشاری پر بار یک دنیای طبیعی بود. با این همه اگزوتیسم رمانتیک‌ها با دوران باروک تفاوت دارد، زیرا افتخارش به علمی‌بودنش است و می‌کوشد تا تصویری کاملاً حقیقت‌نما از مناظر طبیعی، حیوانات و مردمان دنیای جدید به وجود آورد. در سفرهای الکساندر فن هومبولت آنچه هست اگزوتیسم اکتشاف است، و باز در کارشانویریان، که آبشار نیاگارا با دقت و سواس‌آمیز یک جغرافیدان توصیف می‌کند، اگزوتیسم ادبی غلبه دارد. هومبولت می‌کوشد تا در نمایش «وفادار و سرزنده»ی واقعیت، هنر و علم را با یکدیگر بیامیزد. این آمیزش به سود هردو بود: به سود هنر از این رو که رویارویی با چنین طبیعت شکوهمند، نقاشی منظره‌پردازانه را سرزندگی دوباره می‌بخشید، و به سود علم از این رو که می‌توانست ذخیره تصاویرش را (فن عکاسی هنوز ناشناخته بود) غنی‌تر سازد. روح هومبولت

الهامبخش غالب نقاشان آلمانی شد که در قرن نوزدهم به امریکا سفر کردند: یوهان موریتس روگینداس، که سراسر این قاره را پیمود؛ فردیناند بلرمان، که به ونزوئلا سفر کرد؛ ادوارد هیلدبرانت، که ما مجموعه‌ای از زنده‌ترین تصاویر برزیل اواسط قرن نوزدهم را مدیون او هستیم؛ و بسیاری دیگر از جمله پیسارو.

این نقاش بزرگ فرانسوی متولد هند غرب، با نام پیزارو قدم به سرزمین برزیل نهاد. او در آن زمان بیست و دو ساله بود. سبک او تقلید از طبیعت‌گرایی دلخواه هومبولت بود، اما حتی در آن مرحله نیز او در پی ضبط نور تابناک بود. آیا همین طبیعت‌گرایی آغشته به آفتاب کارائیب، نخستین گام در راه تلاشی نبود که او را یکی از بنیانگذاران امپرسیونیسم ساخت؟ ویسلر، نقاش دیگر شیفته نور، در نقاشی‌های خود ردپایی از سفر کوتاه خود به امریکای جنوبی بر جای گذاشت. هم او یک شب در لنگرگاه یکی از دورافتاده‌ترین بنادر دنیا و الپارایسزو؛ شبانه (نکتورن) در مایه آبی و طلایی را کشید.

سه تن از نقاشان سرشناس پایان قرن نوزدهم پیوندهایی متناوب با امریکا داشتند: مانه، که روایتی از اعدام ماکسیمیلیان را آفرید؛ هانری روسو، که به روایتی درباره‌اش ادعا می‌شود که همراه ارتش فرانسه در مکزیک بود و نیز در همانجا به آفرینش منظره طبیعی «گرمسیری» که بی‌تردید از آن خود اوست، دست یافت؛ و گوگن، استاد بزرگ اگزوتیسم نوین که نمایانگر چهره‌ای گریخته از تمدن است. گوگن تحت تأثیر دوران کودکی خود در پرو بود. ما هم در آثار سفالین او و هم در برخی نقاشی‌هایش ترکیب‌هایی از گلدانهای مویچکا را می‌یابیم: سبوهایی با ترکیب سرکه در واقع تکچهره از خود هستند، و گلدانهای سفالین با چهره‌های روبه بالای زنان برتون، درست به همانگونه که در جامعه اینکا، جایی که از میز استفاده نمی‌شود، صورتهای گلی می‌بایست به بالا خیره بنگرند تا بتوانند چشم در چشم صاحبان و اربابان خود داشته باشند.

در آغاز قرن بیستم تصویر امریکا، همچون یانوش،



تئودور دوپری (تولد، لیژ، ۱۵۲۸ - مرگ، فرانکفورت - ام - ماین، ۱۵۹۸). حکاکی که شهرت او به خاطر سفرنامه ۱۳ بخشی‌اش به امریکا است که بین سالهای ۱۵۹۰ و ۱۶۳۴ انتشار یافت. زن آمازون و انسان استرنوسفالیک دو موجود از موجودات تخیلی فراوانی بودند که مسافران و رخسارانامه‌نویسان اروپایی مدعی بودند در برزیل و گینه یافته‌اند، و نشان می‌دهند که چگونه اسطوره‌های اروپایی به امریکا نسبت داده شده است. زن آمازون، پسری متعلق به اساطیر کلاسیک است و مرد بدون سر متعلق به افسانه‌ای درباره سفرهای تخیلی. بی‌سری همچنین یک ویژگی مرتبط با موجوداتی چون یاجوج و ماجوج و دجال است. هیولای این موجود نمایاننده سرشت شیطانی سرخپوست است.



Photos © M. Rojas Mix, Paris

ویلیام بلیک (تولد، لندن، ۱۷۵۷ - مرگ ۱۸۲۷). شاعر، نقاش و مصور کننده اثر دانه. بلیک بینش بشردوستانه خود را در مصور سازیهای نیز که برای «حکایت پنج سال مأموریت علیه سیاهپوستان شورشی سورینام» نوشته جان گابریل استدمان کرد (لندن، ۱۷۹۶)، نشان داده است. بلیک با جزئیات رسوا کننده‌ای نشان می‌دهد (سمت چپ) که بردگان چگونه تا حد مرگ شکنجه می‌شدند. این گونه آثار او و نقاشان دیگری که از او پیروی کردند، مقدمات مبارزه برای الغای برده‌داری را فراهم آورد.

دوبری، الدورادو. حکاکی زیر نمایانگر اسطوره اصلی الدورادو («زیرین بدن») است، نامی که نخستین بار درباره رئیس قلمرو تروتمندی به کار رفت که بنابر افسانه، پیش از غوطه‌ور شدن در دریاچه مقدس، بدن برهنه‌اش را با طلا اندود. الدورادو بعدها معنای سرزمین افسانه‌ای طلا را یافت که در قرن هیجدهم به توسط ولتر چنین توصیف شد: «نزدیک محلی به نام پاریم، که شنهایش طلاست... شهری بود با بامهای زیرین...»



هنری مور (تولد، کسلفورد، ۱۸۹۸ - مرگ، مایجدهم، ۱۹۸۶). این پیکرساز بزرگ انگلیسی نیز بهمانند بسیاری از هنرمندان اروپایی، از هنر پیش از کشف امریکا الهام گرفت. پیکر لمیده (بائین)، در جلوی بنای اصلی یونسکو در پاریس، و دیگر آثار او با همین عنوان، شباهت فراوانی با تندیسهای چاک مول، الهه آزتک دارد. در بائین صفحه روبرو، تندیس چاک مول در معبد جنگاوران، چیچن ایتزا، یوکاتان، مکزیک، دیده می‌شود.



Photo © Roger-Viollet, Paris

تصویری دو چهره شد. یک چهره از آن رسانه‌های گروهی است؛ و دیگری چهره هنر. رسانه‌های گروهی قالب‌های ذهنی را که نمایانده آمریکا در طول تاریخ بوده همراه با کلیشه‌های تازه‌ای که از دل رخدادهای تاریخی خاصی برخاسته، گرد هم آورده است. تصویر بی‌هدف و ولنگارانه طوطی‌وار، تباهی انسانی در اقلیم‌های داغ، سستی و ناپختگی کودکانه با دم‌مردی زدن، فساد، خواب نیمروزی و شور انقلاب در هم آمیخته است. این تصویری ساخته و پرداخته سینما، آگهی‌های تجاری و رمانهای سبک، و گاهی حتی ادبیات جدی‌تر، است. داستانهای مصور خنده‌آور تا حد زیادی مسئول القای این تصویرند، هر چند که این داستانهای مصور خنده‌آور اکنون در حال دگرگون شدن هستند. از سرخپوست اکنون با تحقیر کمتری صحبت می‌شود، و قهرمان غربی درباره برتری اخلاقی خود تا حدی دچار تردید شده است. این از جهاتی معلول نفوذ کلود لوی اشتراوس، مردم‌شناس اجتماعی اهل فرانسه است که مفهوم «ذهن وحشی» را دگرگون کرد.

تصویر موجود در قلمرو هنر به کلی متفاوت است. در اوایل قرن بیستم این تصویر با کشف قواعد نوین بیان صوری، به فکر نوسازی خود افتاد. هنگامی که پیکاسو، براک و ماتیس برای آفرینش هنر مدرن به زیبایی‌شناسی افریقایی دست یازیدند، تمام هنر غیر اروپایی به منزله یک سرچشمه الهام برای هنر آوان گارد، اعتباری تازه یافت. بسیاری از هنرمندان مجذوب هنر پیش از کشف آمریکا شدند. یکی از آنان هنری مور بود که پیکره‌های لمیده‌اش آشکارا یادآور چاک مول، الهه آزتکی، است. تصویر هنر قرن بیستم، به این ترتیب نه تنها به منزله ادامه منطقی کلاسیک‌گرایی یونانی-زیبایی‌شناسی فیداس و پارکسیپلس - بلکه به عنوان تألیفی از توانایی‌های آفریننده تمام بشریت، به وجود آمد. کوبیسم، هنر انتزاعی، اکسپرسیونیسم و بسیاری از مکاتب هنری دیگر مدیون حساسیت همین «فرهنگهای بیگانه» اند.

به این ترتیب آمریکا در طول قرن‌ها با تصویرهایی نمایانده شده است که همیشه مطابق واقع نبوده است، بلکه در عوض بازتاب دهنده علائق اروپایی بوده و در هر دوره همراه با دید اروپا از خودش دگرگونی یافته است. به این معنا، غیر اروپایی تا حدی بیش از یک آئینه است. اروپا همیشه نقش خیالی خویش را به «دیگری» نمایانده است - چه به شیوه کلاسیک یا باروک یا رمانتیک. هر گاه این نقش خیالی تغییر یافته، «دیگری» نیز تغییر یافته است. بنابراین ما آمریکایی در برابر خود می‌بینیم که به دو معنا خیالی است - هم به علت اینکه داستانش به صورت تصاویر خیالی روایت شده است و هم از این رو که خود بیشتر خیالی است تا واقعی. همچنانکه در یک داستان مصور به قلم میلو مانارا نویسنده ایتالیایی، سرخپوستی به یک اروپایی می‌گوید: «همه می‌دانند که سرخپوستان واقعاً نمی‌توانند در دنیای شما وجود داشته باشند.» ■



یافته از سفالین‌های مربوط به پیش از کشف آمریکا، مثل گلدان آدم‌نمای مویچیکا (بالا، سمت چپ)، است. شاید گوگن به اتکای خاطرات کودکی خود در پرو، یا به جهت خون پرویایی که از جد مادریش به ارث برده بود، در توجهش به اگزوتیسم، خویشتن خود را می‌یافت.

پل گوگن (پاریس، ۱۸۶۸ - آتونا، جزایر مارکیزا، ۱۹۰۳). بالا، سمت راست، سردیس از خود، گل‌سیلیسی، ۱۸۸۹، موزه هنرهای تزئینی کپنهاگ. همین سبوی سردیس مانند در تصویری که گوگن در همان سال کشید آمده است، طبیعت بیجان با کنده‌کاری چوبین ژاپنی (مجموعه ایتلسون، نیویورک). این سردیس از خود، مثل دیگر آثار سرامیک گوگن، به شدت الهام



میگل روخاس میکس، اهل شیلی، بنیانگذار و مدیر سابق مؤسسه شیلیایی هنر آمریکای لاتین است. او که قبلاً استاد دانشگاه سوربن بوده، فعلاً در دانشکده ونسن پاریس تدریس می‌کند. نویسنده چندین کتاب از جمله تاریخ طبیعی واقعی سرخپوستان و یک تاریخ مختصر آمریکای لاتین برای کودکان است.

پسران و دختران مقدس

احترام به والدین در چین باستان

نوشته دونالد هالزمن

سنگ بنای اغلب مذاهب سلطنتی چین را تشکیل می‌داده است. ستایش «خدای اعلی» (شانگدی) تنها از طریق ستایش اجداد شاه، که در حکم واسطه میان مردم و او بودند، امکان‌پذیر بود.

شواهدی مبنی بر وجود احترام به والدین در سراسر دوران اولیه تاریخ چین به دست آمده است، گرچه این امر بسیار عجیب است که کلمه مربوط به آن، یعنی گزیائو، در نوشته‌های اولیه و کتیبه‌های استخوانی معابد به چشم نمی‌خورد. یکی از پژوهشگران چینی در ۱۹۷۴ نوشت که در شصت و چهار مورد کلمه احترام به والدین را بر ظروف برنزی متعلق به هزار سال قبل از میلاد مشاهده کرده و بافت جمله‌هایی که کلمات مزبور در آن به کار رفته است نشان می‌دهد که آن کلمه‌ها هم ناظر بر اعضای زنده خانواده (والدین و برادرها) و هم ناظر بر نیاکان بوده است.

ظاهراً شوق فراتر رفتن از امور مربوط به زندگی روزمره و دستیابی به نوعی بقا و معنای مطلق نزد تمام بشر وجود داشته و در تمدنهای متفاوت تنها صورتهای گوناگونی به خود گرفته است. مطالعه یکی از شیوه‌هایی که چینیها برای رسیدن به این معنای برتر از آن استفاده می‌کردند می‌تواند درباره تمدن چین و همچنین درباره تمدن خود ما چیزهایی به ما بیاموزد.

چینیها طی تاریخ طولانی خود اعتقادات مذهبی گوناگونی داشته‌اند. احترام به والدین احتمالاً یکی از پایدارترین آنها بوده است. باستان‌شناسان معتقدند که مقابر کشف شده در باستان، واقع در گانسوی شرقی، که تاریخ آن به اوائل هزاره سوم قبل از میلاد باز می‌گردد، نشان می‌دهد که چینیها از همان زمان برای نیاکان خود جشن می‌گرفته‌اند. صرف‌نظر از اینکه این فرضیه درست یا نادرست باشد، این امر مسلم است که احترام به والدین

تصویر فوق نشان‌دهنده تحول سه کلمه چینی از مرحله خط تصویری به بعد است. معنای تصاویر اندیشه‌نگار از چپ به راست عبارتند از «پیر»، «کودک» و «احترام به والدین». قطعه سوم ترکیبی از دو قطعه اول و دوم است.

薛 包 洒 掃



امروزه درک این امر که «احترام به والدین» در چین باستان واقعاً دارای چه معنایی بوده مشکل است. متون بسیار اندکی در این مورد که زندگی روزمره را در یک خانوادهٔ چینی فی‌المثل در هزار سال قبل از میلاد نشان دهد برای ما باقی مانده است. با اینهمه برخی متون کهن رگه‌های اطلاعاتی ضعیفی از طرز تلقی فرزندان نسبت به والدین خود در آن روزگاران کهن در اختیار ما می‌گذارند، تلقی‌ای نه چندان متفاوت با آنچه امروز در چین وجود دارد. در شعر شمارهٔ ۲۰۲ از «قصاید فرعی» در «کتاب شعر» (شی جینگ) توصیفی بسیار گذرا از یتیمی هست که در سوگ از دست‌دادن والدین خود زاری می‌کند، و در «کتاب اسناد» (شانگ شو) چندین بار به کلمهٔ «احترام به والدین» اشاره می‌شود که مهم‌ترین و احتمالاً قدیمی‌ترین آن در «اخطار به کانگ» (کانگائو) آمده است. در این بخش از فرزندان که به پدر و مادر خود احترام نمی‌گذارند با عبارت «بدترین جنایتکاران» یاد می‌شود و علاوه بر این با لحنی عمیقاً عاطفی اضافه می‌شود که رفتار این‌گونه فرزندان «قلب پدر را شدیداً جریحه‌دار می‌سازد».

اما در داستانهای اولیهٔ مربوط به پسران و دخترانی که وظیفهٔ فرزندی را نسبت به والدین انجام می‌دادند چیزی هست که باور کردن و درک آن برای غیرچینیان مشکل است. نمونهٔ یکی از اینها داستانی است دربارهٔ یک قهرمان سنتی به نام شون و رفتار باورنکردنی او نسبت به پدر نابینا و نامادری بدذاتش که در بخشهای آخر «کتاب اسناد» آمده است. در یکی از معدود کتابهای باستانی که حاوی اطلاعاتی دربارهٔ زندگی روزمره‌اند، یعنی در زوژوان (شرح زود دربارهٔ جونکیو) - کتابی که عموماً تصور می‌رود در اواسط قرن چهارم ق م نوشته شده باشد اما احتمالاً شامل مطالبی اصیل مربوط به اوایل قرن هشتم ق م است - داستانهای باورنکردنی دیگری نیز وجود دارد.

اینکه اولین داستان کتاب زوژوان مربوط به رعایت احترام والدین است مطمئناً نمی‌تواند تصادفی باشد. این داستان اعمال دوک ژوانگ، دوک ایالت ژنگ، را شرح می‌دهد که تمام توان خود را به کار می‌گیرد تا احترام مادر خیانتکارش را، که در واقع مستحق شدیدترین مجازاتهاست، نگه دارد. با اینهمه مفسر داستان در پایان به عنوان تکمله‌ای بر سخنان نویسنده اضافه می‌کند که دوک ژوانگ به اندازهٔ کافی احترام مادرش را نگه نداشته است! شرح حال چیزی (۶۹۵ ق م) و شن شنگ (۶۵۹ و ۶۵۵ ق م) که مرگ را بر رد کردن تقاضای غیر عملی پدران خود ترجیح می‌دهند نیز به همین اندازه باورنکردنی است. تمام این داستانها بیان‌کنندهٔ این واقعیت‌اند که رعایت احترام پدر و مادر به معنای اطاعت بی‌چون و چرا از آنهاست.

جستجو برای نمونه‌های اولیهٔ لزوم احترام به والدین در لابلای آثار فلاسفهٔ عصر طلایی لازم نیست، زیرا بدون استثنا تمام مکاتب فلسفی، حتی تائوئیستهای سنت شکن و «حقوق‌گرایان» ضد سنت، این امر را طبیعی و عاطفه‌ای اجتناب‌ناپذیر دانسته‌اند. حقوق‌گرایان در واقع این

فضیلت را به «وفاداری» به حکومت نیز تسری دادند، چیزی که تا آن زمان سابقه نداشت و تا زمان حاضر نیز باقی است.

کنفوسیوس احترام به والدین را در زیر بنای فلسفهٔ خود قرار می‌دهد و اشاراتی که به این موضوع می‌کند نشان‌دهندهٔ این است که این پدیده نزد او فراتر از روابط معمول مبتنی بر منطق و امری غیر قابل‌عدول است. همگان قبول دارند که کنفوسیوس در کتاب «مکالمات» خود مجموعه‌ای از والاترین، انسانی‌ترین و جذاب‌ترین پندهای اخلاقی همهٔ تاریخ را در اختیار مردم چین، و همهٔ دنیا، قرار داده است. اما پندهای او در زمینهٔ احترام به والدین آنچنان خشک و تحکمی هستند که به نظر می‌رسد به توسط یکی از پیروان او ثبت شده باشد، کسی که پوستهٔ سخنان کنفوسیوس را نگاه داشته و روح آن را رها کرده است.

تصویر بالا نمایانگر دوره‌ای از زندگی پسری نمونه به نام گزونه بائو است که «پدرش مجدداً از دواج کرد و زن جدید که شدیداً از گزونه بائو متنفر بود او را از خانه بیرون راند. اما بائو همچنان پشت خانه باقی ماند، روزها و شبها گریست تا اینکه آنها به ضرب کتک او را از آنجا راندند و مجبور شد در کلبه‌ای بیرون از خانه اقامت کند. بائو هر روز صبح برای آب و جارو کردن به در خانه می‌آمد، اما این کار پدر را خشمگین کرد و سبب شد تا بائو را از آن کلبه نیز برانند.»

اما من اطمینان دارم که قضیه این طور نیست. آیا موقعیت و نقش رعایت احترام والدین در فرهنگ چین به طور کلی، و در فلسفه کنفوسیوس به طور خاص، نبوده که این لحن خشک و تحکمی را، که در سایر گفته‌های کنفوسیوس موجود نیست، به گفته‌های او در زمینه احترام به والدین بخشیده است؟ دقیقاً بدین خاطر که احترام به والدین در نزد چینیان امری «مطلق» و از نظر همگان بی‌چون و چرا تلقی می‌شد، قهرمانان اخلاقی یا «مقدسان» خاصی در این فرهنگ پیدا شده‌اند. پژوهش عمیق درباره این مقدسان می‌تواند چیز مهمی را در اندیشه چینی برای ما آشکار کند.

سه نمونه‌ای که قبلاً از کتاب زوزوان نقل شد مردانی را نشان می‌دهند که به کارهای بسیار عجیبی دست می‌زنند و در دو مورد برای رعایت کورکورانه احترام والدین خود را می‌کشند. بسیاری از این گونه فداشدنها باید در دورانهای قدیم رخ داده باشد، اما تنها در دوره امپراتوری (دورانی که با یکپارچه‌شدن چین در ۲۲۱ ق م آغاز می‌شود) به نحوی گسترده و همگانی از این موضوع سخن رانده می‌شود و جزئیات آن مطرح می‌گردد. از بیست و چهار کتابی که درباره تاریخ سلسله‌های شاهان چین نوشته شده بیست‌تای آنها فصلی جداگانه به احترام به والدین اختصاص داده‌اند و آثار بشمار دیگری به این موضوع پرداخته‌اند، که «زندگی مقدسین» نمونه‌ای از آنهاست که تا همین اواخر در اروپا خوانندگان زیادی داشت. این احتمال وجود دارد که احترام به والدین در دوران امپراتوری تنها به این دلیل برجسته‌تر شده که به عنوان فضیلتی «شاهانه» رسمیت یافته و هدایا و عنوانهایی از جانب حکومت بدین منظور در نظر گرفته شده که می‌توانسته حائزین شرایط را به سمتهای بالای دولتی برساند.

صحنه‌ای از زندگی ماری ماگدالن دوپانتسی (۱۵۶۶-۱۶۰۶)، قدیس حامی فلورانس، که در ۱۶۶۹ در شمار قدیسین درآمد. به رغم جنه تحقیر زندگی سختی را گذراند و به درجات بالای مذهبی رسید. تصویر زیر او را در سن یازده سالگی نشان می‌دهد که در حالی که تاجی از خار بر سر دارد تمام شب را به تازیانه زدن بر خود می‌گذراند.



تصویر بالا دختر قهرمانی به نام کائوئی را نشان می‌دهد که به خاطر علاقه‌اش نسبت به پدر شهرت دارد. پدرش راهبی بود که به هنگام ادای مراسم مربوط به «خدای امواج» غرق شد. «جسد او پیدا نشد و دختر سیزده ساله‌اش به نام کائوئی به رودخانه رفت و روزها و شبهای وقفه به شیون پرداخت و پس از هفت روز خود را به رودخانه انداخت و غرق شد.»

اولین نمونه‌های مربوط به زیاده‌روی فرزندان در رعایت احترام به والدین که من توانسته‌ام در تاریخهای مربوط به سلاطین چین پیدا کنم از کتاب هوهانشو و عمدتاً از فصل ۳۹ آن است؛ این کتاب تماماً دربارهٔ وظایف فرزندان در قبال والدین است و تاریخ آن به اواسط قرن چهارم میلادی بر می‌گردد.

مقدمهٔ فصل ۳۹ حاوی دو داستان دربارهٔ پسرانی است که احترام والدین خود را نگه داشته‌اند. داستان اول شرح ماجرای مردی است که صرفاً بدین خاطر که از مادرش نگهداری کند به کاری اداری و رسمی، که هیچ جاذبه‌ای برای خود او ندارد، تن داده است. داستان دوم نمونهٔ بارزی از این امر است که من قسمت اول آن را عیناً در اینجا نقل می‌کنم:

«در زمان امپراتور «آن» [که از ۱۰۷ تا ۱۲۶ میلادی فرمانروایی داشت] مردی به نام گزونه باثو زندگی می‌کرد که از اهالی رونان [هنان جنوبی] بود... باثو مردی کتابخوان و صمیمی بود که پس از مرگ مادرش وظایف مربوط به دوران سوگواری را کاملاً بجا آورد و از این لحاظ مشهور شد. پدرش مجدداً ازدواج کرد و زن جدید که شدیداً از گزونه باثو متنفر بود او را از خانه بیرون راند. اما باثو همچنان پشت‌خانه باقی ماند، روزها و شبها گریست تا اینکه آنها به ضرب کتک او را از آنجا راندند و او مجبور شد در کلبه‌ای بیرون از خانه اقامت کند. باثو هر روز صبح برای آب و جارو کردن به درخانه می‌آمد، اما این کار پدر را خشمگین کرد و سبب شد تا باثو را از آن کلبه نیز برانند. باثو در کلبه‌ای دورتر سکنی گزید، اما هرگز در سلام صبحگاهی و شامگاهی به والدین خویش کوتاهی نکرد. سرانجام پس از یکی دو سال والدین از اعمال خویش شرم‌منده شدند و باثو را به خانه باز گرداندند.»

گزونه باثو پس از مرگ پدر و نامادرش دو یا دو مورد بسیار مؤثر از احترام به والدین در مجموعه اشعار گوئی جوجینگ، متعلق به قرن چهاردهم، تحت عنوان بیست و چهار نمونه از وظایف دینی در چین آمده است. بخش چپ تصویر امپراتور «وو» از سلسله هان را نشان می‌دهد که در برابر مادرش که بر صندلی نشسته ایستاده است. «وو» پس از رسیدن به امپراتوری نیز همچنان احترام مادر را نگاه می‌داشت و هرگاه مادرش می‌خواست دارویی بخورد خود با مصرف دارو آن را می‌آزمود. قسمت راست تصویر بیان‌کنندهٔ نمونهٔ دیگری از رعایت حرمت والدین توسط یک پسر است. خانوادهٔ وو و ونگ، پسر ۸ ساله، در ناحیهٔ پشه‌خیزی زندگی می‌کردند. خانوادهٔ او فقیر بودند و نمی‌توانستند پشه‌بند بخرند و به همین دلیل او در اتاق خواب آنها می‌خوابید و می‌گذاشت که پشه‌ها او را نیش بزنند تا پدر و مادرش بتوانند آسوده بخوابند.

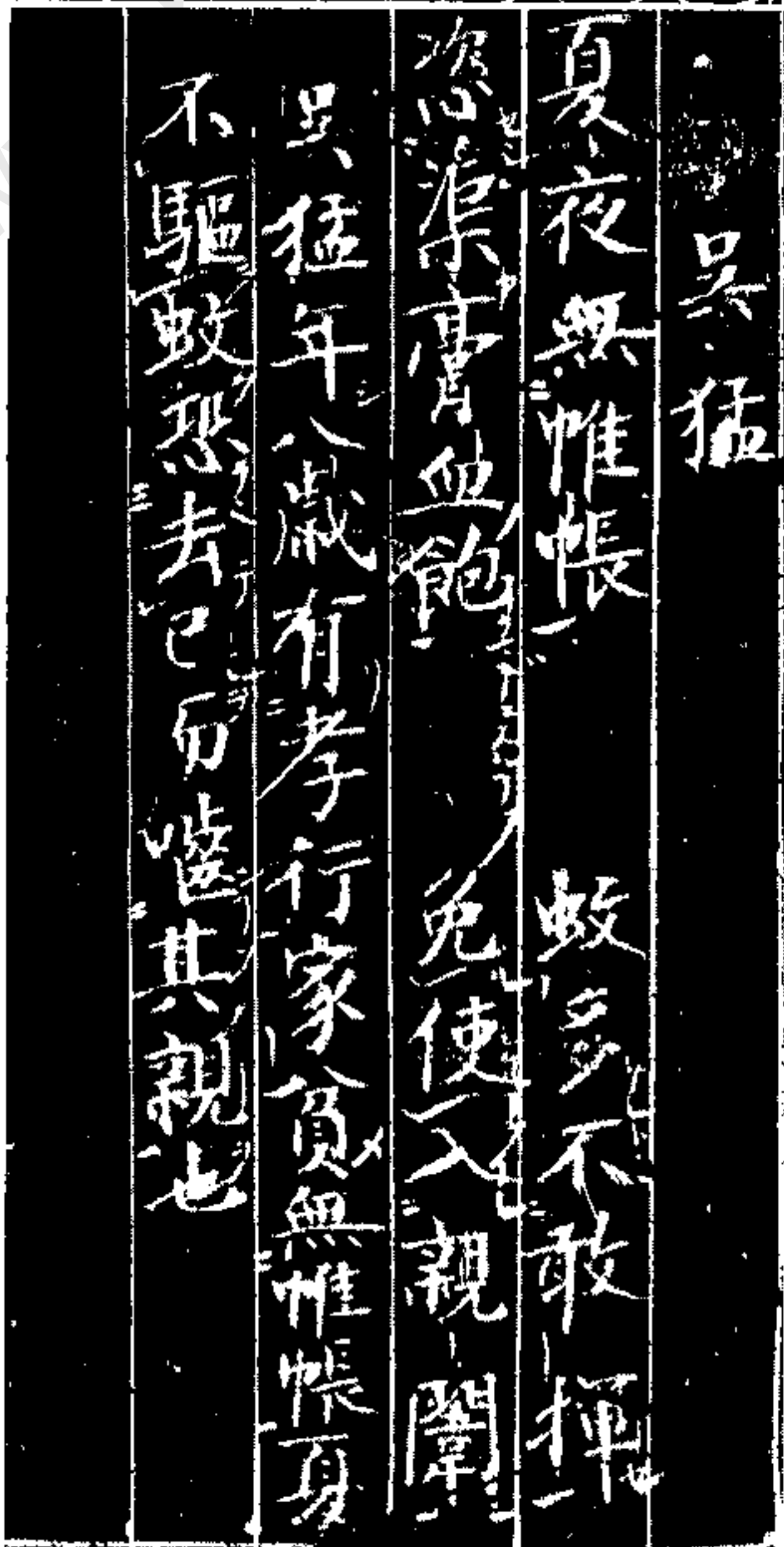
سه برابر حد معمول سوگواری کرد. گزونه باثو نمونه‌ای از پسران وظیفه‌شناسی است که به وفور در متون مربوط به این زمان به آنها اشاره شده است. در واقع رفتار او در مقایسه با نمونه‌های دیگری که در هوهانشو به آنها بر می‌خوریم بسیار طبیعی است.

در این متون با کودکان چهار ساله‌ای روبرو می‌شویم که به هنگام بیماری پدر و مادر خود از خوردن غذا خودداری می‌کنند و با سرگذشت مردی آشنا می‌شویم که «تا ده سال پس از مرگ پدر گوشت و شراب نخورد و همه‌ساله با سه روز روزه گرفتن سالگرد مرگ او را گرامی داشت.» بعضی از این گونه داستانها، از جمله سرگذشت یانگ زن (وفات یافته در ۱۲۴ ق م)، بسیار شگفت‌انگیزند. یانگ زن عضویکی از خاندانهای پایه‌گذار سلسله هان بود که به منظور کنار ماندن از سیاست از ابتدا به شغل معلمی روی کرده بود:

«یانگ زن که در جوانی پدرش را از دست داده و گرفتار فقر شده بود با مادرش زندگی می‌کرد. او زمینی اجاره کرد تا از طریق کشت در آن به امرار معاش بپردازد. یک بار یکی از شاگردان او در کاشتن کلم به او کمک

کرد، اما یانگ زن کلمهای کاشته شده به توسط او را از خاک بیرون آورد و قدری آن طرفتر کاشت. مردم از یانگ زن به عنوان «فرزند وظیفه‌شناس» یاد می‌کردند.» ممکن است باورکردنی نباشد، اما یانگ زن در اینجا خواسته است که احترام نسبت به مادر خود را باین عمل که با انگشتهای خودش برای مادر کلم کاشته است به ثبوت برساند!

کندن کلم و کاشتن آن در جای دیگر برای نشان دادن احساس احترام نسبت به والدین عملی کاملاً بی‌ضرر و خطر است، اما موارد زیادی وجود دارد که ما فرزندان را مشاهده می‌کنیم که برای اثبات این امر تا حد مرگ پیش رفته‌اند. یکی از معروفترین این موارد مربوط به کائوئی است که در حوالی شائوگزینگ کنونی در زجیانگ می‌زیست. پدر کائو راهبی بود که به هنگام ادای مراسم مربوط به «خدای امواج» (احتمالاً ستایش جزر و مد) در پنجمین روز ماه پنجم قمری (ششم ژوئن) سال ۱۴۳ میلادی غرق شد. «جسد او پیدا نشد و دختر سیزده ساله‌اش به نام کائوئی به رودخانه رفت و روزها و شبها بی وقفه به شیون پرداخت و پس از هفت روز خود را به



دختری دیگر به نام شوخیان خیونگ (یا شوخیان لوئو) در آن سوی چین در سچوان، در جایی که پدرش در رودخانه غرق شده بود خود را به آب انداخت و شش روز بعد جسدش، درحالی که جسد مغروق پدر را در بازوان داشت، بر آب پدیدار شد. جیانگشی، پدر شوخیان، خود بدین علت غرق شده بود که خواسته بود برای مادرش، که خوردن آب رودخانه را به آب چاه ترجیح می‌داد، از رودخانه آب بیاورد و برای این کار بیش از حد به وسط رودخانه نزدیک شده بود.

مواردی از قربانی شدن‌ها، دست زدن به کارهای معجزه‌آمیز، پذیرش بردبارانه اذیت و آزار ظالمانه مادر شوهرها و نامادریها، خودکشیهای عبث، و مسواری خارق‌العاده از برادرانی که حاضر نبوده‌اند حتی برای خوابیدن در کنار زنان خود، به استثنای مواقع هم بستر شدن به منظور تولید مثل، یکدیگر را ترک کنند، در سراسر کتاب هو هانشو و در واقع در تمام تاریخ چین، به چشم می‌خورد.

این کارهای شگفت را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ اینها عمیقاً یادآور اعمال مقدسین مسیحی دوران باستان و قرون وسطی است. ریاضت کشی، بوسه زدن بر جذامیان، روزه‌های مقدس و سایر اعمال مشقت‌بار هرگز برای نشان دادن ستایش و عشق «مقدسین» نسبت به خالق کافی به حساب نمی‌آمد. آیا احترام به والدین در چین شبیه همین پدیده نبوده است؟

همان طور که اغلب گفته شده است، جهان‌بینی چینی‌ها در مقایسه با غربی‌ها به زمین وابسته‌تر است؛ در چین همواره زمین بر آسمان ترجیح داشته است و هنگامی که چینیان می‌خواهند با «خالق» خویش رابطه برقرار کنند، برخلاف غربیان که به جنبه‌های ماوراء الطبیعه آن توجه می‌کنند، ترجیح می‌دهند به جنبه‌های واقعی‌تر آن یعنی همان والدین خویش توجه کنند. «کتاب احترام به والدین» (خیاو جینگ)، نوشته نسبتاً مستندی که احتمالاً متعلق به اواخر دوران کهن یا اوایل دوران امپراتوری است و در طول تاریخ چین خوانندگان زیادی داشته، دقیقاً به همین امر اشاره می‌کند. در فصل نهم این کتاب آمده است: «هیچ احترامی بالاتر از این پدر وجود ندارد که او را واسطه میان خود و آسمان» قرار دهیم. واژه «واسطه» در اینجا به قدیمی‌ترین مراسم مذهبی چین که تاکنون بر ما شناخته شده است اشاره می‌کند که طی آن قربانیایی نثار نیاکان سلطنتی می‌گردید و آنها به عنوان واسطه خواستهای نوادگان خود را به «آسمان» می‌رساندند و برای آنها شفاعت می‌کردند. این در واقع دادن نقشی فوق‌انسانی به پدر و اگر نگوئیم خدا دانستن پدر، دست کم باید بگوئیم به شمار آوردن او به عنوان سکویی برای دستیابی به خداست. بدین ترتیب سخن گزافی نخواهد بود اگر گفته شود که چینیان والدین خود را در حکم خدای دانسته‌اند و اعمال آنها، نظیر اعمال غربیها، نشان دهنده این است که می‌خواهند به چیزی فراتر از خود دست یابند و از خالقان خود، که به معنای تحت‌اللفظی کلمه همان پدر و مادر هستند، تجلیل کنند.

دونالد هالزمن، متولد شیکاگو، آمریکا، سرپرست «مؤسسه مطالعات پیشرفته چینی» در پاریس و مدیر بخش مطالعات در «مدرسه مطالعات پیشرفته در علوم اجتماعی» در پاریس است. علاوه بر این، هالزمن استاد درس نهادهای سلطنتی چین در همین مدرسه است.

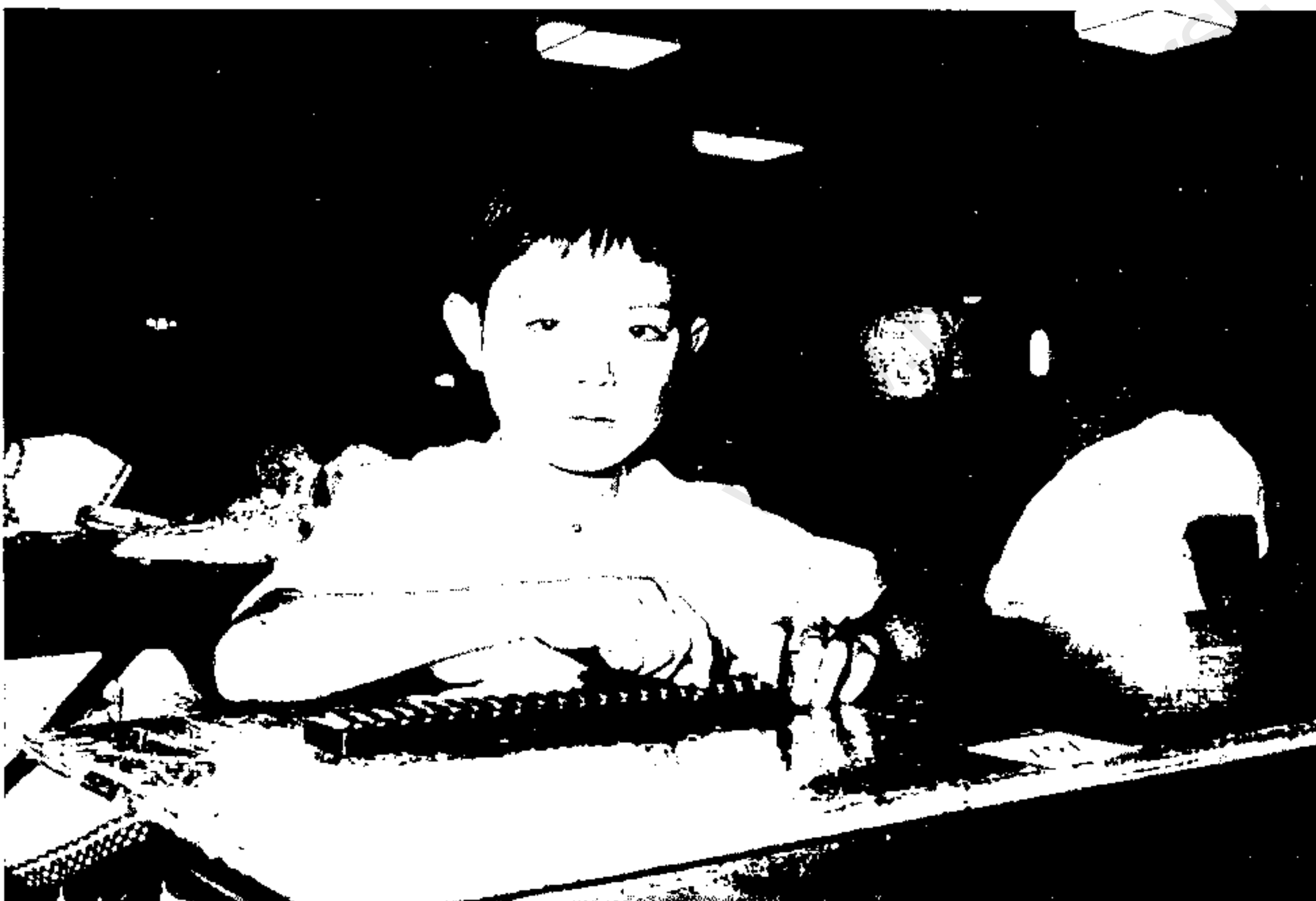
ژاپنی‌ها چگونه با چرتکه حس

بنگاههای تجاری ژاپنی را نیز تشکیل می‌دهد، و حتی یک کارخانه کامپیوترسازی که شهرت جهانی هم دارد هر سال یک مسابقه چرتکه‌اندازی برای کارمندانش برپا می‌کند؟ این سؤال چندین جواب دارد. اول آنکه یک چرتکه انداز ماهر احتمالاً در تشخیص فوری اشتباهات آمار و ارقامی خبره است و می‌تواند به طور ذهنی بلافاصله حساب کند، که همین در تجزیه و تحلیل‌ها و تصمیم‌گیریهای تجاری خیلی باارزش است. امتیاز دیگر چرتکه این است که کار با آن موجب ایجاد نوعی مهارت مکانیکی می‌گردد که برای کار با صفحه فرمان ماشینهای پیچیده لازم است.

امروزه در ژاپن طرز استفاده از چرتکه را در مدارس ابتدایی از کلاس سوم به بعد می‌آموزند و در رشته‌های بازرگانی دبیرستانها یکی از مواد درسی مهم است. چرتکه از چندین جهت وسیله آموزشی سودمندی است.

هرچند که ممکن است عجیب بنماید ولی در ژاپن، یعنی در سرزمینی که بیشتر کارهای عظیم تجاری‌اش با کامپیوتر می‌گردد و میکرو کامپیوتر در هر مدرسه و خانه پیدا می‌شود، سوروبان یا چرتکه ژاپنی هنوز به منزله یک وسیله شمارش و یک ابزار آموزشی نقشی بی‌رقیب دارد. سوروبان در حدود ۴۵۰ سال پیش از چین به ژاپن راه پیدا کرد. ژاپنی‌ها بعداً نوع پیشرفته‌تری از آن را ساختند که به زودی در سراسر کشور مورد استفاده قرار گرفت. به کودکان در مدرسه‌هایی به نام «ترا-کوسیا» طرز استفاده از چرتکه را می‌آموختند و این اغراق نیست اگر گفته شود که «خواندن و نوشتن و حساب» در ژاپن تبدیل به «خواندن و نوشتن و چرتکه انداختن» شده بود.

چرا در زمانی که بهای کامپیوترها پیوسته ارزانتر و قابلیت آنها بیشتر می‌شود، چرتکه نه تنها هنوز باقی مانده بلکه بخشی از برنامه‌های آموزشی سازمان یافته به توسط

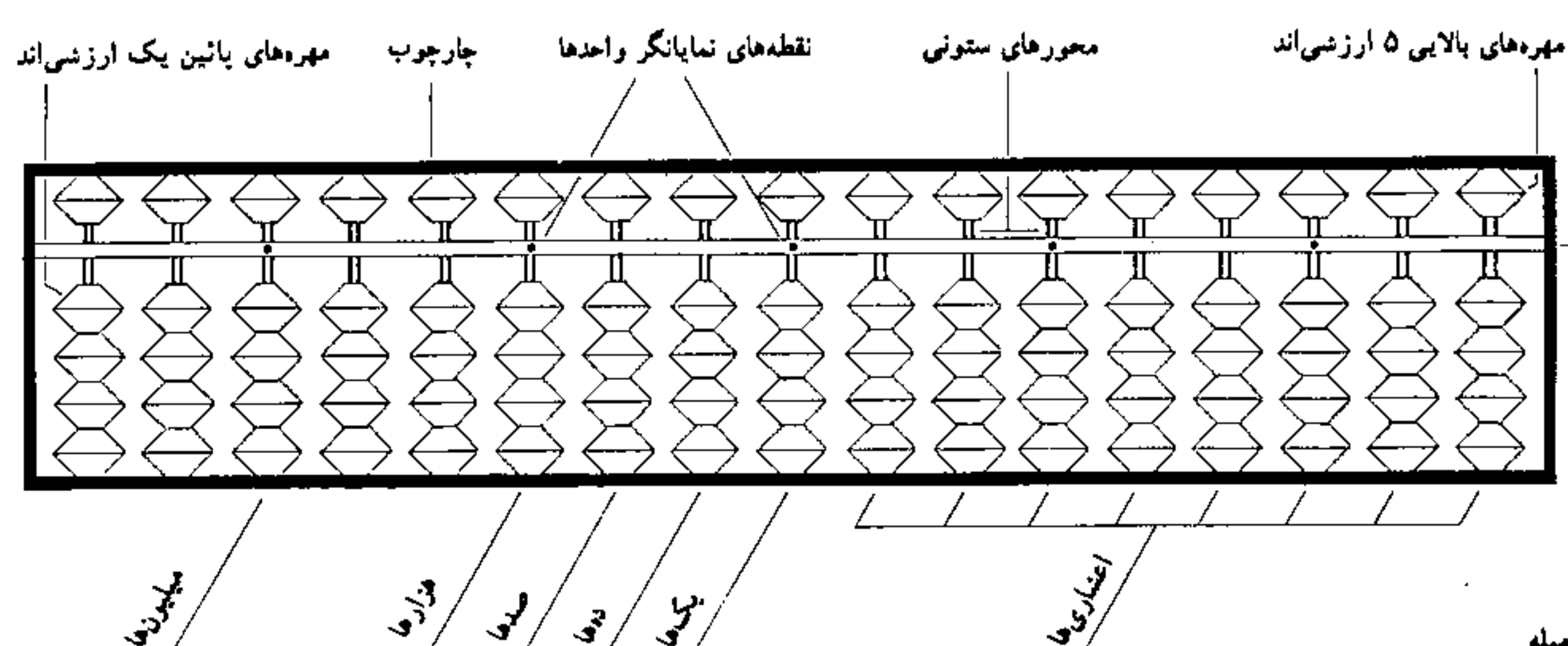


این دانش آموز یازده ساله با استفاده از سوروبان یا چرتکه ژاپنی در ده دقیقه می‌تواند بیست جمع و تفریق ۵ تا ۱۰ رقمی را انجام دهد و به طور ذهنی اعداد ۱۲ تا ۱۳ رقمی را حساب کند.



در پای تخته مدرسه، یک دانش آموز دوره ابتدایی مسائل ضرب را به طور ذهنی حل می‌کند.

Photos © Ministère de l'Éducation, Tokyo



دانش آموز با دست زدن به مهره‌های چرتکه در واقع روند شمارش را به چشم می‌بیند، با اعداد آشنایی پیدا می‌کند و از فراگیری شمردن اعداد لذت می‌برد. این وسیله به فهم آنان از نظام دهگانی و اعشاری نیز کمک می‌کند. امتیاز دیگر آن این است که چون نخست ارقام بالاتر به دست می‌آید (به طرحها نگاه کنید) محاسبه ارقام تقریبی آسان‌تر است، و در ضمن حساب کردن با آن نه فقط از روی نوشته بلکه از راه گوش نیز ممکن است.

تحقیقات نشان داده است که کار کردن با چرتکه برخی از مهارت‌های ریاضی را تقویت می‌کند. در کنگره جهانی ریاضی که چند سال پیش برگزار شد، نخستین جایزه را ژاپن برد. آیا امکان این وجود دارد که پژوهشهای بیشتر نشان دهد که آن پیروزی تا حد زیادی مدیون نقش مداوم چرتکه در ژاپن است؟

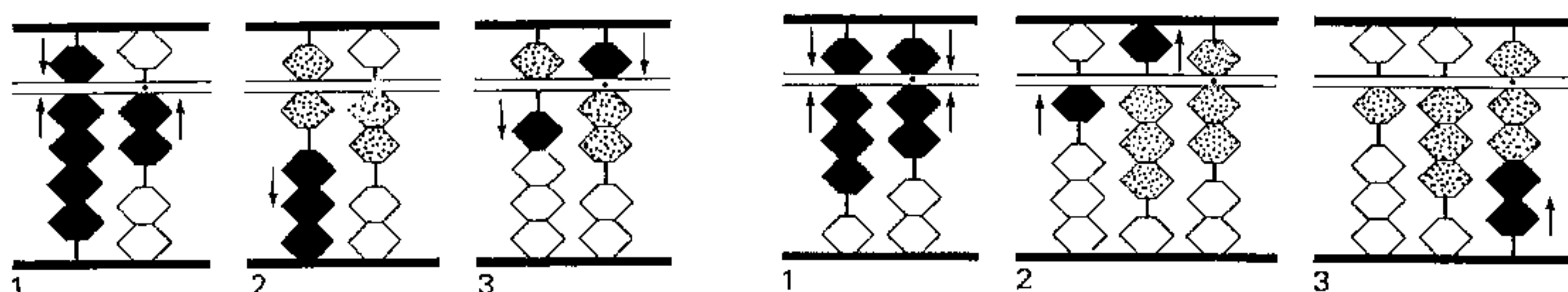
توشیو سوادا، معلم ژاپنی، متخصص مواد درسی در بخش آموزش حرفه‌ای اداره تعلیمات ابتدایی و متوسطه در وزارت آموزش و پرورش ژاپن است.

سوروبان یک وسیله حساب کردن و مرکب از یک چارچوب مستطیل حاوی تعدادی مهره است که مهره‌ها در طول محورهای ستونی به عقب و جلو حرکت می‌کنند. یک میله افقی سوروبان را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخش بالایی دو ردیف مهره پنج ارزشی دارد و بخش پائینی چهار ردیف مهره یک ارزشی. روی میله افقی به نسبت دور میان محورها یک نقطه است که واحد یا نقطه دهگانی را نشان می‌دهد. ردیف مهره‌های سمت چپ از ردیف مهره‌های سمت راست ارزش بیشتر دارد و محاسبه اعداد بیش از دو رقمی همیشه از چپ به راست صورت می‌گیرد. ارزش مهره‌ها بستگی به موقعیت قرار گرفتن آنها دارد: این مهره‌ها فقط هنگامی که به طرف میله افقی رانده می‌شوند کار «شمارش» را انجام می‌دهند.

دو نمونه از ریاضیات ساده به توسط سوروبان

ب. تفریق: $92 - 35 = 57$
(۱) ۹۲ را یادداشت می‌کنید
(۲) ۳۰ تا (از ۳۵ تا) را از ۹۰ (از ۹۲ تا) کم می‌کنید باقی می‌ماند ۶۲.
(۳) ۵ را نمی‌توان از ۲ کم کرد. پس ده تا از محور سمت چپ قرض می‌گیریم که ۶۰ ارزش دارد. $5 = 10 - 5$ ده تا کم می‌کنیم و پنج را به محور سمت راست می‌افزائیم که ارزشش ۲ است. جواب می‌شود ۵۷.

الف. جمع: $87 + 52 = 139$
(۱) ۸۷ را یادداشت می‌کنید
(۲) ۵۰ تا (از ۵۲ تا) را به ۸۰ (از ۸۷) می‌افزائید. به این ترتیب که یک مهره ۵ ارزشی را روی میله حرکت می‌دهید و یک مهره یک ارزشی را نیز در محور سمت چپ قرار می‌دهید. سوروبان عدد ۱۳۷ را نشان می‌دهد.
(۳) ۲ را روی آخرین محور به ۷ می‌افزائید. جواب ۱۳۹ است.



مهره‌ای که در جای خود باقی مانده یا فاقد ارزش است. مهره‌ای که در طول شمارش حرکت داشته است. مهره‌ای که «شمرده» شده یا در موقعیت قرار گرفته است.

سمپوزیومی بین‌المللی تحت عنوان «علم و مرزهای آگاهی: سرآغاز گذشته فرهنگی» از سوم تا هفتم مارس ۱۹۸۶ در ونیز ایتالیا برگزار شد. دانشمندان برجسته‌ای از ۱۶ کشور در این گردهمایی، که توسط یونسکو و با همکاری بنیاد جورجیو جینی ترتیب داده شده بود، شرکت کردند. اعلامیه‌نهایی سمپوزیوم (اعلامیه ونیز) که به تصویب تمام شرکت کنندگان رسید، توجه مشترک آنها را به پنج مورد که خلاصه آن در زیر آمده است جلب می‌کرد:

۱. شکافی مهم میان جهان‌بینی جدید برخاسته از مطالعه نظامهای طبیعی و ارزشهایی که همچنان در فلسفه رایج‌اند، میان علوم انسانی و اجتماعی و حیات اجتماع نوین وجود دارد. به عقیده ما این دوگانگی بقای نوع بشر را تهدید می‌کند.

۲. مبادلهٔ تمرین متقابل جدید میان علم و سنتهای مختلف جهان تصاویر جدیدی از بشریت و حتی نظام عقلی در اختیار ما می‌گذارد که به چشم‌انداز ماوراءطبیعی نوینی منجر می‌شود.

۳. لزوم پژوهشی واقعی و سراسری در تمام رشته‌ها از طریق مبادله‌ای پویا میان علوم طبیعی، علوم اجتماعی، هنر و سنت شدیداً احساس می‌شود. مغز ما از طریق رابطه‌ای متقابل و پویا میان دو

نیمکره‌اش، به یک معنا این برخورد سراسری با علوم را در ذات خود داراست.

۴. شیوهٔ متعارف آموزش علوم طوری است که بر فاصلهٔ میان علم امروز و جهان‌بینی کهنه و منسوخ سربوش می‌گذارد. خلأ روشهای آموزشی جدیدی که توجیه‌کنندهٔ پیشرفتهای کنونی علم باشد و با سنتهای فرهنگی بزرگ، که به نظر می‌رسد حفظ و مطالعهٔ آنها ضروری است، هماهنگی داشته باشد شدیداً احساس می‌شود.

۵. گرچه دانشمندان ممکن است بر کاربرد کشفیات خود نظارتی نداشته باشند، با اینهمه نباید در برابر استفادهٔ بی‌رویه از آنها موضعی انفعالی داشته باشند. میزان و اهمیت مسائل امروز ایجاب می‌کند که اطلاعات موقت به طور مداوم در اختیار عموم قرار گیرد و مکانیسم‌هایی چند رشته‌ای یا فرا رشته‌ای جهت راهنمایی تصمیم‌گیران و حتی دادن کمکهای اجرایی به آنان برقرار گردد.

دو مقاله‌ای که در زیر آمده برداشت شده از دو مقاله از مقالات سمپوزیوم است که برخی مسائل مطرح شده در اعلامیه ونیز را می‌شکافد.

پژوهشی در باره مغز

نوشته دیوید اتوسون

طریق آن به تفهیم و تفهم می‌پردازیم. نیمکرهٔ راست «عابر خاموشی است که راهبری رفتار را به نیمکرهٔ چپ محول می‌کند». نیمکرهٔ راست نمی‌تواند خود را با زبان بیان کند و در نتیجه نمی‌تواند تجربیات مربوط به درک و آگاهی را انتقال دهد.

اخیراً روشهای جدیدی در مطالعهٔ نقشهای مغز به کار گرفته شده‌اند که اطلاعات جالبی راجع به عمل مغز در حال سلامت و بیماری در اختیار ما می‌گذارند. یکی از این روشها اندازه‌گیری جریان خون منطقه‌ای در مغز است. این روش نشان داده است که میزان جریان خون در دو نیمکره به هنگامی که ما در اتاقی آرام در حال استراحت هستیم یکسان است. جالب است اضافه کنیم که بیشترین مقدار جریان خون در لب قدامی مغز وجود دارد. درک سادهٔ تصویری که همان بازکردن چشمهاست منجر به افزایش جریان خون در ناحیهٔ تصویری اولیه در قشر مخ می‌شود، در حالی که تحریک تصویری که مستلزم تمایز نهادن میان دو چیز است، جریان خون را در ناحیه‌های دیگر افزایش می‌دهد.

اندازه‌گیری جریان خون در مغز اطلاعات جالب دیگری نیز در مورد فعالیت منطقه‌ای مغز در جریان حرکات ارادی به دست داده است. هنگامی که مایک

آنجا که دو نیمکرهٔ مغز از لحاظ کالبدشناسی تقریباً یکسان هستند، تا مدتها چنین فرض می‌شد که دو نیمکرهٔ مغز نقشهای مشابهی دارند. با اینهمه جالب است بدانیم که عصب‌شناس فرانسوی پیریل بروکا در ۱۸۶۱ نشان داد که مرکز گفتار در نیمکرهٔ چپ قرار دارد. بروکا به هنگام ارائه این مشاهده به انجمن انسان‌شناسی پاریس جملهٔ معروف خود «ما با نیمکرهٔ چپ سخن می‌گوئیم» را بر زبان راند.

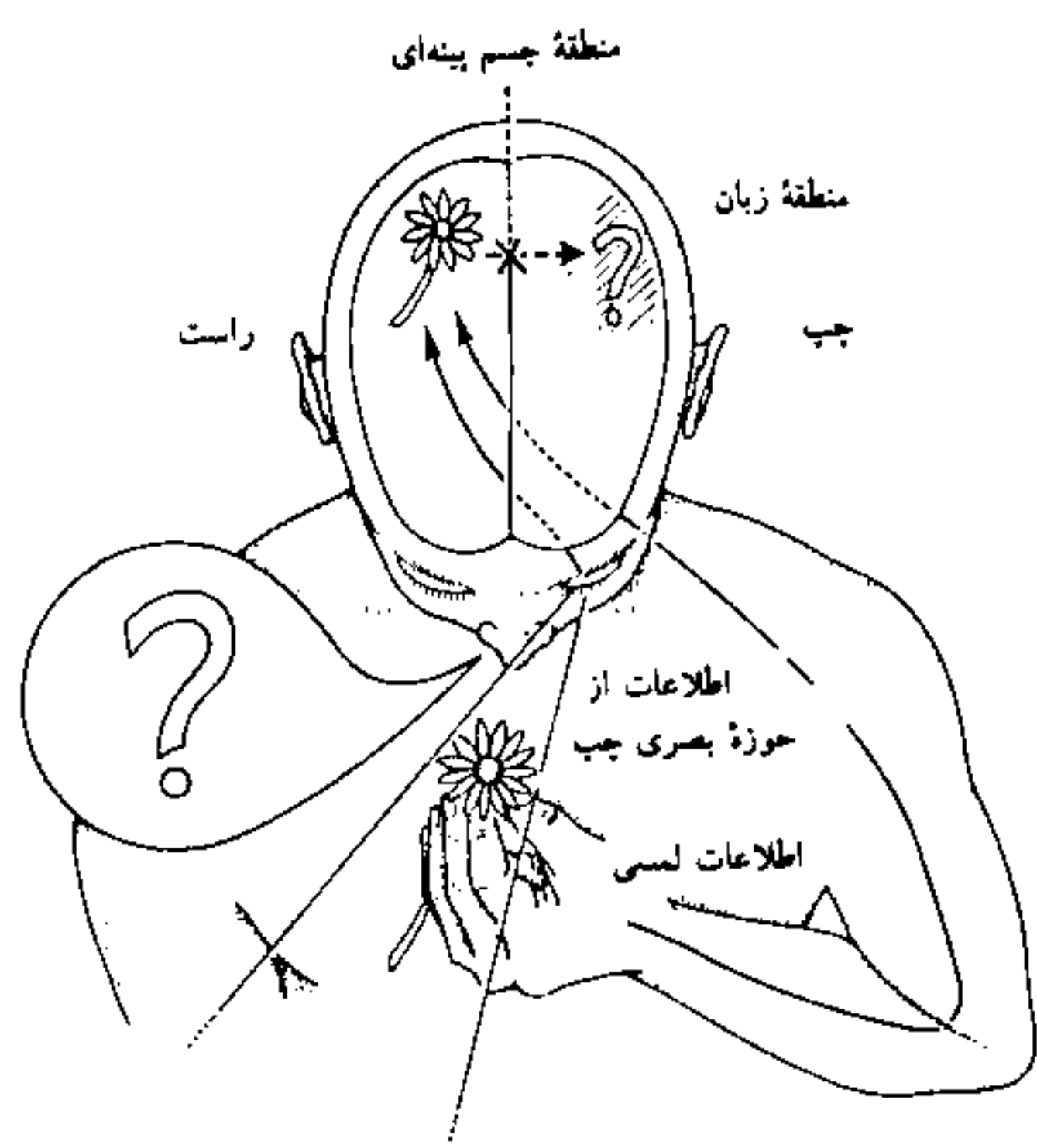
مشاهدات بعدی و بخصوص آنهایی که در مورد سربازان زخمی دو جنگ جهانی انجام شد نیز نشان داد که دو نیمکرهٔ مغز از جنبه‌های دیگر نیز نقشهای متفاوتی دارند، اما این تفاوتها تا اوایل دههٔ ۱۹۵۰ یعنی زمانی که راجر اسپری برای اولین بار کشفیات معروف خود را ارائه کرد و بدین سبب جایزهٔ نوبل ۱۹۸۱ در فیزیولوژی و پزشکی را به خود اختصاص داد، تقریباً ناشناخته ماند. اسپری با کار خود مسجل کرد که نیمکره‌های مغز تخصصی شده‌اند و هر یک دارای نقش خاصی هستند. او نشان داد که نیمکرهٔ چپ تحلیلی، تسلسلی و عقلی است، در حالی که نیمکرهٔ راست ترکیبی، یکپارچه و شمی است. به عبارت اسپری نیمکرهٔ چپ «تهاجمی‌تر، اجرایی‌تر و برجسته‌تر است و موتور نظام را کنترل می‌کند». این همان نیمکره‌ای است که عمدتاً در اعمال مداخلت دارد و ما از

طی دو دههٔ گذشته پژوهشهای چشمگیری در زمینهٔ پژوهشهای مربوط به مغز صورت گرفته که تنها با پیشرفتهایی که در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ در رشته زیست‌شناسی مولکولی و پیشرفتهایی که در آغاز این قرن در فیزیک صورت گرفت قابل مقایسه است. پیدایش تکنیکهای نوین در رشته‌های زیست فیزیک و زیست شیمی امکان حل مسائلی را که تا همین اواخر خارج از حوزهٔ پژوهش تجربی قرار داشتند فراهم آورده است. تمام شواهد حاکی از این هستند که این تکنیکها چشم ما را بر دنیایی باز خواهند کرد که تاکنون بر ما ناشناخته بوده و بینش جدیدی نسبت به پیچیدگی کارکردهای عالی‌تر مغز در اختیار ما خواهند گذاشت. این پیشروی اکنون با سرعتی زیاد در جریان است، اما نتایجی که تا هم‌اکنون به دست آمده اطلاعات بیسابقه‌ای از جنبه‌های گوناگون مغز در زمینه‌های زیر در اختیار ما می‌گذارد: پردازش اطلاعات، درک، کنترل درد توسط مغز، اعمال عصبی-انتقالی، شکل‌پذیری مغز، بازسازی، یادگیری، حافظه، رفتار و عاطفه.

پیروزی عمدهٔ ما در آگاهی از نقشهای عالیتر مغز کشف راجر اسپری، استاد مؤسسهٔ تکنولوژی کالیفرنیا، در زمینهٔ نقشهای ویژهٔ هر یک از نیمکره‌های مغز بود. از



سرشته‌ای یک فرشته (۱۹۵۲)، اثر سالوادور دالی



استفاده از روش «مغز منقطع» پیشرفته‌های زیادی را در مطالعه نیمکره‌های چپ و راست مغز سبب شده است. در این روش رشته‌های عصبی (عمدتاً جسم پینه‌ای) که دو نیمکره را به هم پیوند می‌دهند قطع می‌شود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ این روش توسط گروهی از متخصصان به سرپرستی فیزیولوژیست اعصاب، دکتر راجر اسپری آمریکایی (برنده جایزه نوبل ۱۹۸۱ در فیزیولوژی و پزشکی)، در جراحی تعدادی از بیماران مبتلا به صرع شدید به کار رفت و به یک رشته مشاهدات مهم در نقش‌های هر یک از دو نیمکره منجر شد. این روش نشان داد که امکان مشخص کردن مکان ظرفیتهای زبانی که اساساً در نیمکره چپ قرار دارند وجود دارد و این نکته را تثبیت کرد که نیمکره راست در زمینه تصویری و شناخت شکلهای نیمکره مسلط است. نمودار فوق شخصی را نشان می‌دهد که صرفاً دارای نیمکره راست است و نیمکره چپ او از کار افتاده است. شخص مزبور گل را می‌بیند و حالت بوئیدن به خود می‌گیرد، اما قادر نیست نام آن را بر زبان آورد.

عالی مغز فراهم می‌آورد. در توموگرافی صدور پوزیترون، یک ترکیب شیمیایی با ایزوتوپ رادیواکتیوی که با صدور پوزیترون و در نتیجه صدور پرتوهای گاما تباهی می‌یابد نشاندار می‌شود. پرتوهای گاما توسط آشکارگرهایی که به طور مدور اطراف سر قرار می‌گیرند ثبت می‌شوند و یک کامپیوتر توزیع رادیو اکتیویته را بازسازی می‌کند و آن را به صورت کدهای رنگی تصویری در صفحه تلویزیون نشان می‌دهد. از این طریق می‌توان مناطق مختلف مغز را در حین فعالیتهای گوناگون مغزی مشاهده کرد. به این ترتیب مشخص شده است که هنگامی که فرد به سخنان فرد دیگری گوش می‌دهد بخشهای خاصی از نیمکره چپ او به فعالیت می‌افتند. برعکس هنگامی که شخص به موسیقی گوش می‌کند بخشهایی از نیمکره راست فعالیت دارند. با اینهمه چنانچه از همین شخص نام قطعه موسیقی یا آهنگساز آن پرسیده شود، فعالیت مغز به نیمکره (تحلیلی) چپ منتقل می‌شود.

گفته‌اند که پاولوف، فیزیولوژیست معروف روسی، معتقد بوده که انسان‌ها را می‌توان به دو گروه هنرمند و اندیشمند تقسیم کرد. اطلاعات تازه‌ای که پیشرفتهای اخیر در زمینه پژوهش در کار مغز در اختیار ما گذاشته، این وسوسه را در ما ایجاد می‌کند که بپذیریم نیمکره مسلط در هنرمندان نیمکره یکپارچه راست و در اندیشمندان نیمکره تحلیلی چپ است. با اینهمه تأکید بر این نکته اهمیت دارد که تفاوت میان نیمکره‌ها از بسیاری جهات بیشتر کمی است تا کیفی و در تقسیم افراد یا گروه‌ها در رابطه با نیمکره مسلط باید محتاط بود. این نیز واضح است که مغز تنها در حالت همکاری نیمکره‌ها با یکدیگر ظرفیت و قدرت کامل پیدا می‌کند. این آگاهی جدید در فهم نقشهای شناختی عالی مغز حائز اهمیت است و در بسیاری از زمینه‌های زندگی اجتماعی و بخصوص در آموزش و پرورش کاربرد عملی دارد. پیشرفتهای اخیر در زمینه‌های گوناگون مربوط به پژوهشهای مغزی شاهدهی محکم بر این است که آموزش باید با در نظر گرفتن نقشهای خاص هر یک از دو نیمکره صورت گیرد و به هر دو نیمکره فرصت داده شود تا استعدادهای ذاتی خود را به طور کامل پیورانند.

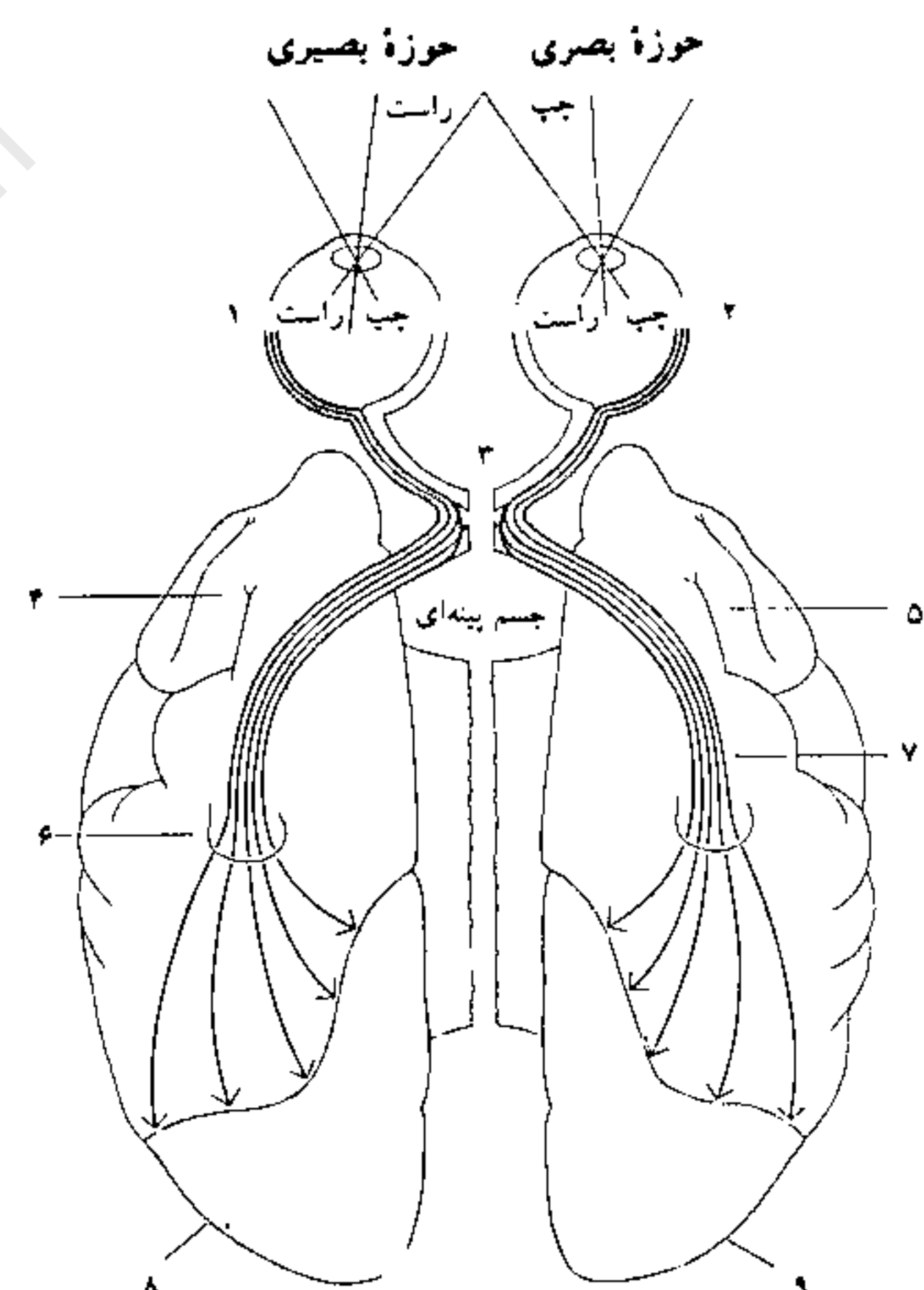
بیشتر نظامهای آموزشی در دنیای غرب تاکنون عمدتاً مبتنی بر پرورش دادن ظرفیتهای نیمکره چپ بوده‌اند. با در نظر گرفتن اطلاعات روزافزون ما درباره فعالیتهای نیمکره‌ها، به کار بردن آنها در نظامهای آموزشی بسیار اهمیت دارد. روشهای آموزشی به موازات گسترش اطلاعات در زمینه پژوهشهای مغزی باید تغییر یابند تا نه تنها بتوانند پاسخگوی نیازهای ویژه افراد معمولی باشند، بلکه بتوانند افراد مبتلا به نارسائیهای نیمکره‌ای را یاری دهند تا فرصت کامل برای پرورش ظرفیتهای مغزی خود را باز یابند. ■

دیوید گوستاو اتوسون، پزشک سوئدی، از ۱۹۸۴ مشاور مخصوص مسائل علمی دبیرکل یونسکو بوده است. اتوسون رئیس سابق بخش فیزیولوژی در مؤسسه کارولینسکای استکهلم، رئیس کمیته جایزه نوبل در فیزیولوژی و پزشکی، استاد افتخاری دانشگاه پزشکی بشی‌جینگ چین و عضو فرهنگستان علوم سلطنتی سوئد و انجمنهای پزشکی بین‌المللی دیگر، از جمله سازمان بین‌المللی پژوهشهای مغزی که خود ریاست آن را برعهده دارد، بوده است.

سری حرکات پی درپی را برنامه‌ریزی کرده اما آنها را انجام نمی‌دهیم، جریان خون به نحوی انتخابی در ناحیه خاصی که ناحیه حرکتی مکمل نامیده می‌شود افزایش می‌یابد. اما به هنگام اجرای عمل، افزایش جریان خون در ناحیه‌ای دیگر به نام ناحیه حرکتی اولیه، صورت می‌گیرد. این بدان معناست که فرمان حرکت توسط ناحیه حرکتی مکمل صورت می‌گیرد، درحالی که مسئول اجرای عمل ناحیه حرکتی اولیه است.

نتایجی که از بررسی جریان خون در زمانی که ما توجه خود را بر چیزی متمرکز می‌کنیم به دست آمده نیز به همین اندازه جالب است. این نکته، بخصوص از دیدگاه بالینی، حائز اهمیت است که اندازه‌گیری جریان خون مغز در طی جنونهای اِرگانیک و اسکیزوفرنی، الگوهای غیر طبیعی از خود نشان داده است. این یافته‌ها این عقیده را تقویت می‌کند که روش مذکور و سایر شیوه‌های تحلیل نقشهای عالی مغز ممکن است به درکی عمیقتر از مکانیسم‌های مغزی در جریان بیماریهای روانی منجر شود.

روشی دیگر یعنی توموگرافی صدور پوزیترون (PET) وسیله تازه و نیرومندی را برای بررسی نقشهای



نمودار فوق چگونگی ارتباط میان حوزه‌ها و مراکز بصری مغز را نشان می‌دهد. برداشتن عصب تقاطعی بینانی و جسم پینه‌ای سبب می‌شود که هر یک از چشمها اطلاعات را فقط به یک سمت مغز برسانند و تداخل طبیعی حوزه بصری از میان برود. ۱. کره چشم چپ؛ ۲. کره چشم راست؛ ۳. عصب تقاطعی بینانی؛ ۴. نیمکره چپ؛ ۵. نیمکره راست؛ ۶. خمیدگی کناری؛ ۷. مسیر بینایی؛ ۸. نیمه راست حوزه بصری؛ ۹. نیمه چپ حوزه بصری.

علم و سنت

«دو پره از یک چرخ»

تمام دانشمندانی که عملاً در جریان کارند به تجربه می‌دانند که تصویری که ما از جهان به نمایش می‌گذاریم به طور کامل دلبخواهی نیست. گاه یک نظام علمی و تئوریک ارزشمند می‌تواند به دلیل عدم انطباق با حقایق و مشاهدات فرو ریزد. عاملی در این میان مقاومت می‌کند که به آن نامی بهتر از «واقعیت» نمی‌توان داد.

تاکنون دو مفهوم از «واقعیت» بر بازنمایی ما از جهان تسلط داشته است. واقعیت «عینی» (که در آن بشریت در نقش «استاد» واقعیت خارجی قلمداد می‌شود) و واقعیت «ذهنی» که به توسط بشریت ایجاد می‌گردد (و در نتیجه بشریت را به عنوان تنها منبع واقعیت به شمار می‌آورد). به نظر من این دو مفهوم از واقعیت از نگرش متکبرانه واحدی ریشه می‌گیرد — نگاه کردن به بشر به عنوان مرکز ایستا و مطلق «واقعیت». اما امکان سومی نیز وجود دارد که به نظر می‌رسد با علم نوین سازگاری داشته باشد: «واقعیت» محصول عمل متقابل میان جهان و بشریت، یعنی دو جنبه واقعیت، است. دانشمندان کنونی بر این عمل متقابل صحنه گذاشتند.

ممکن است زمان آن فرا رسیده باشد که اغلب ایده‌های کلی علم نوین را در فرهنگ خود وارد کنیم. اگر فرضاً بگوئیم که جدایی موجود میان تصویر کهنه شده جهان و واقعیت بینهایت پیچیده و ظریف (که در مقیاس کوانتوم یا مقیاس آفرینش‌شناسی آشکار شده است) منشأ بسیاری از مناقشات است که روزانه شاهد آنیم، بدون اینکه کاری در مورد آن بتوانیم بکنیم، آیا فرضی افراطی کرده‌ایم؟ آیا نگرش ما نسبت به واقعیت نیست که، در تحلیل نهایی، سرنوشت جهان ما را تعیین می‌کند؟ آیا آگاه نبودن ما از علم بنیادی یکی از علتهای تولید فنی عظیم و توأم با هرج و مرجی نیست که به رغم تأثیرات سودمندش می‌تواند نوع بشر را نابود کند؟

علم بنیادی از سرزمین بی‌مرز سؤالاتی ریشه می‌گیرد که در تمام حوزه‌های آگاهی بشر وجود دارد: معنی زندگی چیست؟ نقش انسان در روند کیهانی کدام است؟ مقام طبیعت در آگاهی کجاست؟ به این ترتیب ریشه‌های علم بنیادی با ریشه‌های مذهب، هنر و اساطیر یکسان است. ◀

نقشی خوش‌تراش بر مقبره مرمرین یک یونانی (متعلق به قرن چهارم ق م)، پرسشهای جاودان در باره معنی زندگی و نقش انسان در روندهای کیهانی را برمی‌انگیزاند.



این حقیقتی است که این گونه پرسشها بتدریج و به نحوی فزاینده در حوزه پرسشهای غیر علمی قرار گرفته و به حاشیه تاریک بیرون از حوزه عقل، به قلمرو شعرا، عرفا، هنرمندان و فلاسفه رانده شده است. علت این امر احتمالاً پیروزی غیر قابل بحث تفکر تحلیلی، تقلیل گرا و مکانیستی در سطح ماده بوده است. همه چیز، بظاهر، مشخص و حتی از پیش مشخص بود. در این جهان آزادی کاذب، شکفت انگیز بود که هر چیز بتواند عملاً اتفاق افتد. دانشمندان، به عنوان شاهدان نظمی مطلق، ایستا و تغییر ناپذیر، دیگر نتوانستند، مانند «فلاسفه طبیعی» در گذشته، باقی بمانند و اجباراً «تکنیسین های کمیته» شدند. علم نوین، که در آغاز قرن بیستم با پیدایش فیزیک کوانتوم آغاز شد، شکنندگی این الگو را آشکار می کند. فیزیک کوانتوم بی زمینه بودن ایمان کور به پیوستگی، علیت موضعی و موجیّت مکانیستی را نشان داده است. ناپیوستگی مبنایی محکم یافت، زیرا از تجربه علمی بیرون آمد. علیت موضعی در برابر مفهوم ظرفیت علیت «کلی» از میان رفت. «اشیاء» جای خود را به روابط، کنش متقابل و پیوند متقابل میان پدیده های طبیعی دادند. و سرانجام مفهوم کلاسیک «ماده» جای خود را به مفهوم ظرفیت «ماده — انرژی» داد. حضور همه جانبه ماده، معیار تقلیل گرایان

از زمان ازلی، مورد سؤال واقع شد: ماده تنها یکی از سیماهای ممکن برای انرژی است.

انقلاب مفهومی بیسابقه ای که منطقاً می بایست به پیدایش نظام ارزشی جدید حاکم بر زندگی روزمره ما در اجتماع بینجامد، با پلانک و اینشتین آغاز شد. با اینهمه سه ربع قرن پس از پیدایش تصویری کوانتومی از جهان، هیچ چیز واقعاً تغییر نکرده است. ما، آگاه یا ناآگاه، به عمل کردن بر مبنای مفاهیم قرنهای گذشته ادامه می دهیم.

کشف قابل لمس و تجربی مقیاسی نامرئی برای اندامهای حسی، مقیاس کوانتوم که قوانین آن با قوانین مقیاس مرئی زندگی روزمره کاملاً متفاوت است، احتمالاً مهمترین دستاورد علم نوین برای آگاهی بشر بوده است. مفهوم جدیدی که به این ترتیب پیدا شد — مفهوم سطوح گوناگون ماده — یکی از چیزهایی است که می توانست پشتوانه ارائه تصویری نو از جهان باشد.

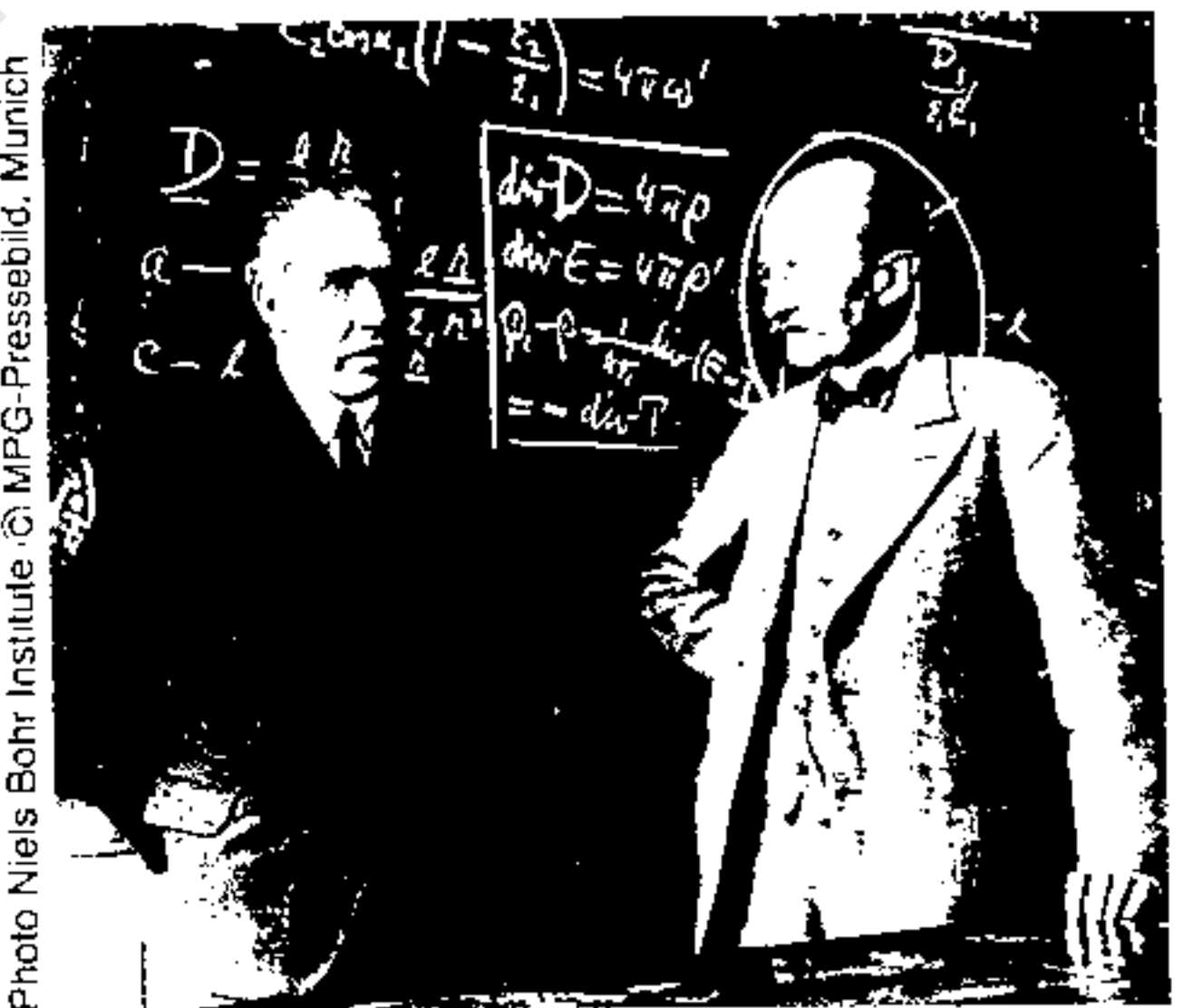
جهان رخدادهای کوانتومی با جهان وقایعی که ما به آن عادت داریم تفاوت کامل دارد.

به نظر می رسد که وحدت تضاد بر این جهان جدید حاکمیت دارد: اقلام کوانتومی در عین حال هم ذره و هم موج اند. رخداد کوانتومی تفکیک ناپذیر است: جهان جدید جهانی است از پیوند متقابل، رابطه، و کنش متقابل

جهانی. ناپیوستگی و پیوستگی به نحوی هماهنگ (و در اصل «متناقض») با یکدیگر همزیستی دارند: انرژی با پرش گونه گون می شود، اما دنیای مرئی ما پیوستگی خود را از دست نمی دهد. خلا «پر» است — و بالقوه حاوی تمام وقایع است. جهان جدید جهانی است از جوشش، نابودی و خلق دائم، از حرکت در سرعتهای آذرخش و غیر قابل قیاس با سرعت راکتها. انرژی متمرکز در مقیاس بینهایت کوچک ارزشهای فوق العاده ای می یابد که در مقیاس ما به سختی قابل تصور است.

اما فراتر از عدم کفایت تصاویر (ایماژها)، ناکافی بودن منطق و زبان مبتنی بر واقعیت گرایی کلاسیک نیز مطرح است. تناقض، مفهومی که در اینجا باید آن را به معنای فلسفی ساختن دوجانبه از طریق کشمکش آشتی ناپذیر گرفت، به معنای ناسازگاری نیست. تناقض صرفاً بدین معناست که آنچه در سطحی از واقعیت دارای وحدت است، در سطحی دیگر از واقعیت متناقض می نماید.

اجازه بدهید در اینجا مثال مشهور مفهوم اصل مکتبی را که توسط نیلز بور در ۱۹۲۷ ارائه شده مطرح کنیم: یک ذره کوانتومی را می توان تقریباً هم بر حسب ذره کلاسیک و هم بر حسب موج کلاسیک توصیف کرد، اما ذره



ماکس پلانک (سمت راست، ۱۸۵۸ — ۱۹۴۷) و نیلزبور (۱۸۸۵ — ۱۹۶۲)، دو فیزیکدان، به ترتیب پیشگامان برورش نظریه کوانتوم و مکانیک کوانتوم در اوائل قرن بیستم بودند. نظریه کوانتوم حوالی زمانی که پلانک مفهوم ناپیوستگی انرژی را در فیزیک وارد کرد رشد یافت. طبق این نظریه نور، که بظاهر جریانی پیوسته یا غیرمتفصل می نماید، به صورت واحدهای کوچکی به نام کوانتا ارسال و جذب می شود. بور و چند فیزیکدان برجسته دیگر این نظریه را گسترش دادند و «مکانیک کوانتوم» را تدوین کردند. مکانیک کوانتوم در توصیف پدیده های فیزیکی ای به کار می رود که در مقیاسی چنان کوچک رخ می دهند که مکانیک ارائه شده توسط ایزاک نیوتن، فیزیکدان انگلیسی قرن هفدهم، پاسخگوی آن نیست.



Photo © Musée de l'Homme. Paris



Photo © Dominique Darbois, Paris

در اصل از طریق شفاهی یا در قالب مثل طی قرن‌ها بجا مانده و همچنین اطلاعاتی کمابیش افسانه‌ای درباره گذشته که آن نیز به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. بنا به این تعریف، سنت دربرگیرنده «سنت»‌های گوناگون، اعم از مسیحی، یهودی، اسلامی، بودایی، عرفانی و غیره است.

به این ترتیب سنت در درجه اول با انتقال مجموعه‌ای از آگاهیها درباره تحول روحی بشر، موقعیت او در «دنیا»‌های متفاوت و ارتباط او با «جهان»‌های گوناگون سروکار دارد. این مجموعه آگاهی به رغم صورتهای گوناگون انتقال و دگرگونیهای ناشی از زمان و تاریخ لزوماً پیوسته، ثابت و پایدار است. انتقال معمولاً به طریق شفاهی است، اما می‌تواند از علم نمادها، از نوشته‌ها یا کارهای هنری، اساطیر و شعائر تأثیر پذیرد.

از نظر یک پژوهشگر بی‌طرف ظاهراً هر یک از اینها می‌تواند دلیلی برای جدا کردن علم از سنت باشد.

شناخت سنتی مبتنی بر مکاشفه، تأمل و درک بی‌واسطه واقعیت است. برعکس شناخت علمی (دست‌کم به صورت کنونی آن) مبتنی بر فهم واقعیت از طریق روندهای ذهنی و ساختهای منطقی و ریاضی است. شناخت سنتی، از طریق کنار گذاشتن ارتباطهای منطقی معمولی، عدم دخالت روندهای ذهنی را مسجل می‌انگارد، در حالی که شناخت علمی دقیقاً به دلیل فعالیت هر چه بیشتر قوای ذهنی امکان‌پذیر است.

پژوهش سنتی اهمیت زیادی برای بدن، احساسات، عواطف و ایمان قائل است، در حالی که پژوهش علمی بدن، احساسات، عواطف و ایمان پژوهشگر را از حوزه مشاهده و فرمول‌بندی قوانین خارج نگاه می‌دارد. تنها ابزاری که به کالبد انسان تعلق دارد و علم می‌تواند آن را تحمل کند مغز پژوهشگر است که ذاتاً دارای ساختی منطقی است. فرض بر این است که ابزارهای اندازه‌گیری آزمایشگاهی از عینیتی ذاتی و نیمه مطلق و مستقل از اراده پژوهشگر برخوردارند.

تفکر سنتی همواره ادعا کرده است که واقعیت با زمان و مکان مرتبط نیست؛ واقعیت صرفاً وجود دارد. پژوهشگر سنتی، از طریق کوششی وقفه‌ناپذیر، به عمد هویت زمانی — مکانی خود را از میان می‌برد تا از طریق حل شدن در واقعیتی جهانشمول، که هر نوع جدا کردن و بردن آن در زمان و مکان به ناخالص شدن و عدم شناخت آن منجر می‌گردد، وجود حقیقی خویش را کشف کند. درست در نقطه مقابل، پژوهشگر علمی اجباراً وجود واقعیت عینی جداگانه‌ای را فرض می‌گیرد که لزوماً باید برحسب زمان و مکان تعریف شود.

تفاوت دیگر علم با سنت در ماهیت قابل انتقال بودن یا نبودن یک آزمایش است. پژوهش سنتی مدعی درگیر شدن در تجربیاتی است که از طریق زبان طبیعی قابل انتقال نیست. تجربه سنتی منحصر بفرد و دارای تمامیت است و از مقولات منطقی معمولی فراتر می‌رود. برعکس آزمایش علمی قابل انتقال و قابل تکرار است. شرایط یک آزمایش علمی به عینی‌ترین شیوه ممکن تعریف می‌شود. به این ترتیب آزمایش علمی می‌تواند توسط هر گروه پژوهشی مجهز به ابزار علمی مناسب تکرار شود. آزمایش، در قلمرو علم، حتی بالاترین حکم به شمار می‌آید. در علم (به استثنای پدیده‌های حاشیه‌ای و گذرای جامعه‌شناختی) چیزی به نام «دستور از بالا» وجود ندارد. یک نظریه، حتی اگر از بالاترین تناسب زیبایی‌شناختی

کوانتومی نه ذره است و نه موج. به نظر می‌رسد که ذره و موج دو جنبه مکمل از ذره کوانتومی باشند که در این معنا هم ذره و هم موج است.

بنابراین مکمل بودن، در این معنا، برخلاف معنای این کلمه در زبان روزمره، بیان‌کننده جنبه‌های مانعة‌الجمع پدیده‌های کوانتومی هستند.

ذره کوانتومی نمی‌تواند نمایشی شکلی در فضا و زمان به خود بگیرد، زیرا بوضوح این امکان وجود ندارد که نمایشی ذهنی (بجز از طریق معادلات ریاضی) از چیزی ارائه کرد که در آن واحد هم ذره و هم موج باشد.

میدان بیسابقه‌ای برای مبارزطلبی از سوی تجربه علمی در برابر بنیادهای تفکر روزمره گشوده شده بود. برای مثال آزمایش نشان داده است که نور هم شبیه ذره و هم شبیه موج عمل می‌کند. اما نتایج آزمایشهای علمی، طبق تعریف، بر مقیاس ما در جهان کلاسیک اجتناب‌ناپذیری به دست آمده است که تصور وحدت اضداد در آن امکان‌پذیر نیست. این جدایی میان اضداد ناشی از منطق، زبان و شیوه تفسیر ما از نتایج است که بر مقیاسی بسیار پیچیده‌تر از مقیاس جهان کوانتومی استوار است. در مقیاس کوانتومی نور یک چیز است؛ موج و ذره، آیا واقعاً ارتباطی میان علم و سنت موجود است؟ سنت عبارت است از تمام آموزه‌ها و اعمال مذهبی و اخلاقی که

سنت بودایی، نظیر هر مذهب بزرگ جهانی، آموزه‌هایی را که «به صورت شفاهی... از طریق علم نمادها، نوشته‌ها، آثار هنری، اساطیر و شعائر» از فراز قرون بجا مانده به عنوان چیزی مقدس حفظ کرده است. تصویر فوق دستهای ظریف مجسمه گلی بودی‌ساتوا (بودای آینده) را نشان می‌دهد که در غاری حفر شده در صخره‌های مای‌چی‌شان، منطقه مهم بودانیان ایالت کانسو در چین، ساخته شده است.

شمنیسم (مذهب شمنی) مذهب سنتی تونگوزهای اتحاد شوروی در سیبری شرقی است. شخصیت اصلی این مذهب شمن قبيله (تصویر سمت راست) پیامبر و راهبی مافوق طبیعی است که آواز می‌خواند و مردم را شفا می‌بخشد. شمنیسم، که در بخشهای مختلف جهان و بخصوص در نواحی قطبی و آسیای مرکزی رایج است، بر این عقیده مبتنی است که ارواح نیک و بد در سراسر جهان گسترده‌اند و شمن می‌کوشد از طریق ارتباط مستقیم با آنها، بر آنها تأثیر گذارد یا زیر نظرشان بگیرد.



علم و سنت «از لحاظ ماهیت، روش و هدف غائی با یکدیگر متفاوتند. اما ... رو به سوی مرکزی واحد دارند: بشریت و پیشرفت بشر». تصویر بالا نموداری است که از رساله‌ای فرانسوی دربارهٔ دریانوردی و متعلق به قرن شانزدهم گرفته شده که در آن اعضای بدن انسان به عنوان عقربه‌های قطب‌نما در مکان‌یابی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

«تنها ابزاری که به بدن انسان تعلق دارد و علم می‌تواند آن را تحمل کند مغز پژوهشگر است که ذاتاً دارای ساختی منطقی است. فرض بر این است که ابزارهای اندازه‌گیری آزمایشگاهی از عینیتی ذاتی و نسبی مطلق و مستقل از ارادهٔ پژوهشگر برخوردارند.» تصویر سمت راست طرحی است از نقاشی به نام یوسانی (۱۷۸۸ - ۱۸۷۳) که منجم ژاپنی، کاسوگا آسون مانومارو، را از پشت و در حالی نشان می‌دهد که نقشه‌ای از آسمان به منظور گرفتن الهامات علمی در کنار خود دارد.

اندیشهٔ وحدت اضداد و نقش ناپیوستگی در پیدایش حرکت در تفکر سنتی نفوذ می‌کند. برای بسیاری از رویکردهای سنتی (چه در شرق و چه در غرب) تجلی خارجی وابسته به روندی پویا از کشمکش و همکاری، نابودی و خلق، حرکت دائم و دگرگونی دائم، و حتی می‌توان گفت «پیدایش دائم» است. آیا این تصویر از جهان به نحوی شگفت به تصویر خود ما از جهان نزدیک نیست؟ علم و سنت از لحاظ ماهیت، روش و هدف غائی با یکدیگر متفاوتند. اما می‌توان به آنها به منزلهٔ دو قطب از یک تناقض و دو پره از یک چرخ نگریست که گرچه با یکدیگر متفاوتند اما رو به سوی مرکزی واحد دارند: بشریت و پیشرفت بشر.

باساراب نیکولسکو، دانشمند فیزیک نظری در «مرکز ملی پژوهشهای علمی» پاریس است. نیکولسکو که در نظریهٔ ذرات بنیادی تخصص دارد به رابطهٔ میان هنر، علم و سنت علاقه‌مند است و در این باره مقالاتی نیز در مجلات فرانسوی و آمریکایی منتشر کرده است. او همچنین کتابهای چندی منتشر کرده که ماه، ذرات و جهان (۱۹۸۵) یکی از آنهاست.

آنان شگفت‌انگیز بوده است. هماهنگی میان اندیشهٔ بشر و بصیرت نهفته در قوانین طبیعی در رابطهٔ میان بشر با طبیعت به عنوان یک عامل سوم عمل می‌کند و پدیدهٔ سه‌گانه‌ای می‌سازد که به صورت واحدی پویا و جدایی‌ناپذیر موجودیت می‌یابد. این هماهنگی، که در رابطهٔ میان بشر - طبیعت عامل مستقلی است، اصرار اینشتین دربارهٔ نقش مکاشفه به عنوان صورتی از شناخت بیواسطه در پیدایش کشفیات بزرگ علمی را توجیه می‌کند. به نظر می‌رسد که فراموشی یا جهل نسبت به این عامل سوم سرچشمهٔ پیدایش مکاتب فکری تقلیل‌گرای معاصر باشد که نوعی دوگانه‌گرایی سخیف، کاذب و ایستا را اعلام می‌دارند.

تجربهٔ سنتی در واقع غیر قابل انتقال است، اما تشخیص این امر مهم است که بعضی از متفکران سنتی این نیاز را در خود حس می‌کنند که به شیوه‌ای قابل فهم آنچه را که در خلال تجربه دریافته‌اند برای دیگران تحلیل کنند و توضیح دهند. توصیف، تحلیل، توضیح: اینها روالی را تشکیل می‌دهند که علم نیز بر آن استوار می‌شود. آیا اعتقاد به ساخت عقلانی جهان نیست که پیوندی ظریف میان اندیشهٔ سنتی و اندیشهٔ علمی برقرار می‌کند؟

برخوردار بوده و توسط بزرگترین فیزیکدانهای عصر فرمول‌بندی شده باشد، چنانچه با داده‌های آزمایشگاهی انطباق نیابد بدون شک طرد خواهد شد.

بنابراین شناخت سنتی، مدعی «نامؤثر» بودن مشاهدات در سطح مادیت زمانی - مکانی و مشاهدهٔ بی‌واسطهٔ جهان مادی است. برعکس علم اساساً مایل است که سطح مربوط به مشاهدهٔ مستقیم ماده را مؤثرترین سطح مشاهده به‌شمار آورد. دقیقاً به علت همین برداشت از مؤثر بودن است که حیات مادی بشر به توسط کاربردهای تکنولوژیک کشفیات علوم بنیادی عمیقاً دگرگون شده است.

بنابراین آیا میان علم و سنت رابطه است؟ این جملهٔ معروف اینشتین اغلب نقل می‌شود که گفته است، «غیر قابل درک‌ترین چیز دربارهٔ جهان این است که جهان قابل درک است». بیانی دیگر از این گفته می‌تواند این باشد که تنها جنبهٔ «غیر عقلانی» جهان «عقلانیت» آن است.

این امر که دانشمندان در جریان کار روزمرهٔ خود استدلالهای منطقی و فرمولهای ریاضی و انتزاعی خود را با تجربیات آزمایشگاهی هماهنگ می‌یابند همواره برای

نقش عامل انسانی

در پیشرفت افریقا

نوشته ژان - پل نگوپانده

پیشرفت در کشورهای در حال پیشرفت این است که پیوند پیشرفت خوب از کار در نیامده است. در اکثریت عظیم موارد این پیوندزنی، مطلوب واقع نمی‌شود زیرا که ملتهای ذریبط بر خوردی اساساً مخالفت آمیز با «برنامه‌ها» دارند. آقای هلموت ایگرز، مدیر عامل بخش پیشرفت در کمیسیون جامعه مشترک اروپا، اخیراً متوجه شده است که

می‌خواهند، به قول سارتر، خود تصمیم بگیرند نه آنکه برایشان تصمیم گرفته شود.

مقاومت استوار، گرچه خاموش، مردمان کشورهای در حال پیشرفت در برابر پیشرفتی که از خارج برنامه‌ریزی شود اکنون موضوعی شناخته شده است. گفتن این نکته عادی شده است که تنها ثمره مسلم بیست و پنج سال

وقتی مردمان کشورهای در حال پیشرفت به پیشرفت می‌اندیشند، در واقع منظورشان دستیابی به شرایط معمولی نوعی زندگی انسانی است، چه این نوع زندگی جمعی باشد یا فردی، و می‌خواهند که راه خود را خودشان انتخاب کنند، حاکم بر سرنوشت خودشان باشند و از این راه بر تمام اعمال زندگی خود نظارت کنند. آنها

در ماه مه ۱۹۸۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد یک اجلاسیه ویژه در سطح وزرا برپا ساخت تا «وضعیت وخیم اقتصادی در افریقا را عمیقاً بررسی کند». در این فرصت یونسکو سندی را انتشار داد تحت عنوان ریشه‌یابی مسئله که در آن توضیح داده شده که یونسکو در چارچوب صلاحیت خود، برای بنیان نهادن اقتصاد افریقا بر شالوده‌های مستحکم و پایا چه کارهایی انجام داده است. در مقدمه این سند به پذیرش روز افزون مفهومی از پیشرفت توجه شده است که فراتر از پارامترهای محض مربوط به عمل آوردن کالاهای مادی است و در عین حال کامیابی انسانی را هدف غایی خود قرار داده است. این سند تأکید می‌کند که روند پیشرفتی از این نوع عملی نیست «مگر آنکه بعد فرهنگی نیز به حساب بیاید، و خود این نکته مستلزم به حساب آوردن، و حتی اگر لازم شود بسالاً بردن و یکبارچه کردن آن به صورت جنبش نوآوری و شناخت ویژگیهای جامعه‌شناختی و ریشه‌های سنتی عمیق مردم ذریبط است.» سمت راست، یک کارگرفت در پورت هارکوت، بندر جنوب شرقی نیجریه در حوضچه نیجر.



Photo Abbas © Magnum Paris

بررسی تجربیاتی که در طول بیش از بیست سال در زمینه همکاریهای مالی و فنی برای پیشرفت، عمدتاً پیشرفت روستایی، به دست آمده است گواه صادقی بر این واقعیت است که عملیات سرمایه گذاری شده ماندنی نبوده است. از آنجا که تعداد زیادی از این عملیات پس از قطع کمکهای مالی خارجی متوقف مانده است، تأثیر آنها در بالا رفتن قابلیت پیشرفت متکی به خود روستائیان ذینفع، کم اهمیت بوده یا اصلاً اهمیتی نداشته یا منفی بوده است. این را می توان عیناً دید و تصدیق کرد. «کمک برای پیشرفت» که صحنه هایی از خرابی و ویرانی به بار آورده است: تجهیزات اعجاز آمیزی که اکنون به صورت کارخانه های متروک در آمده است؛ ماشین هایی که برخی شان در انتظار فقط یک فیوز یا وایر دارند زنگ می زنند؛ زمین هایی که چندی پیش برای اجرای «برنامه» اشغال شده بود و اکنون پوشیده از علف است؛ چشم انداز

ویرانه ای که پس از رفتن «کارشناسان» باقی می ماند، گاهی به دور نمای یک کشور در حال پیشرفت ظاهر عجیب یک کشور صنعتی کهنه را می دهد، حال آنکه در واقع صنعت در آن تازه شروع شده است. توضیح مسئله این است که چون انسان ذاتاً آزاد است، می خواهد که خودش باشد، و این بی فایده است که دیگری بخواهد او را به رغم خودش خوشبخت کند. کامیابی انسان و دستیابی به آزادی در زمینه اقتصادی به معنای این است که آدم بتواند به انتخاب خود تولید کند، بداند که چرا فلان چیز را تولید می کند و چگونه این کار را می کند. کشت ارزن، ذرت یا ذرت خوشه ای برای کشاورزهای کشورهای کمتر پیشرفته مشکلی پیش نمی آورد، زیرا اینها محصولات هستند که آنها می خواهند، و همچنین علل کشت آنها را می دانند. اما اگر آنان مجبور شوند همیشه پنبه، تنباکو یا حتی قهوه به عمل آورند، کشت

این محصولات به آنها تحمیل شده و در نتیجه احساس می کنند که هیچ نفعی متوجه آنان نیست. خیلی جالب است که بیشترین مقاومت در برابر پیشرفت برنامه ریزی شده از جای دیگر، از سوی روستائیان می شود؛ اینان کسانی هستند که از تغییرات فرهنگی عظیم ناشی از ارتباط با جوامع صنعتی کمترین تأثیر را پذیرفته اند و از این رو بیشتر می خواهند که خودشان باقی بمانند. از آنجا که این روستائیان کشورهای در حال پیشرفت ۷۵ تا ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند، روشن است که چه میزان عظیمی از نیروی بازدارنده را موجب می گردند. در کشورهای کمتر پیشرفته، که غالباً کشورهای کشاورزی هستند، تأثیر این نیروی بازدارنده در تولید آشکار است: بیشتر نیروی کار خالی از اشتیاق است و نسبت به کار خود احساس دل بستگی نمی کند. و اگر امروز، در این روزگاران تولید اضافی، باز هم قحطی به



«افریقا به رغم سیاستهایی که برای پیشرفت آن به کار رفته، هنوز قاره ایست که در آن درآمد سرانه ... پائین ترین است ... در هر گوشه نیازهای اساسی انسان ... به سختی برآورده می گردد ... به عقیده ما مسئله بیشتر بر سر نظریه و سیاستهای مربوط به پیشرفت است تا چارچوبهای نهادی که آن سیاستها در آنها عمل می کنند (مثل ناستواری امر صادرات، تقسیم بیش از حد مناطق اقتصادی و ملی گرایی، تسهیلات زیاده روانه ای که به شرکتهای فراملیتی داده می شود، و غیره). در آفریقا این شرایط در زمینه رشد نقشی بازدارنده دارند و منجر به وابستگی فزاینده به کشورهای پیشرفته می گردند ...» (علم اقتصاد و پیشرفت درونزا، یونسکو، ۱۹۸۶). سمت چپ، خشکسالی در مالی، ۱۹۸۳. مردم خاک خشک شده را کلتک می زنند تا سدهایی برای ذخیره کردن باران احتمالی برپا سازند.



سراغ این کشورها بیاید، علتش صرفاً خرابی شرایط اقلیمی نیست. در آفریقای سیاه ناسازگاری آب و هوا چیز تازه‌ای نیست. از ما به دور باد که با گفتن این حرف قصدمان این باشد که در آفریقای پیش از استعمار قحطی رخ نمی‌داده است.

اما در پایان قرن بیستم، در دنیایی که به طور بی‌سابقه‌ای پیشرفت فنی کرده است، هیچکس نمی‌گوید که تنها علت بروز قحطی ناسازگاری آب و هوا است. ناگفته نماند که جنگهای داخلی نیز به واسطه عدم امنیت کار تولید را مختل می‌کند، موجب انتقال گسترده جمعیت می‌گردد و خزانه روستائیان را برای تأمین آذوقه ارتش تهی می‌سازد. اما به عقیده ما مهمترین عامل نبود انگیزه در روستائیان برای به عمل آوردن محصولات و تولید اقلامی است که خود انتخاب نکرده‌اند. قحطی‌های بومی یا بدی تغذیه مزمن در کشورهایی که در آنها نه جنگ داخلی است و نه تغییرات اقلیمی شدید، آشکارا نشان می‌دهد که عامل انسانی هنوز نقشی قاطع دارد.

در کشوری مثل جمهوری آفریقای مرکزی ترک زمینهای مزروعی عمدتاً در مناطقی اتفاق می‌افتد که محصولات آماده مبادله بر جای مانده از دوران استعمار هنوز بیشترین رواج را دارد. این محصولات از نظر روستائیان، هر چند که بیست و پنج سال از پایان یافتن آن

دوران گذشته است ولی هنوز یادآور کار اجباری و تازیانه مباشر است. مناطق کشت پنبه چنان از نیروی کار خالی شده که بر بازده محصول اثر گذاشته است، زیرا عملاً جز کارگران قدیمی کسی باقی نمانده است. یک بررسی تازه به توسط روزنامه جوانان بانگوئی نشان داده است که اکثریت جوانان حاضرند در پایتخت از گرسنگی تلف شوند ولی به روستای خود باز نگردند.

کمک غذایی نیز مصرف و تولید را به عوامل خارجی وابسته می‌سازد، و از این رو احساس مسئولیت را از گردن تولید کنندگان بومی برمی‌دارد. کمک غذایی ارتباط نزدیکی با مسئله کلیدی خودکفایی در تولید مواد غذایی دارد. از لحاظ نظری همه در پی این هدف هستند، ولی شرایط دستیابی به آن در پیوند نزدیک با تحرک نیروی کار در دنیای روستا است.

کمک غذایی دهقان را از خود بیگانه می‌کند و او را در وضعیت تحمیلی پست‌تری قرار می‌دهد، به طوری که در برابر سرنوشت خویش، محیط و طبیعت احساس ناتوانی می‌کند. می‌توان چنین استدلال کرد که این کمک غذایی زندگی انسانهایی را نجات می‌دهد که بدون آن حتماً از دست می‌رفتند. این درست است؛ همچنانکه این نیز حقیقت دارد که مردان و زنان اروپایی که در این باب همدردی انسانی خود را بروز می‌دهند به هیچ وجه الهام

«در کشورهای کمتر پیشرفته آفریقا، کسانی که مسئول ارتقاء سطح پیشرفت هستند چنان خود را باخته‌اند که در دور بساطلی گرفتار شده‌اند. اگر پیشرفتی باید صورت بگیرد، این کار باید به دست خود آفریقایی انجام شود؛ اما از آنجا که آفریقایی‌ها هنوز از تأثیرات بعدی تحمیل در رنج‌اند و اعتمادی به نیروهای خود ندارند، چنین می‌نماید که هدف پیشرفت باید رها ساختن آنان از این بازدارنده روانی باشد.» بالا، کارگران در یک معدن الماس تانگانیکا، ۱۹۴۸. این کشور در سال ۱۹۶۱ استقلال یافت، و در ۱۹۶۴ همراه با سلطان نشین زنگبار جمهوری متحد تانزانیا را تشکیل داد.

کشاورزی آفریقا: راه بهبود



Photo John Vink © Vu, Paris

سازمان تغذیه و کشاورزی (FAO) وابسته به سازمان ملل متحد، در چهاردهمین کنفرانس منطقه‌ای خود درباره آفریقا، در سپتامبر ۱۹۸۶ نتایج یک پژوهش برداشته درباره بحرانهای غذایی و کشاورزی آفریقا را که به ابتکار FAO در سال ۱۹۸۴ آغاز شده بود، به تصویب رساند. این پژوهش، کشاورزی آفریقا؛ بیست و پنج سال بعدی، تجزیه و تحلیل دقیقی از علل این وضعیت به دست می‌دهد و برای امکان بهبود، پیشنهادهای عملی می‌کند.

برخلاف باور همگانی، خشکسالی تنها علت محرومیت و قحطی که این همه کشورهای آفریقایی به آن دچارند، نیست. این مسئله ریشه در بحرانهایی دارد که در طول بیش از بیست سال بر کشاورزی تأثیر مخرب داشته است. از سال ۱۹۶۱ به این سو تولید سرانه مواد غذایی ۲۰ درصد کاهش داشته، و بیشتر کشورهای آفریقایی، که ده یا بیست سال پیش از آن عملاً خودکفا بوده‌اند، اکنون از تغذیه خود عاجز مانده‌اند. اگر وضع به همین سان پیش برود، وضعیت غذایی آفریقا در سال ۲۰۱۰ حتی بسیار وخیم‌تر از قحطی فاجعه‌بار ۱۹۸۳-۱۹۸۵ خواهد بود (رک. نمودار ۱).

طبق نظر نویسندگان پژوهش FAO، شش عامل عمده‌ترین علل این بحرانها هستند. جهت‌گیری حکومتها در سیاستهای ضدکشاورزی (که بیشتر کشورها کمتر از ده درصد بودجه را به آن

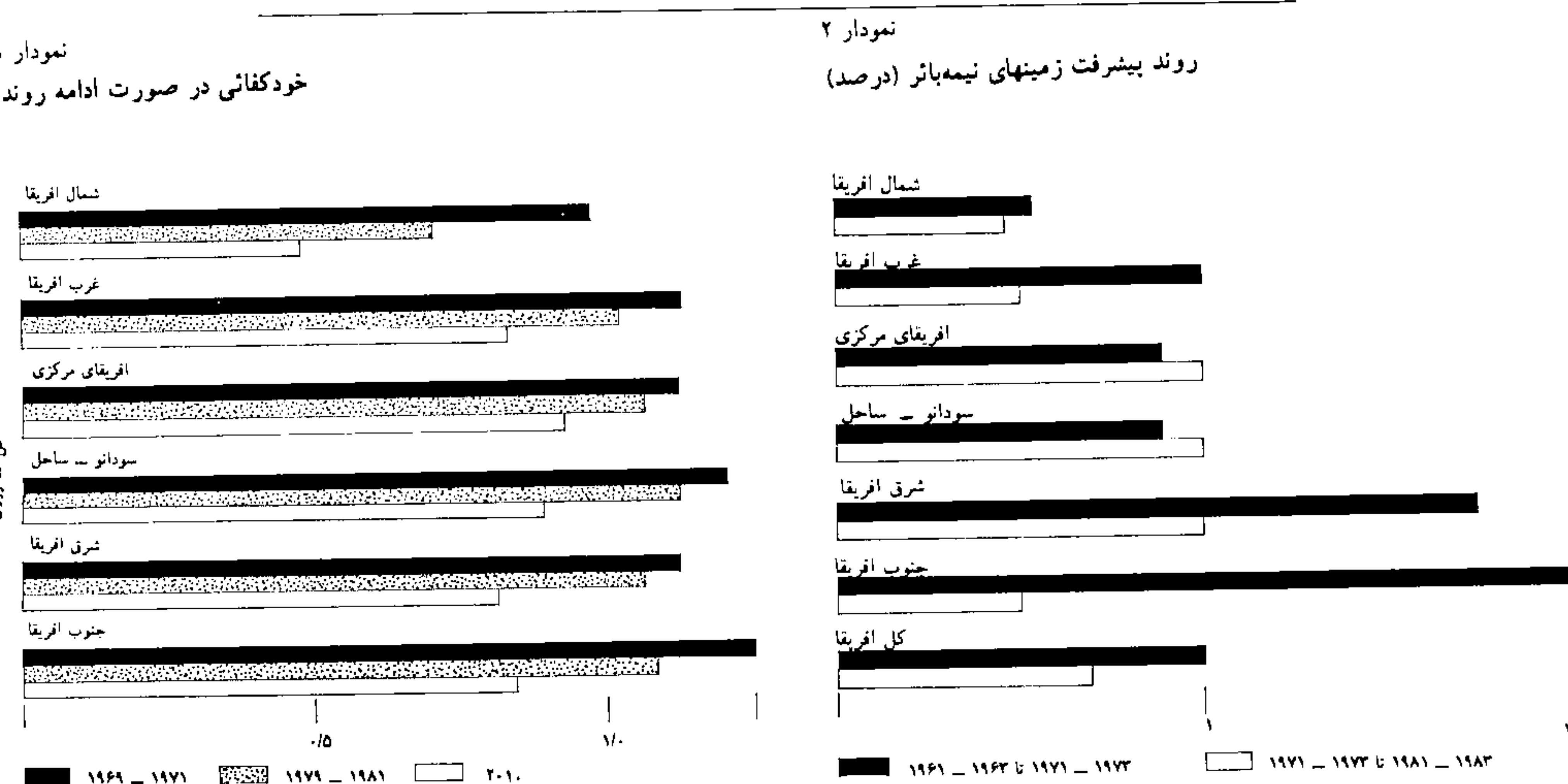
اختصاص می‌دهند)؛ افزایش نرخ جمعیت (با این توضیح که جمعیت شهری بسیار سریعتر از جمعیت روستایی افزایش می‌یابد)؛ پائین آمدن میزان زمینهای قابل کشت و مناطق زراعی (رک. نمودار ۲)؛ کمبود تغییرات فنی که موجب رکود یا حتی نزول گسترده بازده محصول می‌گردد؛ تباهی فزاینده محیط؛ وجود یک محیط اقتصاد بیرونی که موازنه بودجه را برای بسیاری از کشورهای آفریقایی مشکل و مشکلتر می‌کند.

راه‌حلهایی برای رفع مشکل پیشنهاد شده است، از جمله انواع مختلف کمک به کشاورزان (عمدتاً سیاستهای انگیزاننده)، اصلاحات نهادی و بهبود زیرساختها (جاده‌ها، خطوط آهن، بنادر). توجه ویژه‌ای به حفظ و گسترش منابع طبیعی شده است. برای متوقف ساختن تباهی زمینهای کشاورزی، که مسئول عمده‌اش انسان است، در برخی از کشورهای آفریقایی (از جمله سومالی، کنیا، مالاوی، سنگال، سیرالئون، مراکش و لسوتو) اقداماتی صورت گرفته است که در

بسیاری موارد همراه با نتایج بسیار مطلوب بوده و نشان می‌دهد که کشاورزی آفریقا در برخی شرایط می‌تواند مولدتر از آنچه هست باشد.

به عنوان مثال، در موسی‌پلاتو واقع در بورکینافاسو، تکنیکهای ساده جمع‌آوری آب، به تعاونیهای زراعی و کشاورزان امکان داده است تا زمینهای متروک را تحت کشت در آورند؛ در چند دهکده تعاونی محصول برنج دوبرابر شده است. این تجربه موفقیت‌آمیز، اگر توسعه یابد، می‌تواند میلیونها هکتار زمین قابل شخم در مناطق نیمه باثر این قاره را قابل کشت سازد.

بیشتر کشورهای آفریقایی به‌نگام استقلال شبکه‌های حمل و نقل تکامل نیافته‌ای را به میراث بردند که اصولاً برای صدور کالا به بنادر خود همان قدرتهای استعماری سابق احداث گشته بود. کشاورزی آفریقا امروز نیاز مبرم به زیرساخت کافی برای تأمین شبکه تهیه و توزیع دارد. بالا، کار روی یک خط آهن در اوگانداگو، پایتخت بورکینافاسو.



منبع: کشاورزی آفریقا: ۲۵ سال بعدی، گزارش کلی FAO، رم، ۱۹۸۶
* با این فرض که کمبودهای پیش آمده با واردات خالص تأمین شود

گرفته از انگیزه‌های ماکیاولی نیستند. هیچکس در صداقت بخشندگانی که هیچ ارتباطی با مراکز «تصمیم‌گیری» سیاسی و اقتصادی ندارند، کمترین تردیدی نمی‌کند. با این همه، کمک غذایی در درازمدت بقای تولید کشاورزی آفریقا را، که برای جبران کمبود محصول داخلی‌اش متکی به دنیای خارج بار آمده، شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. تازه تأثیر مخرب تر این وابستگی بر خلاقیت مردم آفریقا و توان آنها در رویارویی با ناسازگارهای طبیعت است.

اکنون تعداد فزاینده‌ای از آفریقایی‌ها در می‌یابند که هیچ چیز خانه خراب‌کننده‌تر از این نیست که مدام در فهرست دریافت کنندگان کمک غذایی باشند و معتقدند که آفریقایی‌ها خود باید بتوانند نیازهای غذایی خود را بر آورند. فراخوانی همیاری بین‌المللی به هنگام بروز فاجعه‌های شدید به جای خود، ولی سرازیر کردن مواد غذایی خارجی به کشورهای آفریقایی دردی را دوا نمی‌کند. آفریقایی‌ها فقط با به کارگیری نیروی کار و مسئولیت خود و با توجه مداوم به این مسئولیتهای انسانی است که می‌توانند بر محرومیت دهشتناک یکصد ساله خود و نبود اعتماد به نفس و حاکمیت بر سرنوشت خویش پیروز شوند.

در کشورهای کمتر پیشرفته آفریقا، کسانی که مسئول ارتقای سطح پیشرفت هستند چنان خود را باخته‌اند که در دور باطلی گرفتار شده‌اند. اگر پیشرفتی بسايد صورت بگیرد، این کار باید به دست خود آفریقایی‌ها انجام شود؛ اما از آنجا که آفریقایی‌ها هنوز از تأثیرات بعدی تحمیل در رنج‌اند و اعتمادی به نیروهای انسانی خود ندارند، چنین می‌نماید که هدف پیشرفت باید رها ساختن آنان از این بازدارنده روانی باشد.

یکی از عوامل این روند ناانسانی شدن، تجارت برده است که غالباً کمتر به آن اشاره شده است. گستردگی و درازی دوران بردگی و به ویژه ستمگری همراه با آن به قدری بوده است که عواقب روانی بسیاری در آفریقای سیاه بر جای نهاده است. گستردگی و تعداد قربانیان

تجارت برده بر تمام قاره تأثیر کرده است؛ این مسئله به مدت بیش از سه قرن دوام یافته و همراه با ددمنشی فراوان بوده است. تصور عامه مردم هنوز پر بار از توهماتی است که از گذار این تجربه به وجود آمده است. تجارت برده علت محدودیت قلمروهای اسکان یافته به توسط جمعیت مردمانی را روشن می‌کند که بیش از سه قرن پیوسته ناگزیر از فرار بوده‌اند. این امر طی قرنهای هفده و هیجده و نوزده به چنان امواج مهاجرتی انجامید که در برخی مناطق آفریقای مرکزی روشن کردن آن حتی برای مورخان نیز ناممکن می‌نماید.

ترس برای مردمانی که در ناامنی مداوم به سر برده‌اند یک طبیعت ثانوی شده است. خفقان پردوام دیکتاتورهای دوران پس از استعمار در آفریقای سیاه این ترس را نگه داشته و گاهی بیشتر کرده است.

همین انسان سیاهپوست پس از استعمار است که حالا مسئولیت پیشرفت را بر عهده دارد؛ او زخم خورده است؛ اعتماد به خویش، به سرنوشت و به توانمندیهایش را از دست داده است. هرگونه سخن از پیشرفتی که این مانع دهشتناک به جا مانده از دوره پس از استعمار آفریقای سیاه را به حساب نیاورد بادهواست. ناممکن بودن دستیابی به جهش اقتصادی ما را به این مهمترین مسئله باز می‌گرداند: مسئله انسانی. بازدارنده‌های روانی، عواقب ضربه خوردن ناشی از تجاوز، خفقان و احساس تحقیر نخستین مانع تحرک برای پیشرفت است. آمار و ارقام، برنامه‌ها، نقشه‌ها، کمکهای دو جانبه و چند جانبه در طول بیست و پنج سال با این دیوار تسخیر ناپذیر یأس انسانی روبرو بوده است.

امکان این هست که با بررسی مشکل پیشرفت به شیوه‌ای متفاوت با تعاریف اقتصاددانان بتوان این دور باطل را در هم شکست. از نظر اقتصادی، پیشرفت یعنی افزایش تولید مادی برای رهایی انسان. برقراری این رابطه علت و معلولی بین تولید ثروت مادی و رهایی، پنا نهادن در دور باطل است. اما به نظر ما با ایجاد پیشرفت، هم به منزله افزایش تولید و هم رهایی انسانی، امکان

خروج از این دور باطل وجود دارد. با دگرگون ساختن محیط آدمها به منظور افزایش تولید و بهبود شرایط زندگیشان مردم خود را تغییر می‌دهند و گامی در جهت رهایی خویش بر می‌دارند. رهایی صرفاً محصول نتایج مادی به دست آمده یا ثمره ثروت مادی فراهم آمده از پیشرفت نیست؛ رهایی بخشی از روندی است که سیاهان آفریقا به توسط آن شرایط مادی خود را دگرگون می‌سازند، و از این رودشادوش روند تولید مادی عمل می‌کند.

اما این امر فقط به یک شرط حیاتی امکان دارد: به این شرط که روند تولید مادی به ابتکار و به دست خود سیاه آفریقایی صورت بگیرد. این بدان معناست که سیاه آفریقایی با تجربه و پیشرفتی که از راه تلاش و آزمون و خطای خود به دست می‌آورد، رفته رفته به توانایی‌های خود آگاهی بیابد و وقتی دید که می‌تواند چیزی به وجود آورد، اعتماد به نفس خویش را باز یابد. از دل پیروزی یا شکست است که او دیر یا زود آموخته خواهد شد و از راه همان تجربه است که او خود را دگرگون خواهد ساخت.

ژان - پل نگوپانده، وزیر آموزش و پرورش جمهوری آفریقای مرکزی و سرپرست سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بانگوئی است. مقاله بالا بخشی از یک پژوهش تحت عنوان «هدفهای پیشرفت در کشورهای کمتر پیشرفته» است که در یک گردهمایی تخصصی درباره «هدفهای پیشرفت» که در اکتبر ۱۹۸۶ در بوداپست برپا شد، خوانده شده است. این گردهمایی یکی از مجموعه سمینارها درباره جنبه‌های فلسفی پیشرفت است که از سال ۱۹۷۸ به توسط یونسکو سازمان یافته است.

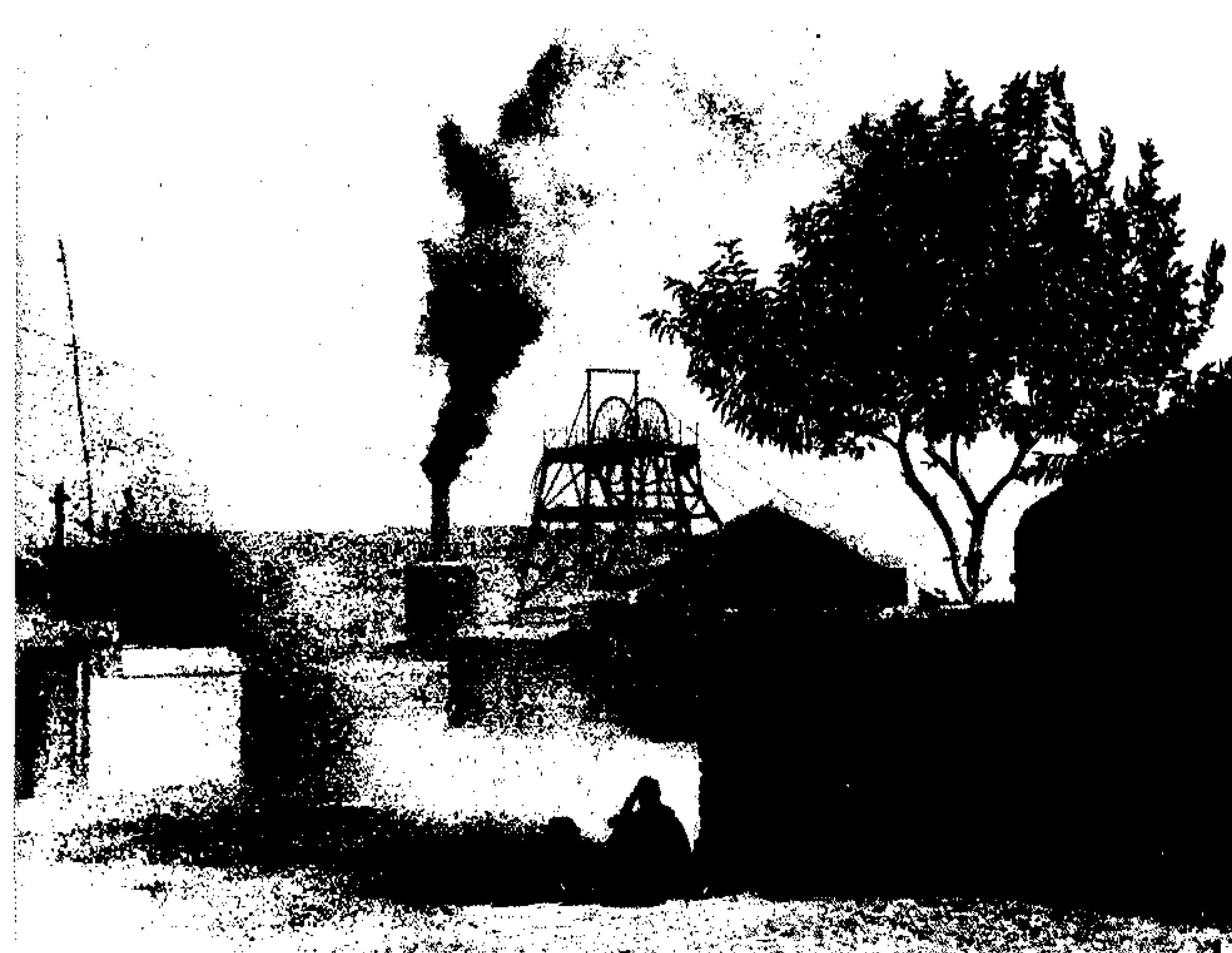


Photo © Bureau international du travail

۱۹۸۶: سال صلح ۱۱

دانشمندان و صلح

کنفرانسی در باره «نظریات دانشمندان درباره مشکلات صلح و جلوگیری از جنگ هسته‌ای» از ۲۷ تا ۲۹ ماه مه، در ارتباط با سال جهانی صلح، در مسکو برگزار شد. حاضران در این کنفرانس عبارت بودند از نمایندگان اتحاد شوروی و نیز یکصد دانشمند از ۴۴ کشور به نمایندگی از همه قاره‌ها.

نمایندگان آقای خاور پرزدوکوئیار دبیرکل سازمان ملل، و آقای احمد مختار امبو، مدیرکل یونسکو بر اهمیت کنفرانسی تأکید کردند که موضوعش به گفته مدیرکل یونسکو «خلاصه کننده مبارزه‌ایست که در آن نوع بشر در پی نجات بشریت و سیاره ما از فاجعه جنگ هسته‌ای» است.

هدف غایی این کنفرانس تلاش در جهت نابودسازی کامل زرادخانه هسته‌ای و دیگر وسائل کشتار گسترده پیش از فرارسیدن سال ۲۰۰۰ است، هدفی که همچون دیگر ابتکارات مایه گرفته از سال بین‌المللی صلح، از سوی افکار عمومی جهان به گرمی مورد استقبال قرار گرفته است. پیشنهادهای اتحاد شوروی برای دستیابی به این هدف به روشنی و با جزئیات در گزارشی آمده است تحت عنوان «برای دنیایی فارغ از سلاحهای هسته‌ای در قرن بیست و یکم» که به توسط آقای آناتولی دوبرینین، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، عرضه شد.

پس از گزارشی از فعالیتهای کمیته دانشمندان شوروی برای صلح و برضد تهدید هسته‌ای به توسط آقای ایوگنی ولیخوف، رئیس کمیته، تعدادی از گروههای پژوهشی مسائل خاصی را مورد بررسی عمیق‌تر قرار دادند، بخصوص مسئله «جلوگیری از نظامی کردن فضا و همکاریهای بین‌المللی»، «مسائل جاری خلع سلاح هسته‌ای و محدودیت تسلیحات غیرهسته‌ای» و «نتایج احتمالی یک برخورد هسته‌ای».

اطلاعات تازه‌ای که به توسط آقای گئورگی گلیستین، عضو غیر رسمی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی و سخنگوی گروه بزرگی از دانشمندان شوروی، داده شد

داستان «زمستان هسته‌ای» (رک. پیام، مه ۱۹۸۵) را وضوحی بیشتر بخشید. در صورت وقوع یک جنگ هسته‌ای، خاکستر رها شده پس از انفجار هسته‌ای در طبقات بالای تروپوسفر و استراتوسفر، به تنهایی برای ایجاد اختلالات شدید اقلیمی کافی خواهد بود.

سیر فردریک وارنر (بریتانیا) نتایج پژوهش درباره عواقب محیطی جنگ هسته‌ای را عرضه کرد که به منزله بخشی از برنامه ENUWAR کمیته علمی درباره مسائل محیط (SCOPE) وابسته به شورای بین‌المللی اتحادیه‌های علمی به عمل آمده بود. در این کار حدود ۳۰۰ پژوهنده از ۳۰ کشور مشارکت دارند.

یک سخنران، آقای ب. راوشنباخ (اتحاد شوروی)، به خطرات ذاتی موجود در افزایش کامپیوتری کردن تکنولوژی نابودسازی برای انسان، اشاره کرد. آقای س. گوستاوسون (سوئد) بر نیاز به گسترش بیشتر تأمین‌های قانونی بین‌المللی، از لحاظ پرهیز از جنگ هسته‌ای، تأکید نهاد. آقایان ر. خان (هند)، ا. اوبسانجو (نیجریه)، ت. برنت (مجارستان) و ا. ایوانف (اتحاد شوروی) بر عواقب وخیم مسابقه تسلیحاتی، به ویژه برای کشورهای در حال پیشرفت، تکیه کردند، و آقای ا. فوکی (اتحاد شوروی) به این واقعیت توجه داد که سلاحهای شیمیایی، که نسبت به سلاحهای هسته‌ای پیچیدگی کمتر دارد و ارزانتر نیز هست، در دسترس تعداد بیشتری از کشورها قرار گرفته است و ممنوعیت آنها از هر چیز دیگر فوریت بیشتر دارد. و بالاخره، آقای ب. سندوف (بلغارستان) یادآوری کرد که آموزش صلح برای نسل جوان یکی از اقدامات با اهمیت برای صلح آینده است.

در پایان کنفرانس قطعنامه «استمداد از دانشمندان جهان» به تصویب رسید. این قطعنامه می‌گوید که تنها راه نجات بشریت همان خلع سلاح واقعی و همکاری بین‌المللی در تمام زمینه‌های سازندگی است؛ از کاوش فضایی گرفته تا بهره‌گیری از عمق اقیانوسها، از محافظت محیط زیست تا استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی، از حل مسئله گرسنگی جهانی تا ریشه‌کنی بیماریهای همگانی.

Photo © All Rights Reserved



به منظور بزرگداشت چهلین سالگرد بنیانگذاری یونسکو، اتحاد شوروی مجموعه‌ای تمبر تحت عنوان «برنامه‌های یونسکو در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» انتشار داده است. سه تمبر سمت چپ (به ترتیب از بالا) به برنامه متقابل دولتی درباره انسان و جو قابل زیست (MAB)، به برنامه مناسبات بین‌المللی زمین شناختی (IGCP) که مشترکاً به توسط یونسکو و اتحادیه بین‌المللی دانشمندان زمین‌شناسی صورت می‌گیرد، و به برنامه بین‌المللی آب شناسی (IHP) اختصاص یافته است. دو تمبر دیگر یس‌آور علوم کامپیوتری (بالا) و کمیسیون متقابل دولتی اقیانوس شناسی (IOC) است.

شرایط آبونمان

علاقه‌مندان که مایلند در زمرة مشترکین «پیام یونسکو» قرار گیرند با مراجعه به کلیه شعب بانک ملی در سراسر کشور می‌توانند مبلغ اشتراک سالانه را به حساب جاری شماره ۲۹۲۳۶ نزد بانک ملی ایران شعبه دانشگاه تهران واریز نموده و رسید آنرا با ذکر نام و آدرس خود به دفتر مجله پیام در تهران ارسال دارند.

تک‌شماره	۲۰۰ ریال
اشتراک سالانه داخلی	۲۵۰۰ ریال
کشورهای همجوار	۳۰۰۰ ریال
کشورهای اروپایی و هند	۲۵۰۰ ریال
کشورهای قاره آمریکا و خاور دور	۴۰۰۰ ریال

چاپ: شرکت افست (چاپخانه ۱۷ شهريور)

مدیران مسؤول ماهنامه در زبانهای مختلف:

انگلیسی: روی سالکن و کارولین لارنس (پاریس) — فرانسه: آلن لوکوندال (پاریس) — اسپانیایی: فرانسسکو فرناندز سانتوس (پاریس) — روسی: نیکلای کوزنتسوف (پاریس) — عربی: عبدالرشید الصادق محمودی (پاریس) — بریل: فردریک پاتر (پاریس) — آلمانی: ورنر مرکلی (برن) — ژاپنی: سوسیه شیروکوجیما (توکیو) — ایتالیایی: ماریو گودونی (رم) — هندی: رام بابوشاما (دهلی) — تامیلی: م. محمد مصطفی (مدرس) — عبری: الکساندر برویدو (تل‌آویو) — هلندی: پل مورن (آنورس) — پرتغالی: بندیکتوسیلوا (ریودوژانیرو) — ترکی: مفرالپلگازر (استانبول) — اردو: حکیم محمد سعید (کراچی) — کاتالان: خوان کاره داسای مارتی (بارسلون) — مالزیایی: عزیزه حمزه (کوالالمپور) — کره‌ای: پیک سیونگ جیل (ستول) — سواحیلی: دومینورتایسیپوا (دارالسلام) — کروآت: صربی، مقدونی، صرب — کروآتی و اسلوانی: یوزیدار برکویچ (بیلگراد) — چینی: شن گوفن (پکن) — بلغاری: گوران گوتف (صوفیه) — یونانی: نیکلاس پاپاگیورگیو (آتن) — سیلانی: س.ج. سوماناتسکرا باندرا (کولومبو) — فلاندی: مارجانا وکسانن (هلنسکی) — سوئدی: لینا سونزن (استکهلم) — پاسک: گوروئلاراناگا (سان‌سیاستیان) — تای: ساویتری سواناسانهیت (بانکوک).

پیام یونسکو ماهانه منتشر می‌شود

نقل مطالب و تصاویر پیام به شرط ذکر نام نویسنده، نام و تاریخ مجله آزاد است، مگر آنکه مطلب یا عکسی با عبارت «نقل ممنوع» از این قاعده مستثنی شده باشد.

از نشریاتی که از مطالب یا عکسهای پیام یونسکو استفاده می‌کنند خواهشمند است سه نسخه از آن نشریه را به دفتر مجله ارسال دارند.

مقالاتی که نام نویسنده دارند مبین عقیده مؤلف هستند و لزوماً عقیده یونسکو یا مسئولین پیام را منعکس نمی‌نمایند، همچنین مرزهای مشخص شده در نقشه‌ها، نظر رسمی یونسکو یا سازمان ملل نمی‌باشد.

تصاویر، شرح تصاویر و عناوین مجله توسط کارکنان پیام تهیه می‌گردد.

کلیه مکاتبات باید خطاب به سردبیر در پاریس صورت پذیرد.

یک کتاب پرفروش از انتشارات یونسکو

تحصیل در خارج ۱۹۸۷-۱۹۸۸

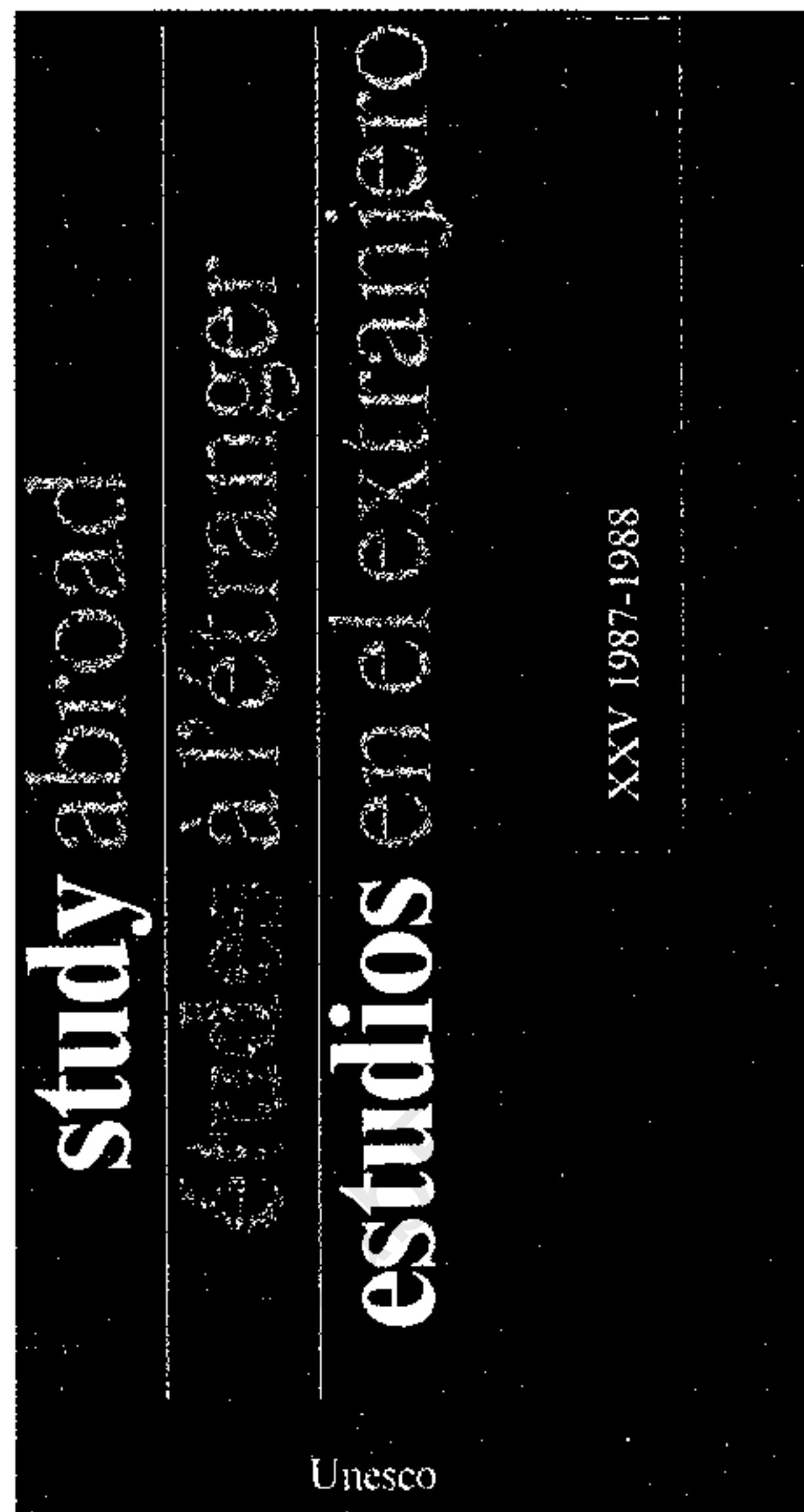
آخرین (بیست و پنجمین) چاپ کتاب مرجع یونسکو که مورد علاقه همگان است، جزئیات امکانات تحصیل و آموزش در بیش از ۱۲۴ کشور را در بردارد:

- فهرست حدود ۳۷۰۰ دانشگاه و دوره‌های فوق‌لیسانس در همه زمینه‌ها؛
- کمک‌های مالی پیشنهاد شده از سوی سازمانهای بین‌المللی، حکومتها، بنیادها و دانشگاهها؛
- شرایط ورود، میزان شهریه، بهای زندگی و امکانات موجود برای دانشجویان معلول.
- و برای نخستین بار اطلاعاتی درباره:
- امکانات موجود برای تحصیل کسانی که سنشان بالاتر از حد نصاب سن ورود به دانشگاه است و یا کسانی که شرایط لازم دانشگاهی را ندارند؛
- فرصت مطالعاتی برای بزرگسالانی که دارای تجربه عملی در زمینه کار خودشان هستند.

۱۳۴۸ صفحه

به سه زبان: انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی
۶۸ فرانک فرانسوی

ISBN 92-3-002337-X



اردو گاههای خدمات داوطلبانه بین‌المللی برای یونسکو و نشریه پیام یونسکو

کمیته همکاری برای خدمات داوطلبانه بین‌المللی (CCIVS) که مقر آن در پاریس (1 rue Miollis, 75015) است، از سال ۱۹۴۸، یعنی زمانی که به ابتکار یونسکو به وجود آمد، متعهد تقویت همیاری بین‌المللی میان جوانان دنیا و ایجاد جویانگهای برای کسانی بوده است که می‌خواهند فضایی مناسب صلح به وجود آورند.

CCIVS مرکب از ۱۱۰ سازمان است که با شاخه‌های محلی‌اش در بیش از ۱۰۰ کشور شمال، جنوب، شرق و غرب حضور دارد. این کمیته با فعالیتها و انتشارات پر دامنه‌اش، نقشی با اهمیت در بالا بردن بسیاری از انواع خدمات داوطلبانه در جهان دارد، از جمله اردوگاههای کار، مبادلات فرهنگی، اردوگاههای سوادآموزی، برنامه‌های آموزشی، فعالیت برای محیط زیست و میراث فرهنگی، و پیشرفت مناطق روستایی.

CCIVS به منزله ادای دینی به سال جهانی صلح، و در پیروی از سال جهانی جوانان، با همکاری یونسکو، کنفرانسی را سازمان داده که قرار است در نوامبر ۱۹۸۶، در آکرا (غنا) درباره «به تحرک درآوردن جوانان روستایی برای افزایش حس صلح‌طلبی، خلع سلاح و پیشرفت» به بحث بپردازد، و نیز بیست و سومین کنفرانس سازمان دهندگان خدمات داوطلبانه را قرار است برپا سازد که موضوع آن «همکاری با یکدیگر برای احترام متقابل، همیاری و صلح» خواهد بود.

CCIVS برای ایجاد رابطه مستقیم بین یونسکو و عامه، به مناسبت چهلین سالگرد تشکیل یونسکو، طرحی ریخته است تا یک هزار نفر از جوانان مجله پیام را آینه بشوند. CCIVS از دیگر سازمانهای غیردولتی نیز خواسته است تا برای بزرگداشت چهلین سالگرد تشکیل یونسکو، طرحهای مشابهی بریزند و تا جایی که امکان دارد برای نشریات یونسکو مقاضی گرد آورند.

برای تهیه انتشارات یونسکو می‌توانید با مؤسسات ذیل تماس حاصل فرمایید

AUSTRALIA. Hunter Publications, 58a Gipps St., Collingwood, Victoria 3068; Publications: Educational Supplies Pty. Ltd., P.O. Box 33, Brookvale 2100, NSW; Periodicals: Dominic Pty. Subscriptions Dept., P.O. Box 33, Brookvale 2100, NSW. Sub-agent: United Nations Association of Australia, P.O. Box 175, 5th floor, Ana House, 28 Elizabeth St., Melbourne, Victoria 3000. **AUSTRIA.** Buchhandlung Gerold and Co., Graben 31, A-1011, Vienna. **BAHRAIN.** United Schools International, Arab Regional Office, P.O. Box 726, Bahrain. **BARBADOS.** University of the West Indies Bookshop, Cave Hill Campus, P.O. Box 64, Bridgetown. **BELGIUM.** "Unesco Courier" Dutch edition only: N.V. Handelsmaatschappij Keesing, Keesinglaan 2-18, 2100 Deurne-Antwerpen. French edition and general Unesco publications agent: Jean de Lannoy, 202 Ave. du Roi, 1060 Brussels, CCP 000-0070823-13. **BRAZIL.** Publicações Técnicas Internacionais Ltda, Processing Dept., R. Peixoto Gomide 209, 01409, São Paulo SP. **CANADA.** Renouf Publishing Co. Ltd., Central Distribution Centre, 61, Sparks Street, Ottawa ONT K1P 5R1. **CHINA.** China National Publications Import and Export Corporation, P.O. Box 86, Beijing. **CZECHOSLOVAKIA.** S.N.T.L., Spalena 51-113 02, Prague 1; Ve Smeckach 30, P.O.B. 790-111-27 Prague 1 (Permanent display); Zahranicni literatura, 11 Soukenicka, Prague 1. For Slovakia only: Alfa Verlag-Publishers, Hurbanovo nam. 6, 893 31 Bratislava-CSSR. **DENMARK.** Munksgaard Export-OG, Tidsskriftservice, 35 Norre Sogade, DK-1970 København K. **EGYPT (ARAB REPUBLIC OF).** National Centre for Unesco Publications, No. 1 Talaat Harb St., Cairo. **FINLAND.** Akateeminen Kirjakauppa, P.O. Box 128, SF-00100 Helsinki. Suomalainen Kirjakauppa Oy, P.O. Box 2, 01641 Vantaa 64. Rautikirja Oy, Subscription Department, P.O. Box 1, 01641 Vantaa 64. **FRANCE.** Librairie de l'Unesco, 7 Place de Fontenay, 75700 Paris. CCP 12598-48. **GERMAN DEMOCRATIC REPUBLIC.** Buchhaus Leipzig, Postfach 140, 710 Leipzig, or from Internationalen Buchhandlungen in the G.D.R. **FED. REP. OF GERMANY.** For the Unesco Courier: Mr. H. Baum, Deutscher Unesco-Kurier Vertrieb, Basaltstrasse 57, D5300 Bonn 3. **GHANA.** Fides Entreprises, P.O. Box 14129, Accra. **GREAT BRITAIN.** See United Kingdom. **GREECE.** John Mihalopoulos & Son SA, International Booksellers, P.O. Box 10073, 541 10 Thessaloniki. G.C. Eleftheroudakis SA, International Bookstore, 4 Nikis Street, Athens T 126. Kostarakis Brothers, International Booksellers, 2 Hippocratous Street, Athens. **HONG KONG.** Swindon Book Co., 13-15, Lock Rd., Kowloon. Hong Kong Govt. Information Services, Publication Centre, Baskerville House, 22 Ice St. **HUNGARY.** Kultura-Bushimport-ABT, P.O.B.

149-H-1389, Budapest 62. **ICELAND.** Snaebjörn Jonsson and Co., H.F. Hafnarstraeti 9, Reykjavik. **INDIA.** Orient Longman Ltd., Kamani Marg, Ballard Estate, Bombay 400038; 17 Chitranjan Ave., Calcutta 13; 36a, Anna Salai, Mount Road, Madras 2; 5-9-41/1 Bashir Bagh, Hyderabad 500001 (AP); 80/1 Mahatma Gandhi Rd., Bangalore 560001; 3-5-820 Hyderguda, Hyderabad-500001. Sub-depots: Oxford Book and Stationery Co., 17 Park St., Calcutta 70016; Scindia House, New Delhi. **INDONESIA.** Indira P.T., Jl. Dr. Sam Ratulangi 37, Jakarta Pusat. **IRAN.** Iranian National Commission for Unesco, 1188 Englab Ave., Rostam Give Building, Zip Code 13158, P.O. Box 11365-4498, Teheran. **IRELAND.** The Educational Company of Ireland Ltd., Ballymount Rd., Walkinstown, Dublin 12. **ISRAEL.** A.B.C. Bookstore Ltd., P.O. Box 1283, 71 Allenby Rd., Tel Aviv 61000. **ITALY.** Licos (Libreria Commissionaria Sansoni, S.p.A.), Via Lamarmora 45, Casella Postale 552, 50121 Florence. **JAPAN.** Eastern Book Service Inc., 37-3 Hongo 3-chome Bunkyo-ku, Tokyo 113. **KOREA.** Korean National Commission for Unesco, P.O. Box Central 64, Seoul. **KUWAIT.** The Kuwait Bookshop Co., Ltd, POB 2942, Kuwait; for the Unesco Courier: Farafalla Press Agency, P.O. Box SAFA 4541, Kuwait. **LUXEMBOURG.** Librairie Paul Bruck, 22, Grande-Rue, Luxembourg. **MALAYSIA.** University of Malaya Co-operative Bookshop, Kuala Lumpur 22-11. **MALTA.** Sapientias, 26 Republic St., Valletta. **MAURITIUS.** Nalanda Company Ltd., 30 Bourbon St., Port-Louis. **MEXICO.** DILITSA, Distribuidora Literaria SA, Apartado Postal 24 448, Mexico DF 06700. N & E Omicron SA, Bookseller & Subscriptions Agency, Col Condesa Deleg. Cuauhtemoc, Apartado Postal 40 075, 06140 Mexico DF. **MONACO.** British Library, 30 Bd. des Moulins, Monte Carlo. **NEPAL.** Sajha Prakashan Polchowk, Kathmandu. **NETHERLANDS.** Faxon Europe, P.O. Box 197, 1000 AD Amsterdam. **NEW ZEALAND.** Government Publishing, P.O. Box 14277-Kilbirnie, Wellington; 130 Oxford Terrace, P.O. Box 1721, Christchurch; Alma St., P.O. Box 857, Hamilton; Princes St., P.O. Box 1104, Dunedin. **NIGERIA.** The University Bookshop of Ife; The University Bookshop of Ibadan, P.O. 286. **NORWAY.** Johan Grundt Tanum, P.O.B. 1177 Sentrum - Oslo 1; Narvesen A/S, Litteraturl Jeneston, P.O.B. 6125 Etterstad, N 0602 Oslo 6; Universitets Bokhandelen, Universitetssentret, Postboks 307 Blindern, Oslo 3. **PAKISTAN.** Mirza Book Agency, 65 Shahrah Quaid-i-azam, P.O. Box No. 729, Lahore 3; Unesco Publications Centre, Regional Office for Book Development in Asia and the Pacific, 39 Delhi Housing Society, P.O. Box 8950, Karachi 29. **POLAND.** Orpan-Import, Palac Kultury i Nauki, Warsaw; Ars Polona-Ruch, Krakowski

Przedmiescie No.7, 00-068 Warsaw. **PORTUGAL.** Dias & Andrade Ltda. Livraria Portugal, rua do Carmo 70, Lisbon. **SAUDI ARABIA.** Dar al Watan, Olaya Main Street, Ibrahim Bin Sulaym Building, Riyadh. **SINGAPORE.** Federal Publications (S) Pte Ltd, Times Jurong, 2 Jurong Port Rd., Singapore 2261. **SOUTH AFRICA.** American & Overseas Publications (Pty) Ltd., Subscription Service, P.O. Box 42475, Johannesburg. Universitas Books (Pty) Ltd., P.O. Box 775, Pretoria 0001. Van Schaik's Bookstore (Pty) Ltd., Libri Building, 268 Church Street, Pretoria 0001. Central News Agency Ltd., Group Overseas Periodical Div. P.O. Box 613, Cape Town 8000. **SRI LANKA.** Lake House Bookshop, 100 Sir Chittampalam Gardiner Mawata, P.O.B. 244, Colombo 2. **SUDAN.** Al Bashir Bookshop, P.O. Box 1118, Khartoum. **SURINAME.** Suriname National Commission for Unesco, P.O. Box 2943, Paramaribo. **SWEDEN.** For the Unesco Courier: Svenska FN Förbundet, Skolgränd 2, Box 150 50 S-104, 65 Stockholm; Wennergren-Williams AB, Nordenflychtsvagen 70, S-104, 25 Stockholm; Esselte Tidskriftscentralen, Gamla Brogatan 26, Box 62 -101, 20 Stockholm. **SWITZERLAND.** Europa Verlag, 5 Ramistrasse, Zürich; Librairie Payot, Rue Grenus 6, 1211, Geneva 11, C.C.P. 12-236; Librairie Payot also in Lausanne, Basle, Borne, Vevey, Montreux, Neuchâtel and Zürich. **SYRIA.** Aleppo University Books Establishment, University of Aleppo, Aleppo. **TANZANIA.** Dar-es-Salaam Bookshop, P.O.B. 9030, Dar-es-Salaam. **THAILAND.** Nibondh and Co. Ltd., 40-42 Charoen Krung Road, Siyaeg Phaya Sri, P.O. Box 402, Bangkok; Suksapan Panit, Mansion 9, Rajdamnon Ave., Bangkok. **TRINIDAD AND TOBAGO.** National Commission for Unesco, 18 Alexandra St., St. Clair, Trinidad W 1. **TURKEY.** Haset Kilapevi A.S., Istiklal Caddesi, No 469, Posta Kutusu 219, Beyoglu, Istanbul. **UNITED KINGDOM.** H.M. Stationery Office, Agency Section Publications CTR, Periodicals Section-Room 008, Nine Elms Lane, London SW8 5DR, and H.M.S.O. Bookshops in London, Edinburgh, Belfast, Manchester, Birmingham, Bristol; for scientific maps only: McCarta Ltd., 122 King's Cross Rd., London WC1X 9DS. **UNITED STATES.** Berman Associates-UNIPUB, Periodicals Department, 10033-F King Highway, Lanham MD 20706. **USSR.** V/O Mezhdunarodnaya Kniga, Ul. Dimitrova 39, Moskva 113095. **YUGOSLAVIA.** Mladost, Ilica 30/11, Zagreb; Cankarjeva Založba, Zopitarjeva 2, Ljubljana; Nolit, Terazije 27/11, Belgrade. **ZAMBIA.** National Educational Distribution Co. of Zambia Ltd., P.O. Box 2664, Lusaka. **ZIMBABWE.** Textbook Sales (PVT) Ltd., 1 Norwich Union Centre, Harare.



یک برده دیوار کوپ گویلن متعلق به قرن هفدهم که از روی طرح مقدماتی البرت وندر اکهوت و فرانس بوست، نقاشان هلندی، ساخته شده و به توسط جان موریس اهل ناسائو به لویی چهاردهم تقدیم شده بود. این دیوار کوپ یک سرخیوست ردا پوش بریشت اسب، یک لامای خیالی یا چنگال به جای سم و یک اسب خالدار را بر زمینه طبیعت اکزوتیکی نشان می دهد که در آن نوع گیاهان و جانوران آشکارا برزیلی می نمایند. هر چند که در آن زمان سیاهان در برزیل نیز وجود داشتند، ولی سیاه موجود در این دیوار کوپ واقعی نیست بلکه صرفاً پسگری تزئینی را می نماید که در دیوار کوبهای اروپایی آن دوران فراوان به چشم می خورد. اطلاعات مربوط به پس زمینه این دیوار کوپ احتمالاً طی مسافرت این دو نقاش به همراه جان موریس به آمریکای جنوبی گردآوری شده است. این دیوار کوپ اکنون در موبلیه ناسیونال، پاریس، نگهداری می شود. (به مقاله صفحه ۱۱ این شماره نگاه کنید).